

MAKTUBAT'E AKHUNDZADE

AKHUNDZADES BRIEFE

مکتوبات

میرزا گشت آخوندزاده

انتشارات مردم امروز



TAB COR

این نسخه را با یددروقت فرا غت
از ابتدا شروع کرده، تا انتهای
خوانده باشد، و بدون ترتیب
مطالعه‌ننما شید

مکتوبات

درباره "زندگینامه، اندیشه‌ها و آثار" میرزا فتح‌علی آخوندزاده "بسیار رسخن گفتن را روی نیست، چه پیش از این کتابی در این باب در تهران انتشار یافته است (۱). از این روی در این مقدمه‌اشاره کوتاه درباره "زندگی و آثار روی اکتفا، فقط درباره "مطالعه کمتر سخن رفته است و نیز مکتوبات، که اینک نسخه تصحیح شده آن در اختیار خواننده گرا می‌قرار گرفته است اندکی بیشتر گفتگو می‌شود. میرزا فتح‌علی، به گواهی زندگینامه‌ای که خودنوشته است (۲) به سال ۱۸۱۲/۱۲۲۷ هـ. ق. در "نوحه" واقع در آن قسمت از آذربایجان که به سال ۱۸۲۸/۱۲۴۴ هـ. ق. توسط روس‌ها گرفته شد، چشم به جهان گشود. پدرش "میرزا محمد تقی" کدخدای خا منه، شهرکی در حدود پنجاه کیلومتری تبریز بود. اما چندی بعد از رود آرس" گذشت و در "نوحه" سکونت گزید و در آنجا بود که به سال ۱۸۱۱/۱۲۲۶ هـ. ق. زنی دیگر گرفت. یک سال بعد، میرزا فتح‌علی به دنیا آمد. ما در آخوندزاده از عقاب مردی "فریقا" بی بود که در دستگاه "نا در شاه" خدمت می‌کرد. آخوندزاده از وجود این عنصر آفریقا نیی در میان شیاگان خوشخبردا شت و از همین روی، با شا عرونویسنده نا مدار روی معاصر خویش "پوشکین" بسیار حساس نزدیکی می‌کرد.

انتشارات مرداد امروز

مکتوبات

اشر: میرزا فتح‌علی آخوندزاده
مقدمه و تصحیح و تجدید نظر از: م. صحمد
چاپ اول: خرداد ماه ۱۳۶۴ خورشیدی
تیراز: ۵۰۰۰ نسخه

آخوندزا ده در ۱۸۱۴/۹۲۲۹ ه.ق. با پدر و مادر خا منه بازگشت، اما اختلاف بین زنان دوگانه، پدرش "میرزا محمد-نقی" موجب شد که ما درش خانه شوهر را ترک گوید و پسر خود - سالش را با خود به خانه عمومی خویش "حاج علی اصغر" در هرنند ببرد، از این پس عمومی ما در، چون پدری، تربیت فتحعلی را بر عهده گرفت، وی تحصیلات ابتدائی خود را در شهرهای گونا گون بخش "قرابه داغ" آغاز کرد. سپس در گنج و بعد در نوخه آن را ادا مداد، تحصیل وی بر طبق روش سنتی نخست، با خواندن قرآن و سپس تحصیل شرعیات و صرف و نحو عربی و زبان فارسی آغاز شد و کودک خود سال درا بین راه چنان استعدادی از خود نشان داد که عمومیش یقین کرد و بهزودی ملایی نام آور خواهد شد. اما او در گنج به تصادف با شاعر معروف آذربایجان "میرزا شفیع" متخلص به " واضح روسی" رویی شد، "میرزا شفیع" که خطی خوش نیز داشت نه تنها خوش نویسی را به او آموخت بلکه اورا از ادامه دادن به تحصیلات دینی نیز منصرف ساخت و به جای آن وی را به روی آوردند به دانش‌های جدید تشویق کرد، تصمیم تازه، آخوندزا ده با مخالفت عمومیش روبرو شد، و حاج علی اصغر او را از گنج به نوخه بازگردانید. با این حال مواقعت کرد که وی در مدرسه‌ای روسی که به تازگی در آن دیبا زد و بودن متویسی کند، اندکی بعد آخوندزا ده با عمومی خود به تفليس رفت و تحصیل زبان روسی را به طور خصوصی داده داد و به زودی چندان درا بین زبان مهارت یافت که در نوا میرزا، ۱۸۳۴ با سمت مترجم در دفترنا یب السلطنه قفقاز استخداشد.

آخوندزا ده جز سفری به تهران ۱۸۴۸/۱۶۴ ه.ق. به سال درگذشت محمدشا و به تخت نشستن شاهزادین شاه (سفری دیگر به استانبول ۱۸۶۲- ۱۲۷۹ ه.ق.) و چند سفر دیگر برای انجام دادن کارهای اداری در داخل قفقاز، باقی زندگی خویش را در تفليس به سر بردو در نتیجه تماس داشم با دانشوران و اهل معرفتی که درا بین شهربین الملکی می‌زیستند شیروفی ندیشه، خود را تقویت کرد و طلاعات خویش را گسترش داده در نیمه قرن نوزدهم تفليس محل استقرارنا یب السلطنه

قفقا ز، و نیز مرکز زنده و پر جوش و خوش فعالیت‌های فرهنگی بود و در آن تأثیرهای متعدد، مدارس آکادمی‌ها و بنگاه‌های علمی انشا را تی وجود داده شتند که کتاب بهایی به روسی، ارمنی و گرجی انشا رمی‌دا دند. آخوندزا ده با چندتن از ادبیان و نویسنده‌گان گرجی و ارمنی مشهور بود. وی به سال ۱۸۳۶/۱۲۵۱ ه.ق. تدریس ترکی آذربایجانی زمده‌سراهای تفلیس آغاز کرد، مدیر این مدرسه نویسنده و ناشر معروف ارمنی "خاچا طور آبوبیان" بود که از ساده‌کردن زبان ادبی و فرهنگی ارمنی و همبستگی فرهنگی ملل قفقاز با فرهنگ روسی طوفداری می‌کرد، و افکار اور آخوندزا ده اثری عمیق بروجای گذاشت. وی به پیروی از روش "بیوویان" به نوشتن کمدهای ای به زبان ترکی آذربایجان دست زد که در آن زبان ساده، گفتگوی روزانه، مردم به کار گرفته شده و به روش مرشد و مشوق خویش درا بین کارا ز فرهنگ زنده و پیش رفته، روسی نیز بهره گرفته بود.

وی با آن که در دوران زندگی در تفلیس با جما عتبی از انشقابیان روسی که به قفقاز تبعید شده بودند حشرو نشود داشت، و حتی کتاب معروف چرنیشفسکی "چه با یکدیگر؟" را به ترکی آذربایجان ترجمه کرده بود، هیچ‌گا به فعالیت‌های انشقابی تمایل نداشت و فعالیت سیاسی بر ضد دولت روسیه نداشت. نه تنها سمت خود را به عنوان مترجم در دستگاه نایب السلطنه قفقاز ترا روز وفات حفظ کرد، بلکه از ۱۸۴۰- ۱۲۸۱، وا رسپا هشاد، و در سال ۱۸۷۳- ۱۲۹۰ ه.ق. به درجه سرهنگی رسید.

مهترین کار آخوندزا ده را "تمثیلات" (۳) وی شمده‌اند، که عبارت از "مجموعه" چند تماشی تاثر داشت. اولین نمایش نامه‌ها را به ترکی آذربایجان نوشت و سپس میرزا جعفر قراچه داده غی منشی جلال الدین میرزا قاجار آنها را به فارسی ترجمه کرد و ترجمه وی به نظر آخوندزا ده رسید و برآن صحه گذاشت. متن "تمثیلات" اخیراً نیز در تهران لباس طبع پوشیده و انشا ریا فته است (۴). در باره این اشرون تحلیل آن، آنچه لازم است در مقدمه کتاب گفته شده است. در این مقام فقط یاد آوری می‌کنیم که آخوندزا ده با انشا را بین کتاب که نخست به

صورت جزوه‌های جداگانه وسیس یکجا انتشار یافت - به عنوان پیش‌اهمیت نمایش نامه‌نویسی در ایران شناخته شد، و اگر چه مدرک و قرینه‌ای در دست نیست که این نمایش نامه‌ها، در قرن نوزدهم به روی صحنۀ آمده باشد، اما نسخه‌های چاپ‌سی آن دست به دست گشت و موردمطالعهٔ ترقی خواهان قرار گرفت و محبوبیت فراوان یافت. گروهی نیز از آن تقلیدکردنگاه نخستین ایشان میرزا آقا تبریزی است که مدتی شعایرانه‌های او به میرزا ملک‌خان نسبت داده می‌شد اما سرانجام ثابت شد که از میرزا آقا است. این نمایش نامه‌ها تیزبۀ نظر آخوندزاده رسیده‌وی نقدي بروان ها نوشته و یکی از آنها را "بد" دانسته و به نویسنده پیش‌نها ذکر کدها زان صرف نظر گند (۵).

چون این مقدمه‌کوتاه مربوط به مکتبات استناداً گزیر نخست چند کلمه‌ای نیز دربارهٔ اثر دیگر آخوندزاده "الفبای جدید" می‌گوییم وسیس بر سرخن اصلی می‌رویم.

"درسنۀ ۱۸۵۷ مسیحیه، از برای تغییر الفباء اسلام، در زبان فارسی، کتابچه‌ای تالیف کردند و درسنۀ ۱۸۶۳، برای اعلان این خیال عازم اسلامبول شدم (ولی پس از دو ماه) بی‌شیل مرا مبارکشتم". میرزا فتحعلی برای تغییر خط با تهران همتماش می‌گردید و در این جا تیزبۀ پیشنهاداً داد اعتنایی نمی‌کنند (۶).

آخوندزاده عقیده داشت که علت بی‌سواندی مردم ایران، بلکه تما ممالک اسلامی، دشوار بودن الفباء ایشان است، و فکرمی کردا گرا الفباء را تغییر دهد، به‌زودی مردم ایران، و (عثمانی) تیزمانندملت‌های اروپا با سوا دخواهندند. آخوندزاده به صحت این عقیده اطمینان داشت و آن را چندان ضروری می‌شمرد که حتی مخالفت با شرع، وازمیان رفتتن آثاره رهنری خوش‌نویسان و کتاب‌های خطی فارسی را (که ظاهرآ از تعداد تقریبی آنها تیز طلاع درستی نداشت) (به چیزی نمی‌گرفت).

"برقراری برخلاف شرع هم باشد، اما چون مصلحت ملت‌دران است (۷) با بدشروع را به‌کناری نهاد و اگر با تغییر الفباء حسن خط" از میان می‌رود چند هزار کتاب‌فرا موش می‌شود، به

جهنم! به فقدان جسن خط و چند هزار کتاب‌تأسف‌نبا یدخورد، به حال بیجا ره، بی سعادان دل سوری با یادداشت" (۸). طبیعی است که در آن روزگار که یک از هزار از ایرانیان از نعمت سواد بهره‌مند نبودند و بی‌سوادی نخستین مصیبتی بود که در کشور به چشم می‌خورد (و هنوز هم می‌خورد) آخوندزاده نمی‌توانست بینندی‌شده سوادو سیله است نه هدف. با سعادت‌شدن به منزله چرا غمی است که به دست شخص می‌دهندتا پیش‌پسای خود را ببینندورا هر را از چا به بشناسد. ما این چرا غرماه را تعیین نمی‌کند، از این گذشته اگر کسی چنین چرا غمی را درا ختیا ر داشت اما به بی راه هرفت یا اصلاً آن را به گوشای نهادو هرگز به فکرا فروختن واستفاده از آن نیفتاد، وجود چنین سواده‌ی چیزی برای ازدش کسی بر نمی‌دا ردو گره از هیچ‌کار فرو و سسته نمی‌گشاید.

دیگر آن که در آن عهد برای آخوندزاده مقدور نبود بدهی نکته توجه کنده‌که اگر عیبی هست در دروش آموزش الفباء نامه در خود آن، البته هر خطی دشوا ریها و گرفتاری‌ها بی‌دارد، خط انگلیسی برای خوانده شدن از دشوا ترتیب خطهای روزگار است و یک مصوت آن ممکن است در کلمات مختلف به چهار صورت خوانده شود. با این حال انگلیسی زبان همه‌سواد را در ندویه‌آسانی کتاب می‌خوانند. الفباء فارسی نیز گرفتاری‌ها بی‌دارد، اما نمی‌توان گفت بدترین الفباء دنیا است، یا آموزش آن از همه دشوارتر است. در هر حال الفباء، الفباءست. تعداد آن در همه جای دنیا هیچ وقت از چهل در نمی‌گذرد و آموختن کمتر از چهل (در فارسی: ۲۲) علامت کاری غیر ممکن نیست. حتی خطهای چینی و ژاپنی را که الفباء بی‌نیستند و برای هر کلمه علماتی جداگانه دارد، امروز توده‌های میلیونی می‌نویستند و می‌خواهند و بین همه از برکت رو ش درست و آسان آموزش است. در ایران نیز سالیان در آزاد است که کودکان پارسی زبان - به جز آن که داشت پژوهشی عقب - مانندگی ایشان را تأثیر بدهند. خواندن و نوشتن فارسی را، در سال اول دبستان فرا می‌گیرند و تعداد دقبول شدگان در سال

۲- با آن که در بیست سی سال اخیر تعداد دقا بل توجهی از متن های جا پ نشده فا رسی در ایران و دیگر کشورها به چا ب رسید و انتشار ریا فت و تعداد متن های جا پ شده فا رسی تقریباً دو برابر شد، هنوز حتی یک سوم نسخه های خطی فا رسی نیز لباس طبع نپوشیده است. معنی این مطلب آن است که در طی بیش از دو قرن کما زردا جنعت چا پ در ایران و به کار گرفته شدن آن برای چا ب متن های فا رسی، در ایران و هند و مصر و دیگر کشورها ای جهان می گذرد هنوز دو سوم کتاب های ما به صورت دست نویس مانند و حتی کتابها بی که در عصر فا جا روپس از رواج چنین چا پ نوشته شده، قسمتی چا پ نشده مانده است. با تغییر خط، پس از به عنوان رسیدن یک نسل نه تنها ابطة ایرانیا ن با نسخه های خطی، که با کتابها بی چا پ شده به خط قدیم تغییر قطع می شود. آن گاه حاصل این زحمات و مخراج دویست و چند ساله را با یدبه دور ریخت و نخست کتابها بی چا پ شده را به خط نو برگرداند (که نمی دانم) چند سال به طول می نجا مدوجه قدر خروج بر می داد و درجه ما یه عمرو سرما یه وقت تلف می کند) و آن گاه به برگرداندن و چا پ نسخه های خطی پرداخت، ولابد برای خواندن خطوط آنها نیاز فرنگ مستنش را ورد. سرما یه مادی و نیروی انسانی که با یدبه ای این کار بیهوده به هدر داد چنان عظیم است که مسائل هنری و خسن خط و دیگر هنرها ای تزیینی مربوط به کتابت دربرابر آن فرعی و ناجیز می نماید.

اما مکتوبات . آن اساس کتاب آخوندزا ده به صورت سه
نا مها زیک شاهزاده هاشا هزا ده ایدیگرویک نامه از طرف دیگر
مکاتبه توشته شده است . این دو شاهزاده بکی جلال الدوله ، از
شاهزادگان قاجار است که در خارج ایران ، در بندر اذنگنی می -
کند . فرض وجود چنین شاهزاده ای در آن روزگار پسیار عادی و

اول دبستان در حدوه مدد رمدا است. توسعه و تعمیم — واد در
کشور به عوا مل متعدد دیگری نیز نیبا زدا رده گفتگو در با ره
آنها در گنجایش این گفتار نیست.

آخوندزا ده به سا دگی می ندیشید که اگر لغبای آسان تری
جای الگبای گتونی را بگیرد، سرانجام میران، آبا دا ن خواهد
شد. وی، برآ شرا یمان داشتن به این اعتقاد "برای رها یپیش
ازکوری" تا مرحله شها دت پیش می رودوا زقربابنی شدن خویش
نیز بیمندارد:

"چه لذت از آن زندگانی حاصل است که انسان شست یا هفتاد سال چون حیوان درکوری عمر برانند و بده کوری هم از دنیا برود. با ید دست به کاری زدکه نفعی به خلق رساند. هر چه باشد، هر چه خواهد گفت بگویند. غایت شناخت این است که مراتکفیر کشند. بسیل بکنند. باک ندارم" (۹).

آوزش ابتدائی در آن دوران چنان دشوار و خارج از
قدا عده بود که هر مشکل دیگری در برابر آن رنگ می باخت. اگر
آن خوندزا ده زنده بود و می دید در حدود بیست سال است روشنی
بسیار آسان برای آموزش سوا دوفراگیری خواندن و نوشتن
اختیار شده و هنوز سه ربیع مردم ایران بی سوا دند، به خطای فکر
خود پی می برد. اما روزگار ما دیگراست و زمانه آخوندزا ده،
دیگر بود. اوی جز حسن نیت و جذخواستن سعادت و بهروزی مردم
هدفی نداشت و نیک و بدهزکا ربه نیت کننده آن را بسته است.
امروز طرفداران تغییر خط درایران عده محدودی بیش
نیستند و گروهی از خردمندان که نخست از جرای آن طرفداری می
کردند، سرانجام از عقیده خود بازگشتند. از میان این گونه
دانشوران می توان شادروانان سید حسن تقیزاده و براهمیم
پوراد و دران مبردوما دراین جا برای روشن ترشدن مطلب
 فقط به دنباتها شا. ت. که تا همه کنیم و مگذریم:

۱- درکشور کمونیست چین با یک میلیارد جمعیت و نیز
در ژاپن که اکنون درا و ج توسعه و پیشرفت تمدن خویش ایست ،
هنوز خطاهای قدیم - که از نظر دشواری طرف مقاومت با خطا
فارسی نیست - حفظ شده است با آن که در این دو کشور هیچ

شندیک به ذهن بودیس از درگذشت فتحعلیشاه ۱۸۳۳/۲۵۰ -

(۱۸۴) با آن که "خاقان متفور" پسران بسیارداشت و تعداد فرزندان ذکرور و آن شش به سیصدمی زسید، ولی عهد رسمی او نوه اش "محمد میرزا" فرزند عبا س میرزا ای ولی عهد که در دوران زندگانی پدر درگذشته بود، به پا یمردی سید جلیل و وزیر پیشیز، میرزا ابوالقاسم قائم مقام ما زیربیز به تهران آمد و با آن که در تهران یکی زیست ران فتحعلیشاه به نام "علیشاه ظل‌السلطان" دعوی شاهی می‌کرد، "قائم مقام" او ورا متوا روی ساخت و "محمد میرزا" را به نام "محمد شاه قاجار" به تخت نشاند. با آن پس آداب ملکی داد ریاست این کرد که به حال پسران بیشتر از "فتحعلیشاه" که با غیگری و گردن کشی آنان در نقاط مختلف کشور خطری برای سلطنت محمد شاه به شما رمی‌رفت فکری شود. قائم مقام جمعی از آنان را دستگیر کرده و میل کشید، گروهی را نیز به خارج از ایران (بیشتر به عثمانی، خانه عتبات) تبعید کرد. گروهی نیز به اراده خوبی ایران را ترک گفتند و در عثمانی پادشاه و پاشا کن شدند. از این روی در آن عهد چیزی که در بیرون از ایران به فراوانی یافت می‌شد "شاہزاده" ایرانی بود.

آخوندزاده شاهزاده ایرانی ایرانی به نام "جلال الدوله" - فرزند "فتحعلیشاه ظل‌السلطان" - را فرزند کرد که دوست و طرف مکاتبه شاهزاده ای هندی "به نام" کمال الدله "از بازماندگان" اور شکر زیب از پادشاهان "کورکانی" هنداست. "کمال الدله" که مسلمان است اما ایرانی نیست، برای سیاحت به ایران سفر می‌کند و آن کشوره نامه به جلال الدله می‌نویسد. هر سه نامه در ماه رمضان سال ۱۲۸۰ اخوندزاده و زیربیز به بُغدا دفترستاده شده است. متن نامه اول (ص ۱۵-۱۶) بیشتر بیاد آوری افتخارات پادشاه باستانی ایران. و روش کشور داری و آیین معبد است ایشان و ویران گری و ستم کاری نازیان است.

کمال الدله در آغاز نامه دوم می‌نویسد:

"ای روح عزیز من جلال الدله، درا بین مکتب مجلس وعظ آخوند ملاماً دق را به تو وصف می‌کنم که حیرت کنی و موهای بدنت در فرش آسا با یستد" (۶۱). بخش عده کتاب همین مکتب است

که ۹۷ صفحه، در حدود نیمی از کتاب (۱۵۷-۱۵۶) را در بر گرفته است. بدیهی است که تمام نامه توصیف مجلس وعظ آخوند ملا صادق نیست و جلال الدله در طی آن بیشتر نظریات خود را مطرح کرده، و مورد بحث قرار داده است. زمینه اصلی نامه دوم انتقاد از تعصب و خرافات و عقب ماندگی مردم بر اثر فریب کاری ملایمان است مکتب سوم زدونا مه دیگر مختصر شد و فقط ۲۷ صفحه (۱۵۸-۱۵۷) است و به انتقاد از عقا پدشیخیان که در آن روزگار در تبریز بسیار بودند ختم می‌شود. برای آن که این مکاتبه "یک طرفه نباشد" شاهزاده جلال الدله نیز در جواب هرسه مکتب، نامه ای مختصر در ۱۶ صفحه (۱۸۵-۱۸۴) به کمال -

الدوله نوشت و خیلی به اختصار، و به شیوه مبالغه و روش‌های غیر منطقی دیگر، ایرادهای کمال الدله را رد کرده است. چند نامه کوتاه توضیحی نیز به عنوان "ملحقات" ضمیمه، کتاب شده است. آخوندزاده تاریخ مکتب چهارم را ذی قعده ۱۲۸۰ / ۸ اوریل تا ۷ مه ۱۸۶۳ می‌آورد. بدین ترتیب نوشتن کتاب‌بیهی‌سال ۱۲۸۰، و به احتمال قوی تدریش لکت آخر آن سال / ۹ فوریه تا ۷ مه ۱۸۶۳ می‌گذرد و پایان یافته است. آخوندزاده در پنهان داشتن نام خود به عنوان نویسنده، این نامه هابسیار می‌کوشد خود را نسخه بردا رو "مستنسخ" می‌خواند و حتی در جایی دیگر تا کیدمی‌کنند که: "فقط به خاطر جواب‌نوشتن، به استنساخ مکتبات از اصل نسخه اقدام کرده". ا. و حتی کا هی با رازاین هم فراتر می‌گذا ردو جواب‌های جلال الدله را غیر کافی می‌شمارد، و وعده می‌دهد که خود را وإن شاء الله تعالی و به توفيق حضرت با ری و نهاده بیشتری عیت نبویه به ردم طلب و خیالات ناسده کمال الدله بر موجب براهین قاطعه عقلیه و نقلیه جواب شافی خواهد نوشست.

به علاوه این نسخه بردا و نسخه کتاب‌خوبیش را به کسی جز محدودیا صاحب‌بیرون نمی‌دهد. نمونه‌ای از این احتیاط و فتار اوبایا علی‌خان، جنرال قونسول ایران در تفلیس است. علی‌خان نزدیک پنج سال با آخوندزاده از نزدیک در تماس است و برای قبولاندن اللفای اوبه مقامات ایرانی تلاش هامی کند و هیچ‌جا و هیچ‌وقت

از ارادت به او دریغ نمی ورزد. ولی وتنها پس از عزیمت علی خان از تفلیس درنا مهای "عذرخواهی بی پایان" می کنده "بنا بر پاره ای توهمند که مقتضا سرشت من است نتوانستم نسخه معلومه را به شما بینم و خود را به شما نشان بدhem و بشناسنم" و تازه وقتی کسی آن قدر محروم را زدکه بتوان کتابرا برای او فرستاد پای شرط های غلاظ و شدا دبه میان می آید :

دارندۀ نسخه حق ندا ردنده را به کسی نشان دهدویا آن را بخواند مگر به آن کس که از نظر معرفت و امانت و انسانیت موردو شوق کا مل باشد. نبا یدا زروی آن نسخه بردا رد، و به کسی بدھدمگر آن کس که در هر خصوص شایسته اعتدال دیا شد، و چنان ندا ردن مصنف را به کسی بگوید مگر آن کس که محروم را زیبا شد. نویسنده درغا لبنا مهای خوبیش حتی ذکر مریح نام کتاب خود را می کند و آن را به نامهای "نسخه معلومه"، "جان داش"، "۱۲۱۰" و "۲۳۰" می خواند.

علم این همه احتیاط روش است و خود درنا مه ها بی که ده دوازده سال پس از تأثیف کتاب درباره چنان نوشت، ضمن تا کیدا بین که در نسخه فارسی نباشد نا م او و سرگذشت او نوشت شود علت را چنین ذکر می کند: "در ملت ما هنوز آزادی خیال نیست و اگر هم کیشان من بدانند که من چنین کتاب را تصویف کرده ام، هر آینه نسبت به من عدا تو شدیدا برآ زخوا هندکرد" و من "از عدا تو هم دینان خودم که هنوز مرادر انشتمیده اند ایمن نیستم" و در همین زمان ها به همان علی خان که حا لامدیرا مورخا رجه آذر- با یجان شده و در تبریز ساکن است می نویسد: "مرا واجب است که به وعده چندروز به زیارت شما بیا یم، اما در خاک دولت شما از خطرات جانی نسبت به خودم این نیستم" (۱۵).

تلش های فرا و اشی که آخوندزا ده برای چا پ کتاب خود در ایران، هندو فرا نسخه کرد سرانجام به جای نرسید. این کوششها داستانی دراز دارد. وی برا چا پ کتاب های زرتشتیان هند و مسیحیان نیز توسل جست. اما سرانجام بدان قابع شده که فعلاً کتاب به همان صورت دست نویس باقی بماند. با این حال می کوشید که در هر گوشه جهان محروم را زی بینا بدو نسخه کتاب را برای اول فرستاد.

در زمان حیات او کتاب همان طور چا پ نشده شهرت فرا وان می یاد، و در مخالف ارباب معرفت درا بران و کشورهای دیگر دست به دست می گردد و مورد تقلید نیز قرار می گیرد.

نخستین چا پ کتابیه سال ۱۹۶۲ - درست صد سال پس از نوشته شدن آن -(وشاید همین منا سیست) در بنا کو صورت گرفت. امایا ز وسا پل چا پ آن در ایران فرا هم نیشد. تنها در سال ۱۳۵۰ / ۱۹۷۱ پا نمتدخنه از آن پنهانی در تهران به چا پ رسید و به صورت کتاب جلد سفید (کتابها بی که اجازه چا پ نداشت و ناگزیر روی جلد آن چیزی نمی نوشتند) انتشار یافت. اکنون با یادیدا یعنی کتاب که آخوندزا ده در باره نهان داشتن هویت نویسنده اش آن همه می کوشید و پس از مرگش نیز هیچ وقت وسا پل انتشار علیش آن در ایران فرا هم نشد، محتوی چه مطالبی است؟

حقیقت این است که مکتوبات دارای هیچ مطلب تازه ای نیست که پیش از تأثیف آن به نظر کسی نرسیده باشد. بهتر است این مطلب را از زبان خود آخوندزا ده بشنوید:

"محتوی کتاب چیزی نیست که حکمای اسلام بدان واقع نبوده باشد. مطالب آن تا حدی مربوط به حکومت و بطور عمده درباره دین اسلام است و بسیاری از دانایان از این مطالب بجا خبر نداشته حدودی با نویسنده آن هم زبان بوده اند. اما هیچ کس از این افراد این معلومات خود تصریح جا سرت نکرده است. تنها فرق کمال الدوله با این آگاهان در آن است که اوسخان خوبی را به صراحت بیان کرده و به ویژه "نظیرش بدين وضوح و بدین دلایل تا امروز در حق دین اسلام به قلم نیا مده است" (۱۱).

آنچه می توان بدین گفته وی افزودا این است که اگرچه مطلب و موضوع های مطرح شده در "مکتوبات" تا زگی ندا رد، طرز طرح مسأله، برداشت آخوندزا ده آن ها و نحوه استدلال وی کا ملات ازگی دارد. چندان که بسیاری از برا همین وی هنوز نیز قوت و قدرت خود را از دست ندا دارد.

مثلثاً درنا مهای که به یکی از شریعت مداران فرستاده است گوید: "... در هیچ عصر و اوان، جهان از ملاحده وزنا دقه خالی نبوده است و هم نخواهد بود. تشدد و تغییظ در حق" این طایفه هرگز

بدون کمزیا دوبدون تغییر و تبدیل و بدون پرده کشی، و سرپوشی چاپ کردن ممکن است، به چاپ برسد. واگر ممکن نیست نسخه را به واسطه تغییر و تبدیل خشک و بی آتش و بی تأثیر، و بی طراوت نمودن جایز نیست. بگذازید همان طور که هست بمناسبت" (۱۴).

وازه‌های روزی با تاکید به خواننده خود خواننده‌ای که از میان افراد حما حلاحت و محروم از "با دقت بسیار انتخاب شده" است توصیه می‌کند؛ "این نسخه را با یددروقت فراغت از ابتدا شروع کرده تا انتها خواننده با شید و بدون ترتیب مطالعه ننماید" (۱۵). دلیل این کار را پیش از این بازگفته این‌ست: در "مکتوبات هیچ‌جیک از وقار ایع و حوا دشی که مطرح نمی‌شود، تازگی ندارد. بنا بر این خواننده‌ای که یک صفحه از آغاز، یک صفحه از وسط و یک صفحه از پایان را بتنگرد، با خود خواهد گرفت این‌ها مطالبی است که هزارا را بشنیده‌ایم.

آنچه در مکتوبات مهم است همراه شدن با سیر فکری نویسنده و دنبال کردن روش اندیشه و دقت در روش طرح مسائل و نحوه روبرو شدن اوبا آن‌هاست و این کار میسر نیست مگر آن‌که خواننده خواندن کتاب را از نخستین صفحه، با ذهنی فارغ‌وا ماده درک مطالب با ریک آغاز کند و تا پایان بخواهد. حتی در نظر نویسنده این سطور یک با رخوا ندن آن نیز کافی نیست. با یادگاری را دو با ریا بیشتر، خواندو آنچه جتمی است این است که اگر خواننده پیش از فهمیدن و درک کامل مطالب یک صفحه، به صفحه بعد روی آورد، آن بهره، معنوی را که منظور نویسنده است، از آن نخواهد گرفت.

با اشاره به یک نکته دیگر این بحث را پایان می‌دهیم و بر سر مطلب دیگرمی رویم:

پیش ترگفته شده یک مکتوب از سه مکتوب اصلی آخوند. زاده مربوط به یادآوری افتخارات ایران باستان، و دو مکتوب دیگر، خاصه مکتوب دوم که نیمی از کتاب - یا بیشتر را گرفته است مربوط به انتقاداً و تعصب مذهبی و ندانی مردم و فریب کاری ملایان و جلوگیری ایشان از فرهیخته شدن

مشمر نتیجه نمی‌شود. به علت این که این طایفه، کمراه‌یک و دو شفروهم در دارا خل مملکت نیستند و در یک عصر مخصوص ظهور نمی‌کنند که از عهده ایشان توان برآمد... (ص ۲) بنابر این علاج این کار روسدراء تائثیور آن گونه خیالات باطله تشدید نیست، بلکه ردان‌هاست با اوجوه حکیمانه که بینی بر برآهین عقلیه و نقلیه بوده باشد" (ص ۳).

نیز "زنادقه" فرنگیان ولترورنان نامان چه نوع تصمیفات در بطنان دین مسیحی در میان خود مسیحیان منتشر کرده‌اند. اما رؤسای دولت و ملت اصلاً تشدیدی در بایت عزیرا ایشان جایز نشمرده‌اند... در "بورویا"، از هر طرف به رد تصنیفات ولتره، و "زنان" جواب‌ها نوشته، آن‌ها را بی‌تأثیر و مصنفان آن‌ها را در نظر مردم خواهند دادین مسیحی‌نهای این‌که از ایرادات زنادقه نقصان پذیر نگردید؛ بلکه آن‌ها نیز در ترقی و رواج است" (ص ۴ و ۵).

درجای دیگر گوید: "آیا کدام مسلمان است که فقط از بیم جهنم مال مردم را و قتنی که به دستش افتاد، نخورد... و به دختر و زن مردم در چین فرست متعرض نشود؟ جمیع زدزان و راه زنان و قاتلان ازعوا مال الناس و از معتقدان جهنم به ظهور می‌رسند. هیچ‌جایز رفاه، دزدواره زن و قاتل دیده‌ای؟" (ص ۷۳).

همین قوت استدلال، همراه لحن مریخ و کوبنده، آخوند زاده است که با اتکاء به آن انتظار داشت که "ان شاء الله تعالى اکر مکتوبات کمال الدوله منتشر گردد، ملت من نیز قدم به دایرة تربیت و معرفت خواهد گذاشت" (۱۶).

به همین سبب نه تنها به کوچک ترین تغییر و تبدیل متن رضا نمی‌دهد، بلکه خود داده شد. وقتی در بیان گردان و دلایل و مدارک مختلف و افزودن آن‌ها به متن و برگرداندن شکل دلایل خود به صورتی است که بیشتر مؤثر باشد. وقتی میرزا یوسف مستشار الدوله بدومی نویسد، یکی از دوستان و فارسیان که محروم را زاست حاضراست کتاب او را به شرطی که از سندی و صراحت آن کاسته شود - چاپ کند، در پا سخا و با قاطعیت نوشت: "اگر نسخه ۱۷۱۴ و ۱۷۱۵ (۲۲۰) را به همان وضع و ترکیب،

مردم ایران است . مدتی در از ، چنین به شطرمی رسیدکه
داستان شیا دی و دروغزنی آخوندها دیگر کهنه شده و مردم به
سوی فرهنگ و معرفت روی آورده و چرا غدا نش رافواره خویش
داشته اند . ما آنچه در سالیان اخیر در ایران گذشت ، و
می گذرد ، نشان داده هنوز بزرگ ترین نقطه ضعف مردم ایران
در همین جاست و هرگونه اقدامی که در راه سوق دادن ایرانیان
به سوی ترقی و تعالی صورت گیرد ، اگر همراه با گسترش فرهنگ
و آموختن سعادتمندانه ایرانیان ، و مبارزه آگاهانه و پیگیری و
طبق نقشه و خالی از خشونت ، با جهل و تعصب نباشد ، در حقیقت
کشتی برخشک را ندن و خشت بر دریا زدن است . از این روی
در چنین روزگاری انشنا رچنین کتابها ، اثری که یک صد و
بیست و پنج سال پیش نوشته شده و هنوز تا زگی خود را ازدست
ندا ده ، و هنوز مکان انشنا را ن در ایران وجود ندارد ، مفهوم
دیگری پیدا می کند و لزوم قطعی آن بیش از پیش احساس
می شود . متأسفانه در طی قرون و اعما رگذشته هر کتابی ، ولو
بسیار ملایم تر و نرم تر از این نوشته شده ، حتی کتاب هایی که در
آن یک کلمه ، در پرده سرو تشبیه و استعاره ، به حریم قدس
شريعت مداران اها نت شده بود ، به آتش جهل و تعصب ساخته
شده و اثری از آن بر جای نمانده است . محمود غزنوی در هنگام
گشودن ری ، گروهی انبوی زدا نشمندان شیعی ری را به دارکشید
و خروا رها کتب ایشان را در زیر دارا یشان آتش زد و گروهی از
آنان را در جرم کا و دوخت وا زری " به غزنین " فرستاد . تنظیر این
حادثه در هنگام مفتح دژهای سما علیان این مکان را دوتا زده این
حوالی داشت بزرگ ترین و چشم گیرترین وقا یعنی است که در طی
تاریخ روی داده است و رشنه اگربخواهیم تما مکتاب سوزی ها ،
ملحدکشی ها و بنیادگرایی های اولیا ی دین را تدوین کنیم ،
با یدا این مقدمه را به کتابی بسیار بزرگ تراز من مکتوبات
تبديل کرد .

اما از حسن تصادف ، آخوندها ده خارج از ایران می زیسته .
نه تنها کتاب او ، که تما مثنا مدهای خصوصی و اسناد مدارک وی
با دقت تما مگرد آوری شده و در اتحاد شوری به طبع رسیده است

آخوندها در برابر افسون و هجوم اژدهای خرافات و نداشتنی
رویین تن شده است و دیگر هیچ یک از سلاح های کنده فرسوده
هوا داران بازگشت به عمر حجر قدیم بر تن وی کا رگرنیست .
از این رونمی توان اورا با یک فربه ، کا ود (به) روش
فادئیان اسما علی (یا افکنندن چند گلوله ساکت کرد . تنها
علاج آن این است که شریعت مداران به جای برآوردن فریا د
وادینا و واسلاما و بسیج کردن گروه های و باش و نداشتن
برای زدن و کشنن و سوختن و سردا دن نداشتم " دین ازدست
رفت " قدری بیشتر کتاب بخوانند ، بیشتر بینندی شنند ، کتاب هایی
را که برای رقت را این گونه مت فکران نوشته شده است مطالعه
کنند و بی توسل به دشنا مو خشونت و برا نگیختن مریدان نا دان
آنچه وی گفته است را کنند . کتاب آخوندها بیش از آن که بر
بنیان دین شکست آورده ، بنای سلطه ملایان و غلائم داران نداده
و وا پس کرایی را متزلزل می کنند و کودوسکون و تبلیغ کری
ایشان را آشکار می سازد و تجربه " آنها از خرافات افسزوده
می شود و برا ای پا یدا ریدر مقابله این گونه تردیدها و برا دها
مجهز شتمی شوند .

مولای متقیان علی بن ابی طالب در وقت شهادت سی و
هفت فروردین داشت : ۱۸ ابریو ۱۹۶۷ . در میان پسران وی سه تن
بودند که " بوبکر بن علی " ، " عمر بن علی " و " عثمان بن علی " .
نا میده می شدن دو پدرها مسنه تن خلفای را شدید رگذشته را ، که
شیخه امروزا یشان را غاصب حق خاندان رسول می داند و
مجسمه عمر می سازد و به آتش می کشدو عید " عمر کشان " می گیرد ، بر
آن نهاده بود . آیا ممکن است کسی نا مدمتنا خونی ، غاصبان
حقوق و کسانی که در نظر وی ملعون و متروند ، بر فرزندان خود
بگذارد ؟ آیا مثلا هیچ شیخه ای پسر خود را بیزیدیا معاویه می نامد
ممکن است چنین پنداشته شود که نا مین فرزندان پیش
از بروزا خلاف آن حضرت با خلفای را شدین نهاده است . این
فرض نیز درست نیست . چه تارو زی که حضرت صدیقه طا هر سلام

الله عليهما حیا ت داشت حضرت زنی دیگر اختیار نفرمود و می دانیم که حضرت زهرا^ع (ع) چندی پس از رحلت رسول اکرم (ص) وفات فرمود. تما مزنا نی را که مولای متقیان گرفته است پس از مرگ فاطمه (ع) به خانه وی رفته اند و آین فرزندان درست در روزگار فرمان روا بی همان خلفا بدبندی آمدند و آین نامها ازوی آن حضرت برای شان نهاده شده است و دوستن از آنان (ابوبکر و عثمان) در رکاب حضرت سیدا لشیده اند!

ویا دست کم به اختصار و برگزا رشود. محدث قمی در منتهی الامال در این بابنوشت است: "وا ما ام کلثوم، حکایت تزویج و با عمر در کتب مسطور است... وابن شهر آشوب از کتاب ام مات" ابو محمد نوبختی رواست که ام کلثوم را عمر بن خطاب تزویج کرد، چون آن مخدوش صیره بود، هم بستر نگشت و پیش از آن که با او مضا جعت کند، از دنیا برفت" (۱۶).

۱. ما دشمنان شیعه - والبته اینجا قلم در کف دشمن است.

از قول آنان چنین مطابقی را در باره این حداده نقل می کردند: "مرتضی بگدا ددر کتاب آورده است که علی دختر که به عمرداد از بیمدا دکه عمر سوگند خورد، بود که اگر به من ندهی حجره فا طعمبر سرت فرود آورم! و بهری گویند که دختر بد و شرسید که خدای تعالی دانست که آن وصلت پسندیده نیست. و مرتضی گویند عا یشه می خواست که عمر را برعلی بیا زا ردو عمر را می گفت: ام کلثوم دختر فاطمه بنت رسول الله را بخواه علی رغم علی، که سخت به جمال است و علی زهره ندارد که دختر به تو ندهد، و علی قبول نکرد. عمر این شکایت با عباس عبدالمطلب کرد و گفت: اگر دختر به من ندهد گواه برانگیزم که علی زنا کرده است. علی گفت: کواهان از کجا آری؟ عمر گفت من حاکم و والیم. حکم کنم و کسی آن را فسخ نتواند کردن. آن گه تو را سنگسار کنم، علی این معنی با عباس بگفت. عباس گفت ای پسر برادر، دختر بد و ده که اگرا این معنی یکند، اورا که منع کند؟ - و نه دخترت بهتر و معظم تراست از خلافت که ببرده است. علی گفت: من با ری رضا ندهم که کبش بنی عدی با میش بنی هاشم وصلت کند، عباس گفت: اگر تو بندی من بدهم، که مرا برس تو ولابت است و بر دخترت مرا ولایت باشد. و دختر رضا نداد و عباس بیا مدوی رضای دختر را و را به عمرداد!" (۱۷)

آن گاه تویستنده مخالف شیعه پس از نقل این مطالب از آن چنین نتیجه می گیرد:

"پس خواجه راضی اینچه می گوید اگر راست می گوید بجز از آن که عمر زانی و غاصب باشد. عمر بیش راضی خود سهل است - ام کلثوم بنت علی در خانه عمر به حرا مبوده باشد، و

شما هرگز از هیچ روضه خوانی، هیچ مذا حی، هیچ معركه گیری هیچ وا عظی شنیده اید که نا مین فرزندان حضرت را بر زبان بیا ورد! از هیچ آیت الله در ضمن سخنا نش شنیده اید که بگوید چگونه شد که حضرت نا م دشمنان صلبی و بطنی خوبیش خلفای غاصبرا به پسرا خود داد؟

از این بالاتر درست در روزگار خلافت خلیفه دوم، وی ام کلثوم "دختر مولای متقیان از بطن حضرت زهرا^ع (ع) و شواده رسول اکرم را از پدرش خواستگاری کرد. حضرت در جواب وی فرمود ام کلثوم دختری خرداست و تو مردی پیش اورا به زنی چگونه به تودهم؟ عمر در پا سخن حضرت گفت خواستگاری من از ام کلثوم، از سرشوهر نیست بلکه از رسول خدا شنیدم که فرمود جز سب و نسب من، هر سبب و نسبی تا روز قیام مت منقطع خواهد شد.

من سبب را با رسول درست کردم، خواستم تا نسب را تیز درست کرده باشم. آن گاه علی (ع) دختر بد و دادا این مطلب در "کشف المحجوب" اشاره بوا الحسن علی بن عثمان غزنوی، قدیم ترین کتابی که به فارسی در باره تصوف نوشته شده و بدست ما رسیده است (ص ۴۷۱) آمده و راقم این سطور آن را نقل به معنی کرده است، در کتابهای شیعه کوشش شده است این مطلب، به سکوت،

علی از همه معاصری همیشه منزه و مبرا بود، به حجت آن خبرگش رسول اکرم (ص) گفت: **إِنَّى لَا أَخَافُ مَلِيُّوْاً نَّيْرَجَعُ كَأَنْجَعَ كَأَنْجَعَ إِيمَانُ لَازَانِيَاً بَغْدَارِ شَحَانٍ**. پس امیر المؤمنین از آنچه عمر گفت - یا نگفت - نترسد و عمر ما ناکه خود نگفته باشد، واگر برای رغبت چنان پیوندان کلمه گفته باشد، دور نباشد که نه معصوم بود. "آنچه در این فصل به مرتفای بغداد در ضی الله عنہ، و به عفرما دق صلوات الله علیه و بشیعت امام میه... حوالت کرده است همه دروغ و بیهان است و نکاح به رفای علی رفت و عباس در آن توسط مصیب بود و عمر بدان رغبت محمود است. و عاقلان دانند که چون دختر مصطفی زن عثمان باشد، تفاخر و منزلت در آن عثمان را با شدنه مصطفی را... و گرددختر مرتضی زن عمر باشد، تفاخر و منزلت در آن عمر را با شدنه علی را، که بنی هاشم دگرانند و بندی عدی دگرانند و مرتبه بوطا لب دگراست و مرتبه خطاب دگر، و علی مرتضی دگراست و عمر دگر...". (۱۹)

دیدیم که محدث قمی از قول ابن شهرآشوب از کتاب امامت ابو محمد نوبختی روایت کرد که عمر با امکنیت هم بستر نگشت. اکنون گفته آن مرد دشمن شیعه و جواب عبدالجلیل رازی را بخواهید:

"آن که گفته است (یعنی مرد مخالف شیعه گفته) در فملی مطول، که زید از امکنیت هم باشد علی بود و به شا مرفت و بیعت گرفت. جواب آن است که شیعه منکر نباشد آن را موضوع نزاع نیست و از تکراری غایید لا ملال نیغراید". (۲۰) کتاب "نقش" در قرن شمشھری بدست مردی زاده شمشدان شیعه دوازدها می نوشته شده و قدیم ترین سند شیعه امامیه به زبان فارسی است. اکنون شقه بودن ابن شهرآشوب و ابو محمد نوبختی و حاج شیخ عباس قمی، که ازانها روایت کرده است بدرستی روشن می شود!

گذشته از آنچه حریف عبدالجلیل را زی و خصم شیعه از قول آنان نقل کرده است، نظایر آن گفته های بی اصل، در کتاب های متاخران از علمای متخصص شیعه نیز دیده می شود و فعلاً مجال جستجو و به دست دادن اسناد دوماً رک آن نیست. اما شگفت انگیزتر از

زیدین عمر از روی به حرایم مده باشد. و عباس قوا ده باشد و علی با تما منزلتش کمتر از جوalahی باشد و به بی حمیتی تن درداده باشد. چنان که مذهب اهل رفض است که علی را به همه عجزی و صفات شخصی و عصیان و بی هنری و به مذاهنه و نفاق منسوب کنند که این معنی با خیر جوalah و مدوس نداف، وزیرک پاسبان، و فرخ دربان، و اسکندر مختلط، بنها یکدیگر دن که دخترش بی رضای وی ببرند و می دارند و تن می زندومی گوید بشما دانید، و ما ل و ملات و ارزاق از عمر می ستاند! و گوید: [عفرما دق را از این وصلت پرسیدند. گفت: **تِلْكَ فَتْرَجَ عَصْبُوكَا**، و هرگز هیچ کس دروغ - زن ترا از را فضی نباشد". (۱۸).

البته قسمت عمده این مطلب را عبدالجلیل رازی داشتند منصف و بزرگوا رشیعه دروغ و بیهان می دارند در برای این گفتارها دفاعی شایسته می کنند:

"علی بپترنیست از مصطفی، و نه برا بر مصطفی هست و دختر علی بپترنیست از دختر مصطفی، و عمر به اتفاق سنیان بپترنیست از عثمان عفان، و شیعه انکا رشکنند که سید علیه السلام دو دختر به عثمان داد. پس چون آن روا باشد و بوده است، این نیز روا باشد، و هر نیقمان که اینجا باشد، آنجا باشد، و هر مصلحت که آنجا بوده باشد، اینجا نیز در این منا که بوده باشد، و مصطفی به فرمان خدای تعالی داد، و علی عالم تر نبود از مصطفی، تالین فصل با آن فصل قیاس می کنند و می دانند که این مصنف بیشتر بیهان نهاده است برای این طایفه و بیشتر دروغ گفته است.

"آنچه زیارت است برای این فصل آن است که در تو اریخ و آثار رهست که مصطفی دختر خویش را به پسر بولهیب داد، و دختری را به ربیع بن عما می داد تا بداند که انبیاء و ائمه دختران داده اند به کسانی که درجهت و مرتبت ایشان نداشته اند و نیقمان مرتبت ایشان نبوده است. والفاظی که... در حق علی و عباس اجراء کرده است همه فسق و کثرو طفیان است که عمر و عباس و غیرا ایشان را معلوم بوده است که اگر دیگران از کفر به اسلام مددند، علی همیشه مؤمن بود، و گر دیگران را به کفر و معصیت منسوب کردند.

می نوشتند. سپس کودک با ید آن کفش را در پای می کردوا و ل بمه
مستراح می رفت و سپس با زمی گشت. آن کا ه بدمی گفتند: کفش
بر تومبارک باشد!

این رفتار در روی عکس العمل ایجاد کردوا و را طرفدار
بر طرف کردن این نفاق و شفاق در میان فرقه های گوناگون
اسلامی ساخت. ما مرزد مریان تما مروحا نیا ن شیعه و سنی چند
تن را طرفدا رجینین طرز فکری می بیم؟

آن رسانده های مفصل و مطول در پایه جزئیات مربوط
به طها رت و نجا سرت و کروشکیات و سهویات و مقدمات و مقابن انتظام
و دیگر فروع دینی نویسنده، ما ازا مطلب، "از جان کلام، سخن
در میان نمی آورند و هرگز این بیت سعدی در پایه نماز بزرگانشان
نمی گذرد:

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزرا ری دراز
آن تما مسائل جزشی روزه را می نویستند، جزا بین یک وا:
کسی را مسلم بود روزه داشت که بی جاهه ای را دهدنان و چاشت
و گرنه چه حاجت که زحمت بری ز خود بی زگیری و هم خود خوری
ملایا ن هرگز را هستشان نیست که به مردم بگویند که:
معتقدشان بنا صول دین تقليدي نیست، حتی همان ملک مجلسی در
کتابها خود تصريح می کنند که اگر کسی سرا سرزندگی خود را صمیمانه
دوره اتفکر و جستجو در پایه وجود و بیگانگی خدا و نبوت بیغمبران
و دیگران صول دین بگذراشد، و سرانجام می گوین قطعی برای او در
این با بحال شود چنین کسی آمرزیده است و در قیامت مسئول
و معاقب نخواهد بود. مرزو نیز با پیشرفت حیرت آور علم و
معنویات بشر، پا نزد سالگی (سن معمولی بلوغ) سنی نیست که
آدمی بتوا ند تکلیف خود را از نظر دینی تعیین کند و به نفی یا
اثبات قطعی صول دین برسد. چه بسیار رشبه ها است که در سن سی
سالگی و چهل سالگی، و حتی در پایان عمر، تا زهره بفرکار آدمی عارض
می شود. البته آسانترین راه این است که با حربه تکفیر و
دا غور فرش و قیمه قیمه کردن چنین ملعونی، علمای علام خود
را از شر و راحت کنند. ما عیب کار این جاست که:

۲۳

همه توطئه سکوتی است که در بابا بن واقعه مسلم تاریخی از
جانب شریعت مداران شیعه وجود داشته است و دارد. یکی از
روحانیان معاصر - دارای درجه اجتها - که از داد نام و
نشان وی مذور مبرا نویسنده نقل کرد که ما در درس فقه،
بدین مطلب رسیدیم که آیا زن شوهر مرد، ایا معده، وفات را
با ید در خانه شوهر متوفا خویش بگذراند، یا می توانند به
خانه خویشا وندان خود ببرند؟ استاد دکفت: جایز است که زن
عده وفات شوهر را در خانه پدر و مادر بگذراند و داشتند قول
آن است که وقتی عمر در گذشت، علی (ع) بر در خانه وی رفت، و "ا" م
کل شو" را که زن او بود ببرداشت و به خانه خود برد.

آن روحانی افزود: با استاد دیس از تقریر را می قول به ما
گفت: این مطلب با ید در همین جا بین ما بینندوا بدادر خارج
در زنگند. روحانی مذکور که مردی شرای فتمند و شیفتگی داشت، و پسر
کنارا زدگیری های سیاسی روحانیت در زمان ماست چنین ادا مه
داد: من این مطلب را تا کنون هرگز، حتی به برآ در خود نیز
نگفته ام و اگر به شما گفته ام از این جهت است که می بینم شما از
آن اطلاع کافی دارید.

اکنون شها دتی دیگر: می دانیم که روحانیان به قدرت
رسیده ا مرزا زیک سودما زوج دلت اسلام وایجا دحسن تفاهم
میان شیعه و سنی می زنددوا زسوی دیگر رفتار آن چیزی غیر از
این را گواهی می دهد. آنان نه تنها دل با استیان راست ندارند،
بلکه شاخه ها و سلیقه های گوناگون شیعه را نیز نمی توانند دید.
به تحریک ایشان پیشوای شیخیان ب به قتل می رسدو" مرد نیز و متد"
جمهوری اسلامی و حکومت شیعه با رضا خا طرف قتل وی را تیپرو ن
آمدن خاری از بای اسلام "تصویف می کند.

برای آن که هیچ یک از دعوهای این نوشته بی سند نداشت،
شها دتی دیگر را نقل می کنم:

مردی داشتمند و برا مدها زخانواده ای متدين و متبعین، که
خود مجتهده جا معالش را یط است و همه قبیله، وی نیز عالمان دین
بوده اند گفت: در دوران کودکی ما، وقتی کفشه تو برای کودکان
می خردیدند، زیر تخت کفشه نخست ناماها یا بوبکرو عمرو و عثمان را

حسن بی پا یا ن او، چندان که عاشق می‌کشد

زمراهی دیگر به عشق از غیب‌سر بر می‌کنند!
شیزهیج‌کس، حتی خودشخمن، توانا بی‌جلوگیری از زیست‌فکر و
فعالیت ذهنی خویش را (اگر ذهنی داشته باشد!) نداشت. پس
تنها راه با قی‌مانده‌ای بین است که با انساف و صداقت، و آرا مش
و تحمل، این شبها را به طور کاملاً و دقیق طرح‌کنیم و جواب
قانع‌کننده‌بдан‌ها بدھیم. این روشنی است که بزرگان سلف و
دانایان گشته‌بدان توسل جسته و می‌جوینند:

می‌توان گرفت، چنین کنندی‌زگان، چوکردبا یدکار.
وی نه تنها به هیچ‌روی‌فریا دوا دینا، و وا شریعته بسر
نمی‌دارد، بلکه سخنا نی‌را که در نظر او "همه‌فسق و کفروط‌فیان
است" بی‌حذف کلمه‌ای‌بنقل می‌کنند و سپس پا سخی‌چنان متین و
شاپرکه‌بمان می‌دهد که خواستنده و مدعی و حریف را راهی جز
تسلیم و سکوت نمی‌ماند. این شیوه‌نه تنها در قسمت‌های نقل
شده، که در سراسر کتاب‌رعا بیت شده و مولف نقیض کننده‌تا آن جا که
توانسته‌ا زدش‌نام دادن و بسیار ببردن کلمات ناشایست
پرهیز‌کرده و حریف خود را فقط "نمصف" و "نوشی" و "مانند آن"
خوانده است و این کا ملاحظه‌یعنی است. کسی‌که جوا بی‌قانع‌کننده
در برآ بر خصم دارد هرگزدها ن به دشنا نمی‌لاید و به حریبه‌را عمال
зор و خشونت و هوچی‌گری و برانگیختن عا مه‌توسل نمی‌جوید.
مؤلف نقش حقیق‌نویسنده، بعض فضا شجاع روا فض را سرزنش
می‌کنند که چرا "نسختی ازان نقل کرده به قزوین - که هرگز علمای
منصف بدان مقام نکنند" مگر سبب تهییج عوا مال‌ناس و ... دست
آوری‌فتان شودوا زان جا تولد فسا دهای گران ممکن گردکه
بیشتر وزر و ویال آن ... به دنیا و آخرت، در گردن مؤلف‌باند(۲۳)
عبدالجلیل مؤلف بعض فضا شجاع روا فض را می‌شناسد و در
باره ا و گوید: "بر پشت مجموعه‌نا مصنف نبود. لیکن اصل
معتمد ا زنام ولقب و فعل و نسب ا و اعلام گردید که کیست و غرض
از جمع این کتاب چیست" (۲۴) .
با این حال ا زسر جوان مردی، و برای حفظ حرمت خون وی، هیچ‌جا
از ا و نا نمی‌برد و فقط نوشته‌های اورابانو شده پا سخنی‌گوید.

* * * * *

آخوندزا ده بیش از حد به تأثیر دارا هگشایی‌برای
حل مشکلات و مسائل دشوا رفلسفی‌پسر معتقد است. این اعتقاد
مذهب مختار عصر او بود و در نتیجه، اکتشاف‌های پی‌پی علمی‌که
تا آن روزگار را بقه‌نداشت و هر روزگروهی از مغفلات دیرین
آدمی‌می‌گشودوا و را به بیش رفتی‌نو، و نه منون می‌شد، پدیدآمد
بود. اگوست کنت فیلسوف فرانسوی (۱۷۹۸-۱۸۵۲) و بنیان-

سوی دیگر فریبا دانسان دوستی و "حفظ حقوق بشر" و حمایت از حیوانات زهمنی اجتماعات متمدن و پیشرفت همراه با آیدوگوش فلک را کرمی کند.

آری، هنوز الکترونیک و انفورماتیک و کامپیوترومه وارهای ریزودرست نشسته است به رفع این تفاوت این آشکار توفیق یا بدونه از قتل عام میلیون ها مردم آرام بی آزار و بی گناه در اندونزی و کامبوج و بران و عراق و لیبان و فلسطین جلوگیری کند، ونه حتی توانسته است این نکته بسیار ساده را آدم کشان بفهماند که اگر کسی، اگر کسانی، بهائی یا یهودی یا مسلمان یا شیعه یا سنی یا دروزی هستند، تنها به آنها بسیار ساده است که از پدری و ما دری بهائی یا یهودی... به دنیا آمد و هیچ گونه اختیاری در گزینش والدین خودنداشته ندوهه این "جرم" نمی‌باشد شب برسیا لین زن‌تنها و بی‌پنا و بی‌گناه رفت و در حال خوابی سرا و را گوش تا گوش بربیدوری سینه‌اش گذاشت، فقط برای این که ویهودی یا مسلمان یا مسیحی است آخوندزا ده نه تنها این محنت‌ها یدهشت زا را در تهمیں دهد؛ قرن بیستم شدیده بود، بلکه شاید نمی‌توانست تصور کند که ممکن است در چنین روزگاری، درا و جپیش رفت تمدن و عمر تاخیر فضا ممکن است چنین فجایعی رخ دهد!

اما در عین حال انصاف با یدداده که اگر داشت پیش رفته بشریها تما میدبینند خودبه حلا بن مسائل توفیق نیافته است به طریق اولی نمی‌توان گشودن این معمما را از جهل و خرافات و سینه‌زنی وزنجیرزنی و مغزشویی و شوشکه‌کشی و اعدام‌های دسته‌جمعی و بمب‌گذاری و هواپیما رباری و ترور انتشاری منتظرداشت.

بنابراین با زهمنها راهی که پیش پایی ملت‌ها بی چون مردم ایران گشوده می‌ماند، همان است که آخوندزا ده نشان می‌دهد: می‌بازه آگاهانه نهان، اما خالی از خشونت و خون‌ریزی با جهل و خرافات و تعمیق، گسترش فرهنگ و تعمیم‌سوا ددمیان تما مردم به صورتی که نه تنها اکثریت روستا نشین، بلکه هیچ یک از آزادها فرا دناس از آن‌بی‌مهره نمایند، بدیهی است که

گذا رفلسفه "تحقیقی (پوزیتیویسم) در سایه همین اكتشافات و پیش رفت‌ها اعلام می‌داشت که به زودی داشت بشریت تمام مسائل را حل خواهد کرد و به تما مپرسن های آدمی - حتی پرسن‌های کلی در باره معرفت وجود آفرینش وغیره - پاسخ خواهد داد.

فلسفه و معاصرت ما وراء طبیعی از میان خواهد رفت و جای آن را داشت داشت‌ها (علم طبقه‌بندی علم و تبیین روابط آنها با هم و تأثیر داشت‌ها در یکدیگر) خواهد گرفت. ظاهرا در آن روز - کار، وسعت داشته، مجھولات بشر را قادری داشت کمی گرفتند، واکنشاتی را گهشه بود، به دلیل تازه‌وبی‌سا بقه بسود آنها، بیش از حد لازما رزیابی می‌کردند و آخوندزا ده نیاز این جریان فکری که موجی کوتاه و کم اثر آن به رویه ترازی رسیده بکنار نبود. از همین روی است که می‌بینیم در کتاب او بیش از حد بر روى تأثیر داشت و گره‌گشایی آن در مرور داشت دشواری‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری و روانی بشرطی که در جهان داشت رویداده و می‌دهد و گسترش روزافزون داشته آن به هیچ‌روی بآنچه در قرون نوزدهم می‌گذشت قابل قیاس نیست هنوز بسیاری از مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آدمی حل ناشهده مانده است: برروی این کره‌ای که امروز با وسایل سریع ارتباطی بسیار رکوچک ترودست یا فتنی تراز روزگار آخوندزا ده شده است، در کشوری مردم، کودکان و نوجوانان و سال خوردگان، هزا رهزا رما نندگان از گرسنگی می‌میرند و کشوری دیگریا آن که بیشتر از این از بیماری‌های ناشی از پرخوری و مصرف بیش از حد مدارغذا بی رنج می‌برند، با زهزا ران هزا رشن مواد غذا بی را به دریا می‌ریزندیا برای تنزل نکردن بهای آن، این مواد را توده می‌کنند و با بولدوزر آن را با زمین هموار می‌سازند و هنوز بشر هیچ‌وسیله اینجا فته است (یا شمی خواهد بیا بد؟) که این گندمی را که به دریا می‌ریزد و میوه‌ای را که در خاک فرومی‌برد و گوشتی را که به سک و گربه خوبیش می‌دهد و با زهم زیا دمی‌آید، به نوعی به آن گرسنگان برسانند از مرگ سیا هنفوس زکیه، بشری برا شربی غذا بی جلوگیری کند. از

تعدا دا ين افرا دکا في نمی شمود، ما کم نبودند. منتهی آنجه ما می خوا هیم پژشك و مهندس و شیمیست و فیزیک دا ن واقعه دادن صرف نیست. اگر سرما یه باشد، می توان این گونه افرا درا، از گوش و کنا رجهان بافت و به استخدا مدرآ ورد. (کاری که سال ها است دولت های متعدد آمریکا انجام می دهد). کسی که موردنیاز است پژشكی است که از دریا فلت حقوق بیشتر در آمریکا و روپا چشم بپوشدوبا حقوق کمتر درا بیران بسا زدوفکر کنده در برابر براين محرومیت دا رایا ين امتیاز است که به درمان دردهم وطنان خود می پردا زد. مهندسی است که وقتی به تعمیر پل خوا جوماً سور می شود بینديش که این پل مال اوست، نشان تمدن و سرفرازی اوست، میراث نیا کان اوست ...

در گذشته، وخا صه در گذشتہ نزدیک، ما در گسترش دا نشي کوشیدیم، ما از فرهنگ غافل ما نندیم، پژشك تربیت کردیم، ا ما پژشك ایرانی نپروردیم. معلم و مهندس و شیمیست واقعه دان ساختیم، ما نه تنها هیچ یک ازان خدمت درا بیران را به کار در کشور دیگری ترجیح نمی داند، بلکه به زبان بی زبانی به زبان اوضاع واحوال، حالیاً یشان کردیم که کارکردن در اروپا و آمریکا به مرتب مطبوع تر و بهتر از ایران است. اگر کسی فرانسوی یا انگلیسی را به روانی و آسانی حرف می زد، فارسی ندانستن او را به هیچ می گرفتیم و اورا زکسی که خون دل خورده و بادشواری ها گونا گون ساخته و درا بیران خود را به همان درجه از علم و طلاع رسا نمیده است برتر می نهادیم. درنتیجه آن که با هویت ملی خودوبا فرهنگ ایرانی ناشنا تربود محبطی مسا عدترو مقاومی بر ترمیما فلت.

علاوه بر این در کشور نیزیه علت وجود استبداد دا خلی، کمتر کسی مجال ابرا رخصیت خویش را می یافت. معیط مملکت ممداق گفته، نظا می عروضی در "چهار مقاله" شده بود. ویدرداسته نی، در رباره ابوریحان بیرونی گوید که بوریحان چند حکم نجومی درست در مجلس محمود غزنوی کرد. لیکن دل محمود می خواست که حکم ابوریحان خطاب شود و چون چنین نشداستا ددربرابرا حکام درست خویش، به جای نتواخت و انسا مبتدا زندان یافت. سرانجام

اداره امور کشور کاری آسان نیست و بسیار رپیچیده است و به رای و تدبیر و عزموا را دده و کوشش فرا وان نیازدا ردوهه ملتی براي تا مین بقا وادا مهه حیات سیاسی واجتماعی و ملی خویش نا - گزیربا یدبا مسائل بسیار رگونا گون رو بروشود. ما از این گونه مسائل بعثت فوریت و برخی اولویت دارند و قسمتی زان ها را با یدبا آهنگی کنده تروده هنگا مفراء رسیدن فرصت های مناسب حل کردد.

اما چنان که همه می دانندوا ين مسئله هیچ گونه تفسیر و روشن گری نیاز ندا رد، ارزش و اعتبا ره کشور به نفت و راه آهن، نه به منابع اقتضا دیو آسمان خراش های سرمه فلک کشیده بستگی دارد و هنوز حتی به پول های نقدی که به حساب آن کشو و در بانک های بزرگ جهان به ودیعه نهاده شده است. ارزش هر کشور بستگی مستقیم و گستاخ بازیگر به ارزش مردم آن کشور دارد. بنا های آبادخرا ب می شود، ذخیره های رزی کشور با یک جنگ خان و ما نسوز، مثل جنگ فعلی ایران و عراق به با دفتانمی رود. راه آهن و راه های شوسته تنها برا شراثا همال و بی اعتمادی، که درنتیجه تصرف طبیعت ویران می شوندو آسمان خراش های آمدن یک بمب با زمین هموار می گردند. آنچه با قی می ماند و با یدبا قی بماند، دستی است، دست های بی ایست که این تأسیسات را برا فراسته است و عزم استوا ریاست که برا پا کردن دوباره این بنا های ویران شده را برعهده گیرد. اگر در کشور چنین مردانی و چنین همت های بی وجود داشته باشد ویرانی ها، بی - درنگ رو به آبادانی خوا هندرفت و اگر مملکتی از این نعمت بی بهره باشد، اگر دیگران هزار بار آن را بسازند، بازوی سران خوا هدش!

شوا هدا ين گفته در دنیا ای امروز چندان زیاد است که در با بآن به اراده شا هدو مثال، نیاز نیست.

بنابراین برای بسا زای کشور از یک سویا یاد تعداد مردم دانشور، تعلیم دیده و تربیت یافته را افزایش داد و از سوی دیگر با ید در گسترش فرهنگ کوشید؛ در دنیا پژشك و مهندس و فیزیک دان و مدیر کارخانه بسیار است. درا بیران شیزا گرچه

آقای رحیم زاده، ملک، در فصل مقدماتی "سو سماز ادوله" مسی‌نویسید: "رساله مکتوبات کمال الدوله نقداً سلام بر اساس نفی آن است". وی این عبارت میرزا فتحعلی را - به نقل از "الفباء جدید" و "مکتوبات" چاپ‌باکو، ص ۳۵۴ - گواه بیان خویش می‌آورد:

"پس از چندی به خیال این که ... سدراء سیویلیزاسیون در ملت اسلام، دین اسلام و فنا تیزیم آن است، برای هدم اساس این دین و رفع فنا تیزیم ... و برای اثبات وجود پرستانتیزم در اسلام، به تصنیف مکتوبات کمال الدوله شروع کردم" (۲۵).

همین مؤلف با ردیگر، در جای دیگر همین اثر آورده است

"میرزا فتحعلی آخوندزاده، اسلام را کلاً، ردونفری می‌کند ... " (۲۶)

سپس به بیان تفاوت کارهای میرزا آقا خان کرمانتی - د ر همین زمینه - با کارهای آخوندزاده می‌پردازد که فعل‌ازگفت و گویی ما خارج است.

اما آیا حقیقتاً آخوندزاده نفی و طردا سلام را در نظر داشته است؟

پیش تر بگوییم که مرا دازاین گفتگو فقط درک حقیقت است و به هیچ‌روی دیندا ریایا بی‌دینی آخوندزاده و وضع و موقع شخصی او موردنظر نیست چه و بیش از یک قرن است که درسینه، گورستان خفت و حل مسائل دیندا ری یا بی‌دینی او با خدا است! علاوه برایین دیندا ریایا بی‌دینی و بی‌خدا یی مولف دیگراست، و نظری که ویرای صلاح و سعادت و خیر جا معهادها را می‌کنندیگر.

با دقت بیشتر در آثار آخوندزاده، ظاهراً چنین به نظر می‌آید که وی در این زمینه به نتیجه روشی ترسیده بوده است. از این روی هم در آثار روی‌می‌خوانیم که "عمر دین اسلام هنوز به آخر ترسیده است" و "درایران دین اسلام پایدار روبرو قرار خواهد ماند" و "مصنف نمی‌خواهد مردم آنرا بیست" بشوندو دین و ایمان نداشته باشد بلکه هدف مصنف این است که دین اسلام، بنا بر تقا خای عصر روا و غاصمه به پرستانتیزم محتاج است (۲۷).

گذشته از تما ماین شواهد، در همان جمله ای که مؤلف محترم از آخوندزاده نقل کرده‌اند، تناقض وجود دارد. اگر

گروهی با در میان نی‌کردند و درسا عتیکه محمود را وقت خوش بودا ز اورخواستند که ابوریحان را از زندان رها بی‌دهد. محمود نیز چنین کرد. چون ابوریحان را به مجلس ویدرآوردند گفت: "اگر خواهی زنعت من برخوردا رباشی، سخن برمرا دمن گوی، نمبو مقتضاي علم خویش".

این درست همان مفترض مرگ با راستبداد است که هر ایرانی صاحب نظری در زندگی خودشا هدیکی دو شونه از آن بوده است. وقتی نخستین چاپ "مکتوبات" به طور شناختی در تهران منتشر یافت، کشوراً خودکا مگی واستبداد در نجیب بود. خرافات و ارتقا عووا پس گرا بی چون آتشی خان و مان سوز، در زیر خاکستر غفلت زمام داران و بی‌صبرتی صاحب نظران و روشن فکران و قیاطبه، درس خواندگان تنهفته بود و هنوز زبانه‌های سر کش آن فرا گیرنشده و تا روپوچا معهده روبه پیشرفت ایران را در لهیب ویران گر خویش نساخته بود. ما امروز که استبداد دمطلق و خرافات پرور و جهل کسترمه‌های نهاده و نه تنها حیات و هستی ملتی دیرین و کهن سال را مورده تهدید قرار داده، بلکه به انهدا م آثار بی‌زمانه از تمدن دیرپایی و فرهنگ درخان آن نیز کمر بسته است، انتشار مجدد "مکتوبات" مفهومی تازه می‌یابد. گویا آخوندزاده در سال ۱۲۸۰ هجری قمری، یک صد و بیست و پنج سال پیش از این، ازما و ما صاحب نظران و اندیشمندان و مدعیان فضل و داشت جا معهده امروزی ایران، روشن بین تر بوده است. چهوی چیزی کمتر از ثلث کتاب خود را به مبارزه با خودکا مگی و یا د آوری هویت ملی اختتماً داده و باقی آن را با قوت و قدرتی بیشتر صرف مبارزه با جهل و تزویز و روریا و مغز شویی و خرافات گستری کرده است.

* * * *

"هدم ا س دین" هدف میرزا فتحعلی است دیگر اثبات و جو و د
"پرا تستا نتیزم" چه معنی دارد؟ امگر مسیحیان بروستان به
"هدم ا س دین" مسیح پرداخته است؟ آنچه بیشتر مورد نظر آخوند
زاده است، همان رفرم دین و آینین و برداشت "حقوق الله" است
و در این مورد شرح مبسوطی در مکتب دوم پرداخته است (۲۸) .
علاوه بر این، جای جای درنوشته های دیگر و مطالعی که
مؤیداً این معنی است می توان یافت: "پروتستا نتیزم در دین
اسلام، محض بخاطر بشرای زواجات است" ، "دوا م دین اسلام وقتی
ممکن است که با شعور، کنه معرفت دین را بفهمی و بعد به جهت
امتیاز ملت از سایر ملل در مسلمانی باقی بمانی" پروتستا -
نتیزم "عبارت از مذهبی است که حقوق الله و تکالیف عباده الله،
جمیعاً در آن ساقط بوده و فقط حقوق لناس باقی بماند" (۲۹) .
کمان می روکده همین اندازه برای اثبات مقصود کافی
است و رنگ اگر در آن خوندزا ده است مقاماً بی رود، شواهد متعدد
دیگر نیز برای اثبات این نظریه دست خواهد آمد.

* * * *

پس از مهاجرت جدّاً و از رشت "بدان سامان" غاً زشه بود (۲۰) .
همین احسان داشتن هویت ایرانی، و مخالفتی که با
خرافات راهیا فته در اسلام داشت موجب دشمنی وی با اعراب
وستا یعنی از زندگانی ایرانیان پیش از اسلام شده بود. یکی از
طرفهای مکاتبه وی در تهران "ما نک لیم جای نتا رسایانه" بینه
پارسیان مقیم بمی‌بود. آخوندزا ده نا مهای برشور بدو نوشته
وسو اهل های درباره تعلیمات زردشت ازوی کرده و نیز خواسته
است که زردشتیان در برابر برقش رها بی که برای تغییر دین و آینین
بدیشان وارد می‌آید محکم با بیستند. وی آرزوی کنده که روزی وطن
ما از پی روان دین بیگانه پیرا شده خواهد شد و به صورت گلستانی
از عدل و داد در خواهد آمد. نظیر همین مطالب در نامه وی به
شاهزاده جلال الدین میرزا قاجار نیز دیده می‌شود، این شاهزاده
نا مه خسروان را به پارسیو نوشته و نشانه را داد. نامه آخوند
زا ده به منظور تبریک گفتن برای نشانه را این اثربودن و نوشته
شده است.

بسیار رئیسی و میرزا زایرانیان طرف مکاتبه وی بودند،
که در میان آنها "میرزا ملکم خان" و "میرزا یوسف خان" مستشار
الدوله از همه برجسته ترند.

آخوندزا ده بر اثر نهاده حتی قلبی، روز دهم مارس ۱۸۷۸ /
ششم ربیع الاول سال ۱۲۹۵ هـ. ق درگذشت. اورادرگورستان
مسلمانان تفلیس، نزدیک مزار و معلم و مرشدش "میرزا شفیع واضح"
به خاک سپرده شد. وی در میان آذربایجانیان، نفوذی قابل ملاحظه
داشت و در تجدیدگرا بیان ایرانیان، خواه مستقیم و به وسیله
تآثرهای مشهور شد، خواه غیر مستقیم و بر اثر مکاتبه با دوستان
ایرانی خویش بسیار رسهیم بود.

* * * *

وقتی زاد بوم آخوندزا ده رسماً جزء خاک روسیه شد، وی
عاسال بیش نداشت. پیش از آن نیزه این منطقه، تحت نفوذ و
سيطره کامل روسیه، ترا ریبود. از این نظر و بجهة سادگی "رعیت
روس" قلمدا دشدو سپس نیز در دستگاه دولتی ترا ریبکا رمتر جمی
پرداخت، اما در تما مفعاً لیت های ادبی خویش دل به جانب ایران
داشت و آرزوی کرد و به وسایل گوناگون می کوشید که تحولی در
روش فکری و زندگی فرهنگی ایرانیان ایجاد کند. در واقع به
رغم وفا داری به دولت ترا ریبکا آن که اکثر آن را خود را به ترکی
آذربایجانی خواند، زیرا نیاگان پدر و مادر ایرانی بودند و حتی به
ترکی آذربایجانی نمی گفتند. اما مت آن در آذربایجان نیز

دیگرچیز زیاد برای گفتن در این مقدمه باقی نماند است. دیدیم که زبان ما دری آخوندزا ده ترکی آذری بوده، و فارسی و عربی را در مکتب فراگرفته است. بیش به وی پیشتر در زندگی به ترکی آذری و کم تربه و روئی سخن می‌گفتند و شاپدفر صفت سخن گفتن به فارسی برای و بسیار کم داشت. در این مردم آذربایجان، کسانی که به فارسی می‌نویسند اساسن نمی‌گویند، با این حال امروزه هم که برآ شرسرعت و سهولت ارتبا طات فارسی و ترکی آذری نفوذ بسیار در یکدیگر کرده‌اند. و به ویژه نفوذ فارسی در زبان مزدم آذربایجان قابل ملاحظه است - با زادربایجانیان، در سخن گفتن و نوشتن گرفتار بعضاً لغزش‌های جزئی می‌شوند که نتیجه، فکر کردن به ترکی و سپس در آوردن آن به لباس فارسی است. امروزه این خطاهای بسیار کم تر شده است، با این حال کاکی در استعمال حرف‌های فا، فه، صفت تفضیلی و عالی و بعضی صیغه‌های فاعل به نظر می‌رسد، بنا بر این عجب نیست اکردر مکتوبات، نوشته به سال ۱۲۸۰ ه.ق، که ارتباط بین فارسی زبان و آذربایجانیان بسیار محدود است از این، بلکه نزدیک به صفر بود، این گونه لغزش‌ها دیده شود:

ملامحمد باقر مجلسی... درخصوص جهنم شرح کشانی نوشته بوده است.

اما مراتوانا به نوشتن همه آنها نیست (۱۶۹)، این زیاده لغو تراست، نه که هر قسم افسانه، زیاده تر بی معنی است، نه که هر قسم معجزه (حاشیه، صفحه ۸۱) ببرخاستم وا زدستش گرفتم (۹۶)؟ کدام ذرها در است که به این تکلیف خلاف قانون انجام بدهد؟

(۹۷)، به اطعنه می‌کند، به اوضاع و لذت حاصل است (۱۲۳)، نه تنها ملت اسلام به واسطه خط عرب‌ها تا امروز در جهات مانده از ایشان در دنیا است، بلکه ۰۰۰ (۲۵۸ - ۲۵۹)، خودمان را، به مردگان تازیان بمنه نشان ریم (۲۱۲) و...

کا هنوز بعض لغزش‌های ملایی یا دستوری در مکتوبات دیده می‌شود، مانند "گذا رشات" (۱۱۲)، "گذا رش" (۱۱۷)، و بسیاری صفحات دیگر، گذا ردن (نمایز) (۱۴۴)، حاشیه (۱۶۵)، لوات (۲۱۴)، لوت (پیغمبر) (۱۲۱) - این گونه خطاهای ملایی تا حد مقدور در متن

فعلیصلاح شده است. نمونه خطاهای دستوری:

نها زا مضا يش ونها زمهرش مشخص نمی‌گردد (۴۶)، اگر... در استعمال کردن قوا فرخ و سورا فرا ط بشود قاوا ها، به تحلیل می‌روند (۷۲)، با زگشت به عقا یدسا بقه تعذیر (به جای شذر)، نخواهد داشت (۲۱۱)، این، به جای این (۶۴-۵۴)، حسروف زمان برابریت (به جای الفبای زمان برابریت) (۶۱) و مانند آن.

نام پایتخت عثمانی همه‌جا "سلامبول" آمده، در حالی که درست آن "استانبول" است. در آیه، قرآن، "المؤمنین" به جای "المؤمنون" آمده است (۱۲۶)، کان النّاسُ أَمْتَأْجَدَةً، فَأَخْتَلَفُوا (۱۶۷) آیه، ۲۱۳ ز سوره بقره داشته شده است. آیه‌ای بدین صورت در آن سوره نیست.

بسیار مواردیگر هست که نخستین مصحح کتاب آن‌ها را در حاشیه یا دکرده است و تکرار آن را روی نمی‌ست. نکات دیگری نیز بوده است که در ضمن پیراستن متن از غلط‌های جزئی زا ریش به اصلاح آمده است. اما هیچ‌یک از این غلط‌های جزئی زا ریش و عظمت کتاب آخوندزا دهنمی‌کا هد، خلاصه آن که در بسیار ری از موارد، هم‌به علت دوری عمر نویسنده از زروزگار با هم به جها تی که یا دشد، عذرخواسته است. مکتوبات به طور مستقیم الهام بخش میرزا آقا خان کرمانی در نوشتن "مدخطا به" و "مکتوبات" بود. اما شرح این داستان به مجا لی جدا کانه - که امیدوا ریم به زودی به دست آید - نیازدا رد. امیدوا ریم خوانندگان این کتاب کم تربه لفظ و بیشتر به معنی و جان‌کلام و روح مطلب توجه کنند و آن را - همان گونه که مؤلف توصیه کرده است - با دقت تمام موارد آغاز تا پایان بخوانند که اگرچنین با شدن تنهای ویراستار آن، که آخوندزا دهنیز به هدف انسانی خویش رسیده است.

حواشی و تسوییحات

* * * *

- ۱- فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹، ۱۹۷۰/۱۲۴۹.
- ۲- این زندگینامه نخست در شماره‌های ۴۵-۴۶ روزنامه "کشکول" چاپ با دکوبه، سال ۱۸۸۲ انتشار یافت و سپس به اهتمام "ح. محمدزاده" و "ح. آرالسی" در "الفبای جدید" و مکتوبات (صفحه ۳۴۹-۳۵۵) به سال ۱۹۶۳ (۳۴۹-۳۵۵) در باکو تجدیدچاپ شد.

۳- گفتار حامد لگار تحت عنوان آخوندزاده، در

Encyclopædia Iranica

۴- به اهتمام علی رضا حیدری، تهران ۱۳۴۹/۱۲۴۹، خوارزمی.

۵- حامد لگار، همان مرجع.

۶- م. ب. مؤمنی، مقدمه، مکتوبات: ۷.

۷- صفحه ۲۷۳ الفبای جدید و مکتوبات، نامه: مورخ ۱۲۸۸/۱۸۷۲ به میرزا یوسف خان.

۸- صفحه ۸ همانجا، م. ب. مؤمنی، مقدمه، مکتوبات: ۲۵.

۹- م. ب. مؤمنی، مکتوبات، مقدمه: ۲۵.

۱۰- همان مرجع: ۱۵-۲۱.

۱۱- همان: ۱۷- مطلب درون "نوشته آخوندزاده و منقول در مقدمه است".

۱۲- الفبای جدید و مکتوبات: ۷-۲۰ به نقل م. ب. مؤمنی، در مقدمه، مکتوبات: ۲۰.

۱۳- منظور نسخه دست نویس مکتوبات است.

۱۴- ازنا مه، ۱۷ دسا میرزا ۱۸۷۰، الفبای جدید و مکتوبات: ۱۸۵، به نقل مؤمنی در مقدمه، مکتوبات: ۱۶.

۱۵- مکتوبات، متن: یک.

۱۶- منتهی الامال، تهران، علمی، بی‌تاریخ، ج ۱/۲۲۹.

۱۷- نقض، چاپ انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸، ص ۲۵۸.

۰- همان مرجع: ۲۵۸-۲۵۹.

۱- همان: ۲۵۹-۲۶۰.

۲- همان: ۲۶۰-۲۶۱.

۳- " " : ص ۴.

۴- " " : ص ۷.

۵- " " : ص ۴-۳.

۶- " " : ص ۵.

۷- "سوسمارالدوله"، به اهتمام رحیم رضا زاده، ملک، انتشارات

دنیا، تهران ۱۳۵۴ ه.ش. ص ۱۵۸.

۸- همان اثر: ۱۱۵.

۹- ازنا مه: مورخ ۲۰ به شاهزاده جلال الدین میرزا،

به نقل م. ب. مؤمنی در مقدمه، مکتوبات: ۲۲-۲۳.

۱۰- متن کتاب ۱۱۸-۱۳۷، خاصه ۱۳۶ به بعد

۱۱- م. ب. مؤمنی، مقدمه مکتوبات: ۲۳.

۱۲- زندگینامه آخوندزاده به قلم خودش: الفبا، ص ۳۴۹.

فهرست منابع و مأخذ

* * * *

۱- متن "مکتوبات" با رعايت تصحیحات معکن عیناً از روی چاپ پنهانی وغیره مجاوز تهران به کوش و با مقدمه، م. ب. مؤمنی تهیه شده و مصحح گشیده است تا حد محدود با پیراستن آن از خطاهای واعراب گذاری جمله‌های عربی کارخوانندگان را درخواست دن درست و درک صحیح مطالب، آسان سازد.

۲- نامونشان مدارک و مذاکعی که در پیراستن متن و تدوین مقدمه از آن سود گسته ایم، در حواشی متن و نیز در "حواشی و توضیحات" مقدمه مده است.

۳- با این حال ممکن است بعضی خوانندگان نکته سنسنج و علاقه مند به تحقیق و کسب آگاهی بیشتر مایل باشد درباره مؤلف و سایر اثرا و اطلاعات بیشتری به دست آورند. حامد لگار نویسنده "مقاله آخوندزاده" در *Encyclopædia Iranica*

نوشته‌های پژوهی‌سندگان شوروی درباره آخوندزاده بخشی عظیم و شخصی از آثار مربوط به زندگی و آثار آخوندزاده را تشکیل می‌دهد که در آن ها بر روی علاقه وی به روسیه و بی‌اعتقادی او به خدا بسیار تکیه شده است. معروف‌ترین و سودمندترین این گونه نوشته‌ها آثار زیریست.

H. Algar, "Malkum Khan, Akhundzada and the Proposed Reform of the Arabic Alphabet." *Middle Eastern Studies* 5, 1969, pp. 116-30.
Idem, *Mirza Malkum Khan: A Study in the History of Iranian Modernism*, Berkeley and Los Angeles, 1973 (pp. 86-99 discuss Akhundzada's relations with Malkom).

H. Baykara, *Azerbaycan'da Yenileşme Hareketleri*, Ankara, 1966, pp. 148-70.

H.W. Brands, *Azerbaiganisches Volksleben und modernistische Tendenz in den Schauspielen Mirza Feth- Ali Ahundzades*, Leiden, 1975.

M. Fuad Köprülü, "Azeri," IA II, pp. 144-45 succinctly places Akhundzada in the context of nineteenth century Azeri Turkish literature).

A. Vahap Yurtsever, *Mirza Ahuntzadenin Hayati ve Eserleri*, Ankara, 1950.

D. Dzhafarov, M.F. Akhundov, Moscow, 1962.

F. Gasimzadə, XIX əsr Azərbayjan Ədəbiyati Tarixi, Baku, 1966, pp. 239-354.

M.M. Kasumov, "Bor'ba M.F. Akhundova protiv religii Islam." Trudy Instituta Istorii i Filosofii Akademii Nauk Azerbaydzhaneskoi SSR 3, 1953, pp. 70-101. Idem, M.F. Akhundov i russkaya revolyutsionno-demokraticeskaya estetika XIX veka, Baku, 1954

کتاب‌شناسی مبسوط و مفیدی درباره آن گفتار خود را در دارد. برای مزید اطلاع واستفاده، علاقه مندان، فهرست منابع وی را در زیرمی‌آوریم:

الف) آثار بکفته اندیشه‌ای نخست بازمجموعه آثار آخوندزاده به سال ۱۹۰۵ درباره کوانتنش اریافت. اما جدیدترین و کامل ترین چاپ تمام آثار او آن است که به سال ۱۹۶۱ درباره کوبه اهتمام مح. محمدزاده وح. راسلی زیرعنوان: میرزا فتحعلی‌سی آخوندوف اثرلری انتشار یافت. این کتاب نه تنها مشتمل بر آثار رعیمه‌های مکتوب اول است بلکه خطابه‌های ادبی و فلسفی و نیز شعرهایی را که گاه در دوران زندگی خویش به ترکی آذربایجانی سرویده است نیز دربردارد. علاوه بر این چاپ، چاپ‌های متعدد و جداگانه از هریک از آثار روسی‌زیور صورت گرفته است که بیش از همه می‌توان به نمایش نامه‌های و هم‌به خط‌فارسی و هم‌به الفبای سیریلیک (روسی) اشاره کرد.

ترجمه فارسی میرزا جعفر قراچه‌داغی از نمایش نامه‌های وی نیز زیرعنوان "تمثیلات" به کوشش علی رضا حیدری به سال ۱۹۷۰/۱۳۴۹ در تهران انتشار یافته است.

نمایه‌های فارسی وی که بیشتر آن‌ها مربوط به اصلاح خط فارسی است، همراه با مکتوبات به کوشش مح. محمدزاده وح. راسلی، به سال ۱۹۶۲ تحت عنوان "الفبای جدید و مکتوبات" درباره کوچه طبع رسیده است.

ترجمه روسی منتخبات آثار روسی‌زیور در دو "گزیده" آثار چاپ شده است. یکی به نام

Izbrannye Filosofskie Proizvedeniya, چاپ باکو ۱۹۵۲، به وسیله M. Kasumov و دیگری به نام

Izbrannoe چاپ مسکو ۱۹۵۴ به اهتمام عزیز شریف. ب) تحقیق درباره زندگی و آثار آخوندزاده: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی‌آخوندزاده، تهران ۱۳۴۹، / ۱۹۷۰ - نیز: نامه آخوندزاده به مشیرالدوله، مقالات تاریخی تهران ۱۳۵۲، ۱۹۷۲، ص ۹۷-۹۹.

(این اثراندیشه‌های آخوندزا ده را با افکار بلینسکی، جر-
نیشفسکی و دابرالیوبوف می‌سنجدو آنان را موازی بکدیگر
می‌شناست).

*Idem, "Mirovozzrenie M.F. Akhundova,"
Trudy Instituta Istorii i Filosofii
Akademii Nauk Azerbaydzhanskoi SSR, 7,
1955, pp. 70-101.*

*M. Rafili, M.F. Akhundov, zhizn' i
tvorchestvo, Baku, 1957.*

*A.M. Shoitov, "Rol' M.F. Akhundova v
razvitiu persidskoi progressivnoi lite-
ratury," Kratkie Soobshchenie Instituta
Vostokovedeniya 9, 1953, pp. 58-65.*

جناب فخامت نصاب مطاع لازم الاحترام من

نظر بخواهش جناب شما نسخه کمال الدوله فرستاده می‌شود در ضمن
چند شروط: اولاً این نسخه را باید در وقت فراغت از ابتداء شروع کرده
تا انتهای خواندن باشید و بدون ترتیب مطالعه ننمائید. ثانیاً بعد از خواندن
اگر به حقیقت مطالب کمال الدوله اعتراف داشته باشید اجازه دارید که
نسخه را در پیش خودتان نگاه دارید والا آنرا باید باز بفرستید. ثالثاً اگر
بحقیقت بعض مطالبش معترض شده و در حقیقت پاره‌ای از آنها بحث داشته
باشید باید بحث خودتان را بتوسط من بجمع اعلان بدارید که جواب آن
از کمال الدوله مطلوب شود و بجناب شما ابلاغ گردد. رابعاً اذن داده نمی‌شود
این نسخه را بکسی نشان بدهید یا بخوانید مگر کسانی که بمعروف و

باک

شخصی درنظر نیست بعلت اینکه نسبت با ایران و ملت اسلام معاذ الله بعضی ندارد، چون آن در کل فرنگستان که بوروپا می گویند این مسئله دایر است که آیا عقاید باطله موجب سعادت ملک و ملت است یا اینکه موجب ذلت ملک و ملت است.

کل فیلسوفان و حکیمان این اقلیم متفقند در اینکه عقاید باطله موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص. حتی اشهر^۱ ایشان از متأخرین حکیم انگلیسی بوقل^۲ فام که تصنیف جهانگیر و مسلم کُل شده است در این عقیده زیاده بر دیگران غور کرده است و یکی از دلایلش اینست که ملت اسپانیا یعنی اندلس و ملت شویتیسا^۳ و ملت ریم^۴ تابع پاپا^۵ که مقید در عقاید باطله و پیرو اقاویل کشیشان و افسانه گویان می باشند در علوم و صنایع و در اقتدار ملتی آنَا فَآنَا يوْمًا^۶ رو در تنزل و ذلت هستند و اما سایر ملل بوروپا و خصوصاً انگلیس و فرانسه و یمنکی دنیا که از قید عقاید باطله وارسته، پیرو عقل و حکمتند در علوم و صنایع و در اقتدار ملتی روز بروز

- ۱ - مشهورترین.
- ۲ - تلفظ ترکی نام بوكل است
- ۳ - سوئد.
- ۴ - روم، ایتالیا.
- ۵ - پاپ. بیرون از تحملی این اسمی را با تلفظ روسی آنها نوشته است.
- ۶ - لحظه بلحظه و روز بروز.

امانت و انسانیت ایشان و ثوّق کامل داشته باشد. خامساً از این نسخه نسخه دیگر بهیج کس اجازه ندارید که بدھید مگر بکسانیکه در هر خصوص شایسته اعتماد جناب^۷ شما بوده باشد. سادساً اجازه ندارید که بهیج کس نام مصنف را اظهار بکنید مگر بکسانیکه ایشان را محترم را زشمرده باشد. امامت نسخه نام او بهیج وجه نباید ظاهر بشود. سابعاً بکسانیکه باعتقد شما را سخون^۸ فی العِلم شمرده می شوند باید تکلیف نموده باشد که بکل^۹ مطالب کمال الدّوله خواه در امور پولیتیکه^{۱۰} خواه در امور دینیه اگر بتوانند قریکا^{۱۱} بنویسد و بواسطه شما باینطراف بفرستند که مقصود خود کمال الدّوله است یا قبول میکند یا بدلایل رد می سازد. اما در قریکا دلایل نقلیه و تقصیه هرگز مقبول نخواهد شد و شایسته التفات نخواهد گشت. ثامناً اگر کسی بارای قریکا نوشتن نداشته باشد باری بیان حالتی را که از خواندن این نسخه باو رو خواهد داد البته بقلم در آورده باینطراف بفرستد و این زحمت از خود جناب شما نیز مسئول است.

دیگر اجمالاً در حق مصنف^{۱۲} نسخه بجناب^{۱۳} شما چند کلمه نوشتن لازم می آید. مُکرّم الیه شخصی است صاحب تصنیفات عدیده، دوستدار وطن و محب ملت. از تصنیف نسخه کمال الدّوله مرا اورا هرگز غرض

-
- ۱ - پولیتیکی.
 - ۲ - کریتیک.

لهذا باقتضای عقیده خود معلومات خود را بقلم درآورده است.

گر نیاید بگوش رغبت کس
بر رسولان پیام باشد و بن
سبب نسخه کمال الدوله همین است که ذکر شد و الا منظور دیگر
اصلًا متصور نیست.

منتظر جواب هستم
فتحعلی^۱

۱ - در کتاب «القبای جدید و مکتوبات» چاپ باکو - ۱۹۶۳ صفحه ۱۳۷ نامه‌ای بعنوان حاجی شیخ محسن خان وزیر مختار ایران در لندن که تاریخ ۴ فوریه ۱۸۶۹ دارد چاپ شده که از فرستادن نسخه کمال الدوله برای شخص نامبرده حکایت می‌کند. این نامه تا آنجاکه مربوط به «مکتوبات» است مختصرتر از نامه چاپ شده در بالاست و ظاهراً نشان آنست که نامه چاپ شده در بالا در تاریخی پس از ۴ فوریه ۱۸۶۹ نوشته شده است. میرزا فتحعلی نامه به حاجی شیخ محسن خان راعمدًا بدون اضاء برای اول فرستاده است. بهر حال چنانکه معلوم است میرزا فتحعلی برای هر کس که نسخه‌ای از «مکتوبات» را می‌فرستاده چنین نامه‌ای نیز ضمیمه‌اش می‌کرده است. بنابراین باید نامه را خارج از متن اصلی کتاب دانست.

پنج

ساعت بساعت رو در ترقی و سعادت هستند. بواسطه مرور زمان بپشت و حور در این عصر در نظرها آن جلوه سابق را ندارد که مردم به آرزوی آنها شوغمند شهادت بوده خودشان را در مقابل دشمنان قوی دست بکشتن دهنده و بدین وسیله اقتدار ملتی باقی ماند. عقلای ملت را در این عصر واجب است که بجهت اقتدار ملتی و حراست وطن از تسلط و تغلب ممل و دول بیگانه در تدارک رد آنگونه ذلت که عبارت از اسیری و فقدان آزادی و استقلال است و وقوعش در این عالم حوادث از ممکنات قریب به یقین است بسویه باشند، و تدبیر رد آن نوع ذلت منحصر است با تشارع علوم در کل اصناف ملت و کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پروری در مزرع ضمیر ایشان که همه این صفات از خصایص مردانگی وقت شمرده می‌شود چنانکه ملل قادره فرنگستان الحال بدین صفت موصوفند و این مراد هرگز تیسر پذیر^۲ نخواهد شد مگر به هدم اساس عقاید دینیه که پرده بصیرت مردم شده ایشان را از ترقیات درامور دنیویه مانع می‌آید. مصنف نسخه کمال الدوله نیز در این عقیده است یعنی لیبرال و از سالکان مسلک پروقره^۳ و طالبان سیلویلیزه است.

۱ - سیسرو ممکن.

۲ - پروگره، ترقی.

۳ - تمدن

چهار

مکتوبات

میرزا فتحعلی آخوندزاده

مکتوبات

روزیکه در اقلیم یوروپا هر کسی را از افراد نوع بشر در نظر خیالاتش
خواه باطله و فاسدۀ خواه صحیحه و سلیمه اذن آزادی داده شده است از هر
گوشۀ جهان زنادقه سر برزده، خیالات خودشان را بقلم در فنیاً ورند و کسی
مانع ایشان نمی‌شود و در پی آزار ایشان نمی‌باشد. معلوم کل عالم است که
زنادقه‌فرنگیان و لترورینان^۱ نامان و سایرین چه نوع تصنیفات در بطلان
دین مسیحی ذر میان خود مسیحیان منتشر کرده‌اند اما رؤسای دولت و
ملت اصلاً تشدیدی در باب تعزیر^۲ ایشان جایزه نشمرده‌اند زیرا فهمیده‌اند
که علاج اینکار و سد زاه تأثیر آن گونه خیالات باطله تشدید نیست بلکه
ردآنهاست با اجوبه^۳ حکیمانه که مبنی به برآهین عقلیه و نقیله بوده باشد
چنانکه امام عالی‌مقام علی ابن‌ابی طالب علیه السلام در احتجاج زندیقی
اصلاً اظهار تشدید نکرده اورا با اجوبه حکیمانه در مقابل ایراداتش ملزم
فرمود. بعد از آن، اعتراضات آن‌زن‌دیق که بعض آنها بدتر از اعتراضات
کمال‌الدوله بود در نظر خلائق بالمره از تأثیر افتاد. تفصیل این احتجاج
در تأثیف شیخ سعید‌ابی منصور احمد طبرسی ثبت است بدین عبارت: جاءَ بِعْضُ
الرَّنَادِيقَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: [فَقَالَ] لَوْلَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْخِلَافِ وَالْتَّنَاقْضِ

۱ - ارنست ژوزف رنان (۱۸۹۲-۱۸۲۳) فیلسوف و آکادمیسین فرانسوی.

۲ - در اصل تعذیر نوشته شده بود؛ معنی تنبیه است.
۳ - جواب‌ها.

[سوانح مکتو بیست که مستنسخ نسخه کمال‌الدوله بیکی
از منتشر عین ملت اسلام‌فرستاده است در سنّة ۱۲۸۰]

بر ارباب خبرت و معرفت واضح و آشکار است که در هیچ عصر و
اوّان جهان از ملاحده وزنادقه خالی نبوده است وهم نخواهد بود. تشدید
و تغییط در حق این طایفه هر گز مشمر نتیجه نمی‌شود بعلت اینکه این طایفه
گمراه یک نفر دونفر وهم در داخل مملکت نیستند و در یک عصر مخصوص
ظهور نمی‌کنند که از عهده ایشان توان برآمد بلکه عدد ایشان از حد
احصا بیرون نست، از عهده کدامیک از ایشان توانیم آمد: وقتیکه مصنفان
فرنگ و روس و سایر ملل یوروپا سبب ظهور بابیان را نیز حمل بر قصورات
سلطنت ایران و سنتی اساس آن و بطلان دین اسلام کرده تصنیفات عدیده
نوشته در اقطار عالم منتشر ساخته‌اند و اهتماماتی را که از اهل ایران در
دفع این طایفه ضاله بعمل آمده است ناشی از جهالت و نادانی و عدم قابلیت
تشخیص میان خیرو شر شمرده مستحق سرزنش و استهزا دانسته‌اند، از

فی العلم باشد پیدا نخواهد شد که جواب این هذیفات را از روی عقل و حکمت نوشه آنها را بی تأثیر سازد چنانکه در یوروپا^۱ از هر طرف بهرد تصنیفات وولتر ورینان جواب‌ها نوشته آنها را بی تأثیر و مصنّفان آنها را در نظر مردم خوار نمودند و دین مسیحی نهاینکه از ایرادات زفادقه نقصان پذیر نگردید بلکه آن‌ها در ترقی و رواج است و چنانکه امامان عالی درجات اووال زنادقه و ملاحده را با اジョبه حکیمانه در خیال مردم از درجه اعتبار افکنندند. بغير از این تدبیر سیره انتشار اینگونه تصنیفات و تصرف آنها در عقیده عوام از ممکنات نبوده است و هم نخواهد بود.

من که نسخه مکتوبات کمال الدوله بدستم رسید اول بدرجه‌ای آشفته خاطر شدم که می‌خواستم آنرا پاره‌پاره بکنم و یا بسوزانم بعد خیال کردم که از این نوع حرارت من چه فایده حاصل خواهد شد؟ برفرض که من یک نسخه آنرا پاره کردم یا بسوختم آیا بدین وسیله راه انتشار نسخه‌های دیگر آن بسته می‌شود. پس از تأمل این معنی از نیت خود صرفظیر کردم حالا بنایه خواهش شما این نسخه را به تزد شما می‌فرستم بشرطیکه به رد مطالب آن در فکر جواب نوشتن بوده باشید و بهمین منظور این مراسله را در ابتدای نسخه^۲

۱- اروپا.

۲- در نسخه‌های اساسی که مورد استفاده نسخه‌تر کی بوده و همچنین در نسخه تاجیکی این نامه در اول کتاب آورده شده و از آنجا که آخوندزاده خود نیز نوشه که «این مراسله را در ابتدای نسخه مرفوم داشتم» ما آنرا در اول کتاب آوردهیم.

لَدَخْلَتُ فِي دِينِكُمْ إِلَى آخِرِهِ . همچنین علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَالنَّسَّا
در مجلس مأمون که خلیفه باقدرت بود جواب چند نفر ملاحده و زنادقه را بدون تشدد و تعیظ از روی علم و حکمت داده ایشان را مغلوب کرد. اشخاصیکه تأليف شیخ طبری^۳ را دیده‌اند و خوانده‌اند و از تفصیلات این احتجاجات مخبرند و همچنین سایر امامان و اولیای دین در اعصار مختلفه بازنادقه و ملاحده مناظرات داشته ایشان را با دله ساخت کرده و اعتراضات ایشان را از درجه اعتبار ساقط فرموده‌اند. پس اگر پسر ناخلف اور نگزیم^۴ خیالات فاسدۀ خود را بقلم آورده اراده صدمه‌زدن بعقاید دینیه اسلام کرده است اورا نیز از جمله زنادقه و ملاحده توان شمرده که پیش از این بوده‌اند و بعد از این نیز خواهند بود و از خیالات باطله‌اش بقوتی باطن صاحب شریعت هرگز رخنه‌ای بدین اسلام نخواهد رسید و او نیز مثل سایر زنادقه در بحر گمنامی غرق خواهد شد و نور شریعت غرا چون نور خورشید جهان آرا تا انقراض عالم ضیا بخشی کل آفاق خواهد کشت بشرطیکه در بطلان خیالات فاسده‌اش جواب شافی نوشته شود تا آنکه همان خیالات در نظر مردم بی تأثیر بی مقدار گردد و اگر در جواب آن سکوت واقع شود و یا ظاهر تشدد و شکوه گردد هر آینه این حالت دلالت بر عجز علمای دینیه و عقلای ملت خواهد کرد و زنادقه را جری خواهد ساخت. برفرض که عمر و وزی داز جواب نوشتن در مقابل آنها عاجز گردد مگر فاضلی که از جمله راسخین

۱- یکی از کافران نزد امیر المؤمنین آمد و گفت اگر در قرآن اختلاف و تناقض نبود بدین شما در می‌آمدم.

۲- منظور شاهزاده هندوستان کمال الدوله است.

زاهد از کوچه رندان بسلامت بگذر
تاختابت نکنند صحبت پدنامی چند

مرقوم داشتم که بتلقین غیرت اسلام از این فکر غلت را جایز نشمرده باشد
واگر بواسطه اهتمام شمادر مقابل این هذیفات جواب شافی ظهور کند و منتشر
گردد دیگر از آنها بمذهب و دین و ملک و آین اصلاً احتمال صدمه متصور
نیست، والسلام . [

صورت سه طفر امکتوی است که شاهزاده
هندوستان کمال الدوله [فرزند اورنگ
زیب به دوست خود] شاهزاده ایران
جلال الدوله [ساکن مصر] نوشه و جواب
جلال الدوله که به کمال الدوله مرقوم داشته
است [بتاریخ ۱۲۸۰ هجری]

[قید :

جمعیع مطالب این مکتوبات سه گانه را بر مسئلهٔ مساوات حقوقیه که حقیقتش فيما بین حکم‌ام‌جمع‌علیه است در کمال سهوت تطبیق می‌توان کرد . اما تطبیق آنها بر مسئلهٔ مساوات مالیه که حقیقتش فيما بین حکما هنوز مختلف فیه است هرگز ممکن نیست . فهم و ادراک مسئلهٔ مساوات مالیه برای ما معاصرین بغاوت دشوار است . اگرچه بعضی از حکم‌ای فرنگستان مساوات مالیه را نیز بر طبق پاره‌ای دلائل بعداز چند قرن ممکن‌الوقوع می‌پندارند لکن دیگران نیز از حکم‌ها بهره اقوال ایشان دلائل می‌شمارند و علی‌الظاهر متبادر بذهن اینست که مساوات مالیه درین دنیا با وجود همین اوضاع و تراکیب ملل و با وجود همین اخلاق و طبایع مردم که مشاهده می‌شود امکان‌پذیر نیست مگر اینکه این دنیا تغییر دیگر بیابد و بنی‌آدم خلقت و طبیعت دیگر پیدا کند .^۱

هنگام نوشن این مکتوبات از اصل نسخه پاره‌ای الفاظ در السنّة فرنگستان پیش‌آمد که ترجمهٔ مطابق آنها در زبان اسلام بسیار دشوار مینمود فلیهذا راقم مکتوبات همان الفاظ را بعینه با حروف اسلام نقل نموده است . در اینصورت لازم آمد که شرح همان الفاظ در ابتداء مرقوم گردد که خوانندگان از اصل مفهوم آنها مخبر شوند .

نخست لفظ دیسپوت عبارت از پادشاهیست که در اعمال خود بهیج قانون‌تمسک و مقدی‌بوده و بمال و جان مردم بالاحد و انحصار تسلط داشته و همیشه بهوای نفس خود رفتار بکند و مردم در تحت سلطنت او عبدنی و رذیل بوده از حقوق آزادی و پسریت بکلی محروم باشد . [کلمهٔ دیسپوتیزم در زبان عربی به یک لفظ استبداد بسیار مطابق‌آدامیشود .]^۲ دوم سیویلیزاسیون عبارت از نجات یافتن ملتی است از حالت جاهلیت و وحشیگری و تحصیل نمودن معرفت لازمه در امور معيشت و بدرجۀ کمال رسیدن در علوم و صنایع و تهذیب اخلاق بقدر امکان و مهارت پیدا کردن در آداب تمدن .

۱- نقل از نسخه‌تاجیکی .

۱- در یکی از نسخه‌ها در زیر این قید آخوندزاده نوشته است : « فاضل مشهور و عالم‌السنّة شرقیه و غربیه و مصنف‌تصنیفات عدیده نافعه میرزا کاظم بگه مرحوم در سنّه هزار و هشت‌صد و هفتاد و پنج مسیحی مکتوبات کمال‌الدوله را در نزد یکی از دوستانش سراپا خوانده در صفحه‌یک ورق آن نسخه باخط خود این کلمات را نوشته است . بارک الله کمال‌الدوله ، بارک الله کمال‌الدوله . » (این دوست‌همان میرزا یوسف مستشار‌الدوله است که در یکی از نامه‌های خود به آخوندزاده این مطلب را یاد آوری می‌کند .)

سیم لیتراتر عبارت از هر نوع تصنیفات است نشاند.

چهارم فنازیک عبارت از کسیست که قیودات مذهبیه و دینیه و تعصبات ملتی او بدرجهای باشد که نسبت به مخالفین مذهب و دین و مغایرین ملت و آینین خود عداوت شدیده داشته و از ایشان متنفر بوده و هنگام فرصت از قصد نمودن بمال و جان و ناموس ایشان مضائقه نکرده در حق ایشان اصلاً ترحم روا نبیند.

پنجم فیلوزوف عبارت از آنچنان شخصی است که در علوم عقلیه کامل باشد و سبب حکمت جمیع اشیا را بروفق قانون طبیعت مشخص نماید و هرگز بخوارق عادات و معجزات و وحی و کرامات و دلم و جفر و انقلاب فلزات کثیفه به فلزات نفیسه یعنی کیمیا و امثال آنها هرگز باور نکند و بوجود ملائکه و اجننه و شیاطین و دیو و پری مطلقاً معتقد نباشدو کسانیرا که به امثال اینگونه موهمات معتقدند احمد و سفیه بدانند و از ارzel افراد بني نوع بشر حساب بکند. باصطلاح اهالی فرنگستان در ذیان کاملتر از فیلوزوف وجودی نمیباشد.

ششم رووئیون عبارت از آنچنان حالتی است که مردم از رفتار بی قانون پادشاه دیسپوت و ظالم بستوه آمده و بشورش اتفاق کرده او را دفع نموده بجهت آسایش و سعادت خود قانون وضع کنند و یا اینکه پوج بودن عقاید مذهبیه را فهمیده بر مخالفت علماء برخاسته و برای خود بحسب

تجویز فیلوزوفان موافق عقل آینین تازه برگزینند.

هفتم پروقره عبارت از آنست که مردم در هرخصوص از قبیل علوم و صنایع و عقاید آن‌ها ناگفای طالب ترقی بوده و در نجات یافتن از حالت جهالت و حشیگری کوشش نمایند.

هشتم پوئری عبارت است از آنچنان انشائی که شامل باشد بر بیان احوال و اخلاق یک شخص یا یک طایفه‌ای کما هو حقه و با شرح یک مطلب و یا بر وصف اوضاع عالم طبیعت بانظم در کمال جودت و تأثیر.

نهم پائزیوت عبارت از آنکسی است که بجهت وطن پرستی و حتی ملت از بذل مال و جان مضائقه نکرده و بجهت منافع و آزادی وطن و ملت خود ساعی و جفا کش باشد. این حالت و خاصیت همیشه در مردان غیر تمدن بروز میکند. از آنجمله پیغمبر ما محمد ص ع است که بجهت سعادت وطن خود عربستان وبالخصوص مگه که عشیره او قریش در آنجاساکن بود با مور عظیمه و شاقه اقدام نمود.

دهم شانزمان سبی^۱ عبارت از یک حادثه و تغییر عظیم است که در کائنات ظهر و رکن مثل قیامت، و یا در کره ارض واقع بشود مثل طوفان نوع، و یا در اوضاع سلاطین یا در اطوار بینی نوع بشرط حادث گردد مثل زوال سلطنت رومیان وقتئه چنگیز.

۱- بنظر میرسد که اصل آن *bit subit* باشد که به معنای تغییر ناگهانی است.

چهاردهم الکتریسیت عبارت از یک قوه برقیه حرارتیه است که در کمونِ جمیع اشیا مستور میباشد.

پانزدهم پنзор^۱ عبارت از فیلوسوف و یا حکیم فیلوسوف مانند و کثیر الفکر و صاحب خیال که با قضای عقل سلیم بجهت نمودن خیر و شر مردم تصنیفات بنویسد خواه در امور پولیتیک و خواه در باب عقاید . در عقیده فیلوسوفان متأخرین فرنگستان پنзор حقیقی و مستحق تنظیم عبارت از وجودیست که در اراثت خیر و شر اینی جنس خود با هیچ‌گونه ملامت و عداوت تقاضد نورزد و در افشاری خیالات حکیمانه خود از هیچ‌گونه واهمه احتراز نکند یعنی بر طبق مضمون آیه شریفه یُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتَيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۲ وجودی باشد . ذوقی .

شانزدهم شارلاتان عبارت از آدم ریاکار و عوام فریب و منافق است.

هفدهم پارلمان عبارت از دوم جمیع است که دریکی و کلای رعایا و در دیگری و کلای نجبا جالس میباشند و کل قوانین سلطنت در مجمع اولی ترتیب یافته بمالحظه مجمع ثانی پیشنهاد میشود . در صورت موافقت ۱ - ظاهرآ منظور همان کلمه پانسور Penseur فرانسه بمعنای متفسر است . ۲ - ارائه ، نشان دادن .

۳ - در راه خدام جاهده میکنند و از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمیترسند . این فضل خدا است آنرا به کسی میدهد که میخواهد و خدا وسعت دهنده دانا است . (سوره مائدہ، آیه ۷۵)

یازدهم پولیتیک عبارت از همه آنگونه امور و علوم است که سلطنت و مملکت تعلق و مدخلیت داشته باشد و صرفه و صلاح سلطنت و مملکت در آن منظور بشود .

دوازدهم پروتستانیسم عبارت از مذهبی است که حقوق الله و تعالیف عباده الله جمیعاً در آن ساقط بوده فقط حقوق النّاس باقی بماند . ابتدا ایجاد این نوع مذهب در میان ملت اسلام با هتمام علی ذکرها السلام اسماعیلی وقوع یافت .

برداشت غل شرع بتائید آیزدی

مخدوم روزگار علی ذکرها السلام

و در اوآخر ایام از اهالی فرنگستان نیز فرقه^۱ چند پیرو این مذهب شدند .

سیزدهم لیبرال عبارت از آن کسی است که در خیالات خود بکلی آزاد بوده و ابدا به تهدیدات دینیه مقید نشده و با موریکه خارج از گنجایش عقل و بیرون از دایره قانون طبیعت باشد هر گزاعتبار نکند اگرچه اکثر طوابیف عالم در آن باب شهادت بدهد و اگرچه بطنون تواریخ و کتب در حقیقت آنگونه امور روایت بکند و نیز در اوضاع سلطنت صاحب خیالات حکیمانه باشد ، آزاده و بلا قید .

۱- فرقه هائی .

مکتوب اول کمال الدوّله

درماه رمضان سنه ۱۲۸۰ هجریه از تبریز +

ای دوست عزیز من جلال الدوّله عاقبت سخن ترا شنیدم و بعد از سفر انگلیس و فرانسه وینکی دنیا^۱ بخاک ایران آمدم اما پشیمان شده‌ام کاش نیامدی و کاش اهل این ولایت را که با من هم مذهبند ندیدمی وازاحوال ایشان مطلع نکشمی. جگرم کتاب شد. ای ایران، کوآن شوکت و سعادت

+ قید: اگرچه شاهزاده جلال الدوّله به رد مطالب کمال الدوّله جوابی بسیار پسندیده و ظرفانه نوشته است اما جواب او در نظر نگارنده این مکتوبات از اصل نسخه چندان شافی و کافی ننموده‌است ابتدا توفیق حضرت باری و تأیید باطن شریعت نبویه صلوا الله علیه نگارنده مکتبات از اصل نسخه به رد مطالب و خیالات فاسدہ کمال الدوّله بر موجب بر این قاطعه عقلیه [و] نقلیه جواب شافی خواهد نوشتم انشاء الله تعالى؛ و همین بخاطر جواب نوشتن، نگارنده باستنساخ این مکتوبات از اصل نسخه اقدام کرده است. ۱- امریکا.

این دوم جمع بامضای پادشاه رسیده مجری میگردد و پادشاه اصلاً قدرت ندارد که برخلاف قوانین مزبوره اقدام کند.

هیجدهم [گز نقون]^۲، پترارق و ولتر هرسه^۳ از فیلوسوفان مشهور فرنگستان بودند.

نوزدهم شیعی که باصطلاح ایران کیمیا باشد عبارت از آن علمی است که فهمیدن خواص و طبیعت اشیا و فلزات و تفیریق اجزای مرکبات بواسطه دانستن آن مقدور می‌شود بخلاف عقیده اهل ایران که فقط انقلاب ماهیت فلزات را بواسطه دانستن آن علم از ممکناتی پندارند. [بیست علم یستتوو^۴] عبارت از دانستن ماهیت و طبیعت کلی اشیا است.

بیست و یکم گوپر نیک و نیوتون هردو از حکماء مشهور فرنگستانند^۵

۱- نقل از نسخه تاجیکی.

۲- در نسخه اصلی «هردو» نوشته شده بود که ماطبعاً به پیروی از نسخه تاجیکی در اینجا «هرسه» نوشته شده است. ۳- شاعر هومانیست فرانسوی.

۴- یستتوو کلمه روسی و معنی علوم طبیعی است.

۵- نقل از نسخه تاجیکی.

پیوسته ایشان از احوال مملکت و رعایا مسْتَحْضُر شده بعرض پادشاه میرسانیدند^۵ و پادشاه نیز بروفقِ احکام فرنگ در امور واقعه رفتار مینمود. کسی در حق احدی بر جور و تعدی یارا نداشت، برای حفظ لشکر هم قانون جداگانه مقرر بود چنانچه اگر رؤسای لشکر در ایصال مرسم آفواج کوتاهی مینمودند هر آینه مورد بازخواست میشدند. رعایا از محصولات آرضیه خود بخزانه نیم عشر عاید میداشتند اما در عهد ساسایان رعایاییک عشدادن را برضای خودشان قبول کردند و در هر ولایت مالیات دیوانیه کلا به مقام‌های خاص و منسی با اسم خزینه عاید شده مخارج سلطنت کل‌از همان مقام‌ها موضوع میشد و اصلاً بر عهده رعایا و سایر ممکن‌های مداخل از طرف دیوان حوالجات و بروات صادر نمیگشت. در هیچ‌جا از ممالک ایران حکام ولایات قادر به کشتن احدی نبودند اگرچه مستحق قتل هم میشد. اول بایستی بعرض پادشاه برسانند و هر حکمی که از جانب پادشاه باقتصای احکام [پیمان]^۱ فرنگ صادر میگردید مجری میشد و بقدر امکان از قتل نفوس اجتناب میورزیدند. در باب حقیقت اخباری که توسط جاسوسان میرلیید تفیش بلیغ عمل میآوردند. سپاهیان هیچ‌وقت در قید خیمه و خرگاه نمیبودند و همیشه بزحمت و جفا عادت میداشتند. کسی را بدون جرم ثابت از شغلش معزول نمیگردند و بخود کساییکه عمر خودشان را در خدمت صرف کرده

۱- از نسخه تاجیکی.

توکه در عهد کیومرث و جمشید و گشتاب و انوشیروان و خسرو پرویز میبود. اگرچه آنکونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه مملکت فرنگستان وینگی دنیا بمنزله شمعی است در مقابل آفتاب لیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در بر ابر ظلمت. ای ایران، زمانی که سلاطین توبه پیمان فرنگ عمل میگردند چند هزار سال در صفحه ارم مثال دنیا بعظمت و سعادت کامران میبودند و مردم در زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره یاب شده در عزت و آسایش زندگانی میگردند، بی چیزی نمیداشتند و گدائی نمیدانستند، در داخل مملکت آزاد و در خارج آن محترم میبودند و شهرت [و] عظمت سلاطین ایران کل آفاق را فراگرفته بود چنانکه در این خصوص شهادت میدهد تواریخ ملت یونان نه اخبار ملت ایران، بسبب آنکه در میان ایرانیان آثار سلاطین ایران و کتب وقوایین ایشان نسانده است.

در عهد سلاطین فرس نظر با حکام پیمان فرنگ در هر شهر محاسبان میبودند و به مالی که از رعایا بخزینه دولت واصل میشد و اقف کشته در دفاتر قید میگردند و این محاسبان نیز در اطراف و نواحی گماشتگان میداشتند.

از جانب پادشاهان در جمیع شهرها و قایع نگاران و کارگزاران و کارآگاهان و داروغگان میشند^۱ و شغل هر یک از ایشان معین می‌بود و

۱- میبودند یا وجود داشتند. «میشند» نحوه بیان ترکی است.

قادر بر شفاعت او نمی‌بود. اگر کسی در منفعت ملت و مملکت مصدر خدمتی می‌شد مستحق اجر مقرر می‌گردید. اگر بخصم غالب می‌شدند به عجزه و هساکین و مسافرین و عامه سکنه و رعایا خسارت نمیرسانیدند. بدانو اسطه حضرت یزدان سلاطین آن عهد را مؤیّد فرموده بود که عروس مملکت را بزیور عدل و انصاف آرایش داده بودند. طلاب و تجار و مسافران در عهد ایشان به اکتفا عالم با سودگی تردد کرده در هر جا همیشه معزز و محترم می‌بودند. ندیمان پادشاه هر روز از احکام پیمان فرهنگ [را]^۱ در حضور او می‌خوانندند. بجهت مشکوی^۲ زرین یعنی حرمسخانه پادشاه نیز قانون مخصوص برقرار بود. پادشاه را با نوی بانوانی می‌شد عمله و خدمه او از طایفه نسوان، اما او اختیار فرمانروائی در امور مملکت نمیداشت.

ای جلال الدوله قواعد سلطنت فرس بسیار زیاد می‌بود و برای هر امری فارسیان قاعدة مقرر میداشتند. نسبت با آن عصر که هنوز علوم و صنایع را ترقی زیاد نبود ذکر همه قوانین ملوك فرس باعث تطویل کلام می‌شود. احکام پیمان فرهنگ بسیار است همه را در این مکتوب درج کردن موجب اشکال می‌باشد.

از نتایج احکام پیمان فرهنگ می‌بود که سلاطین فرس در عالم نامداری داشتند و ملت فارس بر گزیده ملل دنیا بود [وعدالت ایشان به

۲ - حرسروای شاهان

بودند وهم به عیالشان روزی مقرر میداشتند. از جانب مردان وزنان جدا- گانه بیمارستانها بود که بیماران غریب و بیکس را در آنجا معالجه و پرستاری می‌کردند، پرستاران زنان نسوان بود. کوران و شلان و عاجزان و بیکسان در بیمارستانهای پادشاهی^۳ روزی خوازم می‌بودند. در هیچ سر زمین فقیر و کدا پیدا نمی‌شد.^۴ در خدمت پادشاه همیشه ندیمان خردمند نیکونهاد می‌بودند و همیشه پادشاه را بکارهای نیک رهنمایی می‌کردند. علاوه بر ندیمان در حضور پادشاه موبد بزرگی نیز قیام میداشت که از جمیع علوم خصوصاً حکایات و تواریخ و احکام پیمان فرهنگ باخبر می‌بود و در امور مشکله به پادشاه مصلحت نما و رهنما می‌شد. پادشاه هر روز بار میداد اما در هر هفته یک روز مخصوص بار می‌بود یعنی روز سیام^۵ عرایض مردم. در روز مزبور هر حاجتمند را مقدور می‌شد که پادشاه را دیده در در خود را ظهار بکند. پادشاه بار عایا در یک خوان طعام می‌خورد. در یام مخانه^۶ ها از جانب دولت اسبهای گذاشته و چاپاران تعیین کرده بودند که اخبار و وقایع را از ولایات بموجب اعلام و کلام بعرض پادشاه به وکلا میرسانیدند. در پیمان فرهنگ اجر و مكافات اعمال نیک و بد معین بود. اگر کسی گناهکار می‌شد^۷ از نزدیکان پادشاه احدهی

۱ - وجود نداشت یا پیدا نمی‌شد. ترکی است.

۲ - استماع، شنیدن.

۳ - چاپارخانه

۴ - بود. ترکی است.

کلمه شاهان و دشمن روز

هر قیهای بود که تا امروزه درالسنّه طوایف روی زمین عدالت فریدون و نوشیروان ضربالمثل است] و بر جهانیان آشکار است که در دور قدیم عرصه مُلک سلاطین فرس درجه وسعت میبود؛ از طرف شمال رودجیون و دریاچه آرال و باب الابواب دریند، از طرف جنوب خلیج فارس و بحر عمان، از سمت مشرق رودخانه سَلَج^۱ ماین سند و هندوستان، از سمت غرب تا باسفور یعنی بنادر اسلامبول و کنار بحر سفید. بالجمله ولایات بلوجستان و افغانستان و کابلستان وغورو سیستان و لاهور و کشمیر و شکارپور و تمامی سند و پنجاب و خیوه و اورگنج و دشت پیچاق و شیروانات و بابل زمین و بلاد حیره و دیار بکر و ارمن زمین و ولایت سیری^۲ یعنی شام و حلب همه این ممالک در زیر اقتدار سلاطین ایران میبود و رعایای ایشان در چه عزت و سعادت میبودند. حیف بو ای ایران. کوآن شوکت، کوآن قدرت، کوآن سعادت، عربهای بر هنده و گرسنه یکهزار و دویست و هشتاد سال است که ترا

۱ - درنسخه تاجیکی این اسم با ضم من و لام آمده است . انگلیسی آن سوتاج Sutleg است. رودخانه‌ای است که از غرب تبت سرچشمه میگیرد و در پنجاب جریان می‌باید.

۲ - سوریه.

بدبخت کردند. زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بیخبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تودیسپوت است. تأثیر ظلم دیسپوت و زور فناقیز [م] علماء به ضعف و ناتوانی [أهل]^۱ تو باعث شده و جوهر قابلیت ترا زنگ آلد و ترا بدناهیت طبع و رذالت و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و نفاق و مکر و خدعا و وجبن و تقیه خوگر ساخته و جمیع خصایص حسنے را از صداقت وعدالت و وفا و جوانمردی و شجاعت و علوی طلبی و بلند همتی و بی طمعی از طبیعت تو سلب کرده و طینت ترا با ضد این صفات معدوده مخمر نموده و بتحمل چندین صد سال خواهد گذشت که تو رونق نخواهی بافت و آسایش و سعادت نخواهی رسید و ملت تو با ملل سیویلیزه شده برابر نخواهد شد. اهل تو فرون از حساب در ممالک عثمانی و روس و افغانستان و هندوستان و ترکستان و عربستان و فرنگستان از کثرت ظلم و شدت فقر پراکنده شده بی سرمایه در کمال ذلت به فعلگی و نوکری روزگار میگذراند. در هرجا منکوب و خوار و مبتلای انواع مشقت‌ها هستند و قریب به دویست هزار از اهل تو ذکوراً و اناناً باعیال و اطفال در دست ترکمان در سخت ترین اسیری گرفتار و همیشه بافاله و افغان روزگار بسر میبرند و کسی بداد ایشان فمیرسد و در خیال خلاصی ایشان نمیباشد.

۱ - نقل از نسخه تاجیکی.

بیچاره فردوسي علیه الرحمه هشتصد سال قبل از این این روز ترا بالهادا نسته
از زبان رستم پور هرمذشاه خبر داده است.

از نامه رستم که به برادرش نوشته است:

همی بخت ساسانیان تیره شد	چو بخت عرب بر عجم چیره شد
نهان شد ز رو گشت پیدا پشیز	پرآمد ز شاهان جهان روا فقیز ^۱
شده راه دوزخ پدید از بهشت	همان رشت شد خوب، شد خوب بزشت
ز آزاد گان پاک بیرید مهر	دگر گونه شد چرخ گردون بجهر
ز ساسانیان نیز بریان شدم	به ایرایان زارو گریان شدم
درینع آن بزرگی و آن فرو بخت	درینع آن سرو تاج واورنگ و تخت
که خواهد شدن تخت شاهی بیاد	درینع آن سرو تاج و آن مهر و داد
ستاره نگردد مگر بر زیان	کزانین پس شکست آید از تازیان
همه نام بوبکر و عمر شود	چو با تخت هنبر برابر شود
نشیبی دراز است پیشش فراز	تبهگردد این رجهای دراز
ز اختر همه تازیان را است بهر	نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر
گرامی شود کری و کاستی	ز پیمان بگردند و راستی

۱ - پیمانه، واحد وزن و مسافت هم هست که در هر زمان فرق نیکند.
درینجا یعنی پیمانه شاهان پرشد یعنی عمر شاهی بسررسید.

پادشاه تو از پر و قری دنیا غافل و بیخبر در پا یتحت خود نشسته چنان
میداند که سلطنت عبارتست از پوشیدن البسه فاخر و خوردن آغذیه لطیفه
و سلط داشتن بمال و جان رعایا و زیرستان بی حد و انحصار، ورکوع و
سجود کردن مردم بها و ایستادن ایشان در فرمانبرداری او مثل عبد رذیل
[وستون شurai احمق او را به اغراقات طفلانه مثل این فرد:
بخت آسوده داری دل، هراسان قیصر و خاقان
بدروم از ناله شیبور به چین از ناله شندف^۲.

و از اینگونه تملقات ابله فریب خرسند میشود و به دروغگو صله
هم میدهد و مظلقا نمیداند که نه قیصر و نه خاقان و نه دیگران در هیچ مکان
اورا بحساب نمی آورند [و هرگز مقید نمیباشد که در ممالک خارجه
بخلاف نیکنامی شهرت دارد و اهالی هر مملکت پیگانه وقتی که نامش
میشنود او را خوار میشمارد و نسبت به رعایا و مأمورین او بحقارت نظر
میکند و با ایشان مغرو رانه رفتار مینماید. پادشاه غیر تمدن و صاحب ناموس
از چنین سلطنت عار باشد داشت و از چنین ریاست بیزار باشد. ای ایران،

۲ - دهل، نقاره بزرگ.

←
مالک رو بیرانی میروند .)

در فصل اول

و ذلك ان العرب بطبيعة التوحش الذى فيهم اهل انتهاك و عيشه يتهدبون
ما قدروا عليه (در فصل اول : زیرا این قوم بر حسب طبیعت وحشیگری که دارند
بغارتگری و خرابکاری عادت گرفته اند و بی آنکه آن هنگ غلبه و جهانگیری داشته
باشند با نجه دسترسی پیدا کنند آنرا بغارت میبرند ...)

در فصل ثانی

وانهم لخلق التوحش الذى فيهم اصعب الامم انقياد بعضهم البعض للغاظة
والانفة وبعد الهمة والمنافسة فى الرياسة فقلها تجمع اهواؤهم فإذا كان الدين
بالنبوة او الولاية كان الوازع لهم من انفسهم و ذهب خلق الكبير والمنافسة
منهم سهل انتقادهم واجتماعهم وحصل لهم التغلب والملك (در فصل دوم :
زیرا چون این قوم بر خوبی وحشیگری هستند رام شدن و انتقاد گروهی از آنان
نسبت بدسته دیگر بعلت درشت خوئی و عارونی و فزون جوئی و رقابت و همچشمی
در ریاست از دشوارترین کارهای است از این رو کمتر تمایلات ایشان در پیرامون
یک امر هماهنگ و متوجه میشود لیکن هنگامی که از راه پیامبری یا ولایت به کیشی
گرایند آنوقت حاکم و رادع آنان از نفووس خودشان بر می گیرند و خوی خود
خواهی و همچشمی از میان آنان رخت بر می بندند و در تبیجه انتقاد و اجتماع
ایشان آسان می شود ... غلبه و کشورداری برای ایشان حاصل می شود .)

در فصل ثالث :

هذا فى حالهم على العموم وفي طبيعتهم انتهاك ما فى ايدي الناس و ان رزقهم
في ظلال رماحهم وليس عندهم فى اخذ اموال الناس حديتهاون اليه بل كلما استدت
اعينهم الى مال او متاع او ماعون انتهوه و اذا تم اقتدارهم على ذلك بالتلغلب
←

زنفرین ندانند باز آفرین
دل مردمان سنگ خارا شود
نسزاد و بزرگی نیاید بکار
روان و زبانها شود پسر جفا
نزادی پدید آید اندرون میان
سخنها بکردار بازی بود
بکوشش ز هر گونه سازند دام
این عربها

شود روزگار بد آراسته
بچویند و دین اندر آرند پیش +

+ [قید : ای جلال الدوله بر صدق قول فردوسی که پیغمبر عربها
برای نهضت کردن و خوردن مال مردم دین را وسیله کرده بود شاهد معتمد
است و حیدر عصره فى العلم والمعرف الفاضل المغربي عبد الرحمن بن خلدون
که در جزء اول تاریخ خود در بیان طبیعت عربها سیگوید : فصل فى ان العرب
لا يتغلبون الا على البساط (فصل بیست و پنجم در اینکه قوم عرب تنها بر جلگه های
صفات دست می بینند .)

فصل فى ان العرب لا يحصل لهم الملك الا بصيغة ذينه من نبوة او ولادة
(فصل بیست و هفتم در اینکه پادشاهی و کشورداری برای تازیان حاصل نمی شود
مگر بشیوه دینی از قبیل پیامبری یا ولایت .)

فصل فى ان العرب اذا تغلبوا على اوطان اسرع اليها الخراب (فصل
بیست و هشتم در اینکه هر گاه قوم عرب بر کشورهایی دست پا بد بسرعت آن ←

چو بسیار ازاین داستان بگذرد

کسی سوی آزادگان ننگرد

←

والملک بطلت السياسة في حفظ اموال الناس وخراب العمران. (در فصل ثالث:
بطور کلی عادت وطرز رقتار عرب چین است و گذشته از این خوی آنان
غار تگریست که هرچه را در دست دیگران بیابند سیر بایند وتاراج میکنند و
روزی آنان در پرتو نیزه های ایشان فراهم می‌آید و در ربودن اموال دیگران
باندازه فحد معینی قائل نیستند بلکه چشم ایشان بهز گونه ثروت یا کالا یا بازار
است و هنگامی که فرمانروائی و قدرت آنان در آن سرزمین مسلم گردد آنوقت
بسیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند و حقوق و اموال همگان پایمال دستبرد
زورمندان میشود و از میان بیرون و عمران و تمدن به ویرانی میگراید.)^۱
پس واضح و روشن ایشان بالترجمیج باتاخت و تاراج است و اتفاق ایشان با
یکدیگر امربیست بسیار مشکل مگراینکه شخصی بشیوه نبوت یا امامت ایشان
را برسر خود جمع کند و برایشان آمر باشد آنوقت عالم را زیروز برتواند کرد
چنانکه کردند. واول کسی که مقتضای عربها را فهمید و شیوه نبوت را در
ایشان شعار خود کرد پیغمبر اسلام بود اگرچه بعداز مشاهده ترقیات او در
این شیوه اسودالعین و مسلیمه و سجاج و طلیحة بن خوبلد نیز این مطلب را فهمیدند
و در عهد خود او پتقلید او ذاہب شیوه اش شدند و ادعای نبوت کردند و بعض
قبایل را تابع خودشان نمودند و کم و بیش فرمانروا گشتند اما ایشان نه در عقل
ونه در تدبیر حریف پیغمبر اسلام نبودند. کار ایشان از پیش نرفت، پیروان
اسلام پیحسب عدد از پیروان ایشان زیاد بودند و دین اسلام بواسطه اسبیقت
←

۱- برای ترجمه های فارسی از کتاب « مقدمه ابن خلدون » ترجمه
محمد پروین گتابادی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۳۶ از صفحه ۲۹۰ تا ۲۹۵ استفاده شد.

→

دیگر بار فردوسی مرحوم در نامه‌ای که از زبان رستم پور هرمزد
شاه به سعد و فاصل نوشته است خبر میدهد:

یکی نامه‌ای بر حیر ری سفید
نوشتند پر بیم و چندی امید
جهان پهلوان رستم کینه خواه
بعنوان بر ازپور هرمزد شاه

استقرار بهم رسانده بود لهدان سلمان این مدعیان نبوت را از بیان برداشتند.
بعد از آنکه با نبوت کسی نتوانست نام آوری بجودید عربها بنا بر ابدغوث ولایت
و امامت گذاشتند.

در یک سمت عباسیان درست دیگر علوبیان به بازار امامت بازی رواج
میدادند و متضلع این هنگامه بربا بود تاینکه چنگیزیان ظهور کردن و سلطنت
عربها را بر باد دادند و دنیارا از آشوب مدغیان امامت آسوده نمودند و عربها
باز رجوع کردنده به حالت سابقه‌ای که قبل از بعثت پیغمبر اسلام داشتند. تنها
دین اسلام در غایاب ایشان و در عقاید طوائفی که زیاده بر شصده سال محکوم
حکم ایشان بودند باقی ماند. از آثار وحشیت عربها چنانکه این خلدون اشاره
کرده است بعضی اینهاست که ایشان به سحر و جادو و چشم زخم و کهانت و
دیو و پری و عفریت و جن و شیطان و ملک و بامثال این قبیل موجودات خیالیه
باور میکنند. همین حالت در میان وحشیان آفریقیه و یمنی دنیا و آفریقا دنیا
مشاهده میشود. وحشیت ایشان را پیغمبر اسلام بعبارت جاگهیت تعبیر کرده است.
وهم یکی از آثار وحشیت غربیها اینست که بر اسم هر مرد اگر صاحب
پسر باشد اسم پسرش را ملححق مینمایند مثلاً محمد را یا ابا القاسم، علی را یا
ابا الحسن، حسین را یا ابا عبد الله خطاب میکنند. این رسم در میان بعض وحشیان
آفریقیه و یمنی دنیا و آفریقا دنیا متداول است. سبیش اینست که فیما بین جماعات
وحشیان نسوات ناییه برقرار است و کسی نمیتواند که مال مخصوص داشته
باشد پس تعیش ایشان همیشه از غاییم جنگ و از مخصوصات شکاربری یا بحری
←

تفو باد بر چرخ گردان تفو
ز راه خرد مهر و آزرم نیست
همی تخت و تاج آیدت آرزوی
سخن بر گزافه نگوئی همی
جهانگر باندازه جوئی همی
سخنگوی مردی بر ما فرست
به تخت کیان رهنمای توکیست

←

ثلاثون الفاً من الذهب اونحوها فاستولوا من ذلك على مالياً خذه العصر. [١]
(اعراب غالباً انواع كُزَمَهَا وَخَبَزَدُوك١ ميغوردن و به خوردن علهر
افتخار ميگردن و آن پشم شتر است که آنرا روی سنگ باخون درمیانیزندو
میپزند و وضع قریش نیز در خوارک و مسكن نزدیک باین شیوه زندگی بود تا
اینکه عصیت عرب درزیر لوای دین متوجه گردید زیرا خداوند ایشان را
بدنبوت محمد ص گرامی داشته بود از اینرو بسوی کشورهای ایران و روم
لشکر کشیدند و سر زین هائی را که خداوند برسحب وعده صدق بآن ارزانی
داشته بود مطالبه کردند و حق سلطنت را بزور بازستند و با مردم خود
متوجه شدند در نتیجه دریای ییکرانی از رفاه و توانگری بدست آوردند بعدی
که سهم یک تن سواره از غنایم دربرخی غزوات می هزار قطعه زر یاقریب بدان
شده بود و بدین سبب برثروتی استیلا یافتند که حدود حصر نداشت .^٢
(آخوندزاده این قید و قید قبلی را درنامه ۲۵ مارس ۱۸۷۱ برای میرزا
یوسف خان فرستاده که به نسخه خود اضافه کند .)

۱ - خبزدوك جانور کشیفی است که از سوسک کوچکتر است و آنرا
سر گین گردانک هم میگویند .
۲ - ترجمه فارسی از صفحه ۴۰۳ و ۴۰۴ از «مقدمه این خلدون» ترجمه
محمد پرورین گنابادی نقل شده است .

سوی سعد و پرداش و پردرنگ
بن بازگوی آنکه شاه توکیست
بنزد که جوئی همی دستگاه
بنانی تو سیری و هم گرسنه
ز شیر شتر خوردن و سوسمار +

←

واز محصولات از خیمه میشود که پیران قوم دریکجا جمع میکنند و پرهیزک از
افراد جماعات از آنها قسمت میدهند. کسی که ولد داشته باشد نسبت به مرد
بی وLD از غنایم و محصولات نصیب زیاد میبرد چونکه وحشیان خلطندارند لهذا
برای امتیاز مردان ذی ولد از مردان بی وLD اسم ولد را براسم پدر العاق
میسازند. عربها نیز در قدیم الایام بکلی وحشی بودند و این رسم از زمان وحشیت
تا این عصر درمیان ایشان باقی مانده است. علمای ما تا امروز تفهمیده اند
که آیا به چه سبب بر اسماء عربها اسماء اولاد ایشان العاق میباشد . وحشیت
عربها تا امروز هم بکلی زایل نشده است .

+ [قید : ای جلال الدوله ، جناب عبدالرحمن بن خلدون در جزء
اول تاریخ خود مینویسد در فصل انقلاب خلافت بملک (فصل ۲۸ از باب
سوم از کتاب اول) :

الاعراب لقد كانوا اكثیر آميا كلون العقارب والخفافيش ويفخرون با كل العلوز
هو وبر الابل يمهونه بالحجارة في الدم ويطبعونه وقربياً من هذا كان حال قريش
في مطاعتهم ومساكنهم حتى اذا اجتمعوا عصبية العرب على الدين من نبوة
محمد صلى الله عليه وسلم زحفوا الى اسم فارس والروم فابتزوا ملكهم واستباحوا
دنياهم فنخرت بحار الرفه لديهم حتى كان الفارس الواحد يقسم له في بعض الغزوات
←

۲۸

چنین باغ و میدان و ایوان و کاخ
نیزد بدیدار یک موی حور
چنین خیره گشت از پی تاج و گنج
بدین گنج و مهر و بدین تخت و تاج
نیزد برو دل چه داری بدرد
نبیند بجز دوزخ و گور نسک
نگر تا چه آید کنون رای اوی
چنین داند آنکس که دارد خرد

بتکلیف سعد و قاص دین اسلام را قبول کردیم . نظر بوعده‌های
او بایستی در هردو عالم بشادی و شاهی بوده باشیم . از عالم آخرت هنوز
که خبر نداریم حرفيست که سعد و قاص و سایرین می‌گویند . بی‌ایم عالم
دیما ، از هجرت تا این زمان با برایان مصیت‌هایی رسیده است که در هیچ
یک از صفحات دنیا خلق بدانگونه مصادب کرفتار نگردیده است . آیا
لشکر کشی و خونریزی عربها را بگوییم یا لشکر کشی و خونریزی
دیالمه و صفاریان و سامانیان و غزنویان و ملوك طبرستان و ملوك مازندران
و ملوك اولاد زیار و ملوك طبقه اسماعیلیه و ملوك سلجوقیان و اتابکیان و
خوارزمشاهیان و چنگیزیان و آل مظفر و تیموریان و سلاطین غور و ملوك
رستمداران و سربداران و ملوك کرت و شیبانیان و چوپانیان و آغ قویونلو

۳۹

تن یزدگرد و جهان فراخ
همه تخت و تاج و همه جشن و سور
دو چشم تو اندر سرای سپنج
بس ایمن بُدستی براین تخت عاج
جهانی کجا شربت آب سرد
هر آنکس به پیش من آید بجنگ
بهشتست اگر بکرود جای اوی
همیشه بود آن و این بگذرد

ای جلال الدوله سعدوقاص مغیره را بسفیری فرستاده در جواب نامه
رسم بیین چه نوشته و بنگر که بخاطر چگونه خیالات جفنگ و عقايد پوج
سعادت اهل ایران را این راهزنان برباد دادند :

پذیره شدش با سپاهی چو گرد
هم آنگاه فیروز (الف) نامه بداد
سخنهای رسم بدو کرد یاد
وزان نامه پهلوی خیره ماند
پدید آورید اندرو خوب وزشت
محمد رسولش بحق رهنمای
ز جنی سخن گفت وز آدمی
ز توحید [و] قرآن و وعد و وعید
ز قطران واژ آتش ز مهربر
ز کافور و از مشک و ماء معین
که گرشاه پذیرد این دین راست
همان تاج یابد همان گوشوار
همه ساله با بوی ورنگونگار
نشن چون گلاب مَصْعَد^۱ بود
ناید بیاغ بلا خار گشت

الف - فیروز نام ایلچی رستم است .
۱ - گلاب تبخیرشونده .

۴۰

فتوای

اهل ایران عربها سبب شدند. از چهارصد سال متجاوز است که در دنیا باسمه خانه^۱ اختراع شده به انتشار علوم و کثرت لیتراتور واسطه عمده گردیده [اما]^۲ اهل ایران دیروز باسمه خانه بنادر است آنرا هم از سفاحت باسمه خانه سنگی که باعتقاد خودشان در آن حسن خط ظاهر است؛ دیگر آنقدر شعور ندارند بفهمند که حسن خط شرط الزم نیست و در باسمه خانه سنگی کتب غلط چاپ میشود چنانکه یک کتاب باسمه بی غلط در ایران وجود ندارد و نیز گرانبها میباشد و کتب و فور بهم نمیرساند و هر یینوا به تحصیل آن قادر نمیکردد؛ ولیتراترش نیز شامل اینگونه مطالبست که طهارت را فلان طور باید گرفت و نماز را فلان وضع باید

گذارد [اگر در رکمتهای نمازشک بکنی میان یک دو بنارا به هیچ باید گذاشت و اگر شک بکنی میان دو وسنه بنارا به چهار باید گذاشت] و فطره و زکوه و خمس را بفلان نهنج باید داد و هنگام قضای حاجت رو قبله باید نشست و سنگینی بدن خود را بر پای چپ باید انداخت و اسم اینگونه هذیانات را احکام شرعیه نهاده اند و یا شامل است بر نقل پارهای از افسانه های بی اصل که اسم آنها را معجزات گذاشته اند و یا بر تصنیفات مملو از اغراقات و مبالغات و قافیه پردازی و عبارات مغلقه و تملقات بی اندازه که اسم آنها را تاریخ گذاشته اند و ابدآ نمی دانند که پوئزی چگونه باید

۱ - چاپخانه.

۲ - از نسخه تاجیکی.

وقراقویونلو و پادشاهان صفویه و خوانین افغانیه و افشاریه و زندیه و قاجاریه و علاوه بر اینان در گوشه و کنار آنقدر ملوك طوايف و صاحبان ذاعیه و خروج پیدا شده است که بحساب نمی آید. نتیجه بشارتی که سعد و قاص خبر داده بود این شد. تنها اهل ایران نیست، خود عربها به چهار روز رسیدند. حالا در دنیا گمنام تر و بد بخت تر از عربها طایفه ای نیست پس چرا دین اسلام هایه سعادت ایشان نشد. الحال گرسنه و بر همه، بی علم و بی هنر در گوشه ای افتاده میمانند؛ هر گاه در بت پرستی باقی میبودند بحتمل به روزی هیرسیدند. احتمال زیاد میرود که افسانه های عقاید اسلامیه آن بیچارگان را نیز از طوائف سیویلز [ه] شده عقب انداخت.

ای جلال الدوله، از این سخنها توکمان مبر که بلکه من سایر ادیان و مذاهب را بر دین اسلام مُرَجح میدارم. اگر بنا بر ترجیح میشنباز دین اسلام از سایر ادیان مقبول و برگزیده منست / اینقدر هست که من کل ادیان را بی معنی و افسانه حساب میکنم. [من نسبت به جمیع ادیان بی اعتنایم و به هیچیک از آنان بامیدن جات در آخرت مایل نیستم. ترجیح من به آن دین است که بواسطه آن انسان در این دنیا نیکبخت و آزاد تواند شد.] حالا توبیمن جواب بده که آیا در مدت این یکهزار و دویست و هشتاد سال ظهور اینهمه سلسله های سلاطین برای ملت چه فایده داشت و ملت چرا باید اینقدر ناتوان باشد که هر دودام از گوشه و کنار سر بلند کرده ملت ایران را دوچار اینگونه بلیات نماید. به این نوع بد بختی

و همچنین در میان ملت انگلیس چند صد سال قبل از این شاعری پیدا شد شکسپیر نام که مصائب سلاطین انگلیس را بر شئه نظم کشیده بطرزی مؤثر که در حالت سماع شونده هر قدر سختی داشت از گریه خودداری نمی تواند کرد . این قبیل شعرها در میان کل ملل موجود است . در نظر فیز گاهگاه این نوع کلام فصیح و مؤثر و جیّد^۱ اتفاق میافتد مثل قرآن در لسان عرب . این نوع قابلیت از وداع طبیعت بشریت است که گاهگاه بر حسب اتفاق از افراد بُنی نوع انسان بروز میکند و اینگونه و دیمه را نسبت الہام داده میشود . اهل ایران حتی صنعت صحافی را نیز تاحال در کنکردانه اند ، کتبی که صحافت میکنند اوراق آنها در دو روز مانند احکام دولت خودشان پراکنده و متفرق میشود با اینکه هر روز می بینند کتبی که در فرنگستان مجلد شده است چقدر محکم است که اگر صد سال هم استعمال یابد رخنه نمی پذیرد و زحمت حملش هم کمتر است و سایر طوابیف امروز بدراهم عراده اکتفا نکرده در هر جا راههای آهن می سازند اما در غالب جاهای مملکت ایران را مسواره هم دشوار است . ملت و رئیس ملت هنوز در کنکردانه اند که برای آبادی مملکت و رواج تجارت و آزادی ملت از فقر تعمیر طرق از الرم و سایل است . راهها خراب ، قریبها ویران ، شهرها بی رونق ، کوچهها منگ و بی اندام و قبرستانها در میان کوچه باعث بر کثافات هوا

۱- خوب ، نیک .

بود . هرگونه منظومه های پر پوج^۲ را پوئزی حساب میکنند و چنان پندارند که پوئزی عبارتست از نظم کردن چند الفاظ بی معنی در یک وزن معین و از قافية دادن به آخر آنها و از وصف نمودن محبوبان با صفات غیر واقع و ستودن بهار و خزان با شبیهات غیر طبیعی چنانکه دیوان یکی از شعرای متأخرین طهران متخلص به قآنی از این گونه مزخرفات مشحون است دیگر خیال نکرده اند^۳ که در پوئزی مضمون باید بمراتب از مضامین هنرآثار فرشیه مؤثر تر باشد و پوئزی باید شامل شود بر حکایتی یا شکایتی در حالت جودت موافق واقع و مطابق اوضاع و حالات فرح افزایا حزن انگیز مؤثر و دلنشیں چنانکه کلام فردوسی رَحْمَةُ اللَّهِ است . الحق میتوان گفت که در میان ملت اسلام پوئزی فقط عبارت از اشعار فردوسی است که نظیر آن تا امروز بهیچکس از ملت اسلام مقدور نگردیده . اگر مردم از حقیقت قادر میشوند زیرا که کلام فصیح و شعر مقبول از قبیل خوارق عادات و ممتنعات نیست بلکه از قبیل ممکن است . در عهد قدیم میان ملت یونان شاعری مشهور بود اسمش هومر که معاربات و وقایع حادثه ملت یونان را در عصر قدیم و مبارزات و هنرها پهلوانان ایشان را مثل فردوسی بنظم آورده است بطوریکه تاحال بگفتن نظیر اشعار او آفریده ای قادر نیست

۱- تو خالی .

۲- فکر نکرده اند ، نیاندیشیده اند .

داخل سازند مردم را باینگونه اعمال یافایده وعوام فریب و ناپسندیده زیاده ترغیب میکنند [وهم اکثری از مسلمانان، ایرانی باشد یا عثمانی، بداشتن ساعت در بغل خودشان معتمد است. اگر وقتی بسبب ضرورتی از آشنازی میپرسی فلان ساعت کدام است او قبل از آنکه بتو جواب بدهد از تو میپرسد در کدام ساعت آفتاب غروب میکند. وقت غروب بمالحظه فصول سال و وضع اقالیم مختلف است درینصورت از هر دو طرف درخصوص دانستن وقت غروب بحدس و تخمین بی معنی شروع میگردد. عاقبت آشنازی تو جواب غیرصریحی بتومیدهد که بغروب آفتاب چهار ساعت و پیست و هفت دقیقه مانده است. بعد از این جواب باید تو خود قیاس بکنی که هنگام سؤال تو ساعت چندم باید بشود خواه دلت چاک شود باید این قیاس را تو خود بکنی. آشکار است که بداهتاً بدون تأمل مخصوص نخواهی دانست که کدام ساعت است و از ملال خاطر با چین ابرو که علامت دلتنگی است باشنازی خود خطاب میکنی شماچرا ساعت خودتان را با سیاق فرنگیان از نصف النهار تا نصف النهار کوکنیمیکنید این جواب طعن آمیز را ازاومیشنوی عجب است از شما که مارا بتقلید کفار تکلیف میکنید. تو نیز جواب شما را چنین رد میکنی پس شماچرا در استعمال عینک به کفار تقلید میکنید مگر اختراع عینک و استعمالش عمل این کفار خاکسار نیست اما شما در کمال میل خاطر از این اختراع ایشان منتفع میشوید و در استعمال عینک با ایشان تقلید میکنید؛ در مقابل این ایراد دیگر جواب نمیشنوی. نگاه کن که این ملت در تحت

محض بخاطر اینکه به استخوان های پوسیده هرگز ^۱ در لسان عرب پنج شش کلمه با اسم فاتحه خوانده باشند. علاوه بر عیوب مذکوره در بعضی از این مزارها که از تحلیل مواد حیوانیه قازی ^۲ موسوم به قاز مولد الماء کبریتی ^۳ حاصل میشود و از آن شعله های کوچک وضعیف نامايان می گردد. همچنین در هزله ها و با تلاق ها از لجن و گلولای از تحلیل و تعفن مواد نباتیه قاز مزبور تکون یافته بر ترکیب شمع خود بخود می سوزد بیچاره مردمان بیسواند و از علوم بیخبر ایران شعله های قاز را در قبرستانها حمل می کنند براینکه صاحب مزار گناهکار بوده و ملائکه عذاب در قبر او را با آتش عذاب میکنند و شعله های قاز را در هزله ها معجزه پنداشته اعتقاد مینمایند که محل ظهور آن مدفن یکی از امامان یا اولیای دین است و بتعجیل تمام در محل مزبور مبلغها خرج نموده آثار وابنیه بزرگ برپا داشته همان مزله را مقام استجابت دعاها و محل استشفای مرضای خودشان میدانند علمای نیز بعض اینکه عوام را ازین اعتقادات پوچ منع کرده باز دارند و باشان بگویند همان پولها را که باین قسم چیزها خرج مینمایند مریض خانه ها بسازند و مدارس عالیه بجهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم با منفعت بنا نموده ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده بروشنازی علم و بصیرت

۱ - رهگذران.

۲ - قاز تلفظ ترکی گاز است.

۳ - ظاهر آ منظور همان گاز نیدرزن سولفوره است.

قیود دین اسلام به چه درجه سفاهت رسیده است .]

در روی آب خزینه حمامها چرک مانند نفت نمایان و هر ناپاک و صاحب قروح^۱ و متعفن داخل حمام شده چا باک خود را بهبیش غریب بخزینه غلطاینده غسل میکند باعتقاد خودش کوپاپاک میشود بهجت اینکه مجتهد گفته است آب خزینه حمام کر است مردار نمیشود با اینکه مردم نادان می بینند که ناپاکترین ناپاکه است باز قیاس میکنند که پاکست . کجایی حمامهای اسلامبول که در خزینه های حمامها از چندین جا شیرها یعنی فواره ها قرار داده اند در وقت لزوم شیر را باز میکنی آب با کیزه جاری میشود ، در زیرش غسل ترتیبی بعمل می آوری .

ایرانیان خانه خراب در ماده حمام نیز خدمات خالق العالمه^۲ رامعمول کردند . باینطرف نگاه میکنی می بینی که تجار بیمایه ، بآنطرف دیگر نگاه میکنی می بینی که دهقان بی استطاعت و مداخل خزینه پادشاه کم ، دخل گمر کخانه و سایر مداخل دیوانیه بی نظم . از دولتمندان و ارباب مداخل و صاحبان املاک و کل نجبا و جمیع علماء که صاحبان هیکنست و استقلال هستند واز همه موقوفات یک پشیزی بخزینه پادشاه عاید نمیشود . در هر جا تحمیل در گردن فقر است و محصلان ایشان [را] در هر گذر کاه

۱- زخم ها .

۲- آنچه مخالف عامله است آنرا بگیر و بر گزین .

بهجت تحصیل مالیات بر^۱ شکنجه میکشد . نه بهجت تحصیل مالیات قانونی معین است و نه بهجت صرف مالیات قاعده ای مقرر است . تحصیل مالیات هر ولایت بعده حاکم ولایت محل میشود و صرف نیز بر^۲ موجب برات معمول میگردد . اکثر اوقات از مهرهای بسیار مداخل دیوان بحصول فمیرسد ، اکثر اوقات بر موجب برات وجوه مطلوبه وصول نمی باید و ازین جهت بعض مخارج ضروریه بی ادا مانده مورث اختلال در امور عظیمه میباشد و نسبت بدولت باعث کسر شأن می گردد . مثلا بعض اوقات در دول خارجه وجوه وظایف مأمورین دولت بر موجب برات لاوصول میماند و اشخاص مذکوره در ممالک اجنبیه خوار بلکه رسوای میگردد . [جنابان سفرا و قومندان و سایر مأموران خارجه صبر کنید خواه از گرسنگی بمیرید . نه خیر ، چنین خیال نباید کرد .] ایشان نیز الحمد لله خر نیستند^۳ . مگر در ممالک خارجه تبعه ایران نیست . چرا ایشان را با قسم بهانه ها لخت نکنند تا که وظیفه بر سد .] با وجود یکه در این عصر بواسطه ترقی علوم و تجارب در دول منظمه برای این امر بنوعی قاعده وضع کرده اند که هرگز از مال دیوان فلسفی^۴ تلف نمیشود و هرگز حبّه ای از وظیفه^۵ ارباب مناسب لاوصول نمیماند . مثلا در هر جا مداخل ولایات کلا

۱و- «بر» غالباً بجای «به» بکار رفته . نمونه هایی از این قبیل در موارد دیگر نیز دیده میشود .

۲- پول سیاه ، پشیز .

۳- مواجب ، حقوق .

+ قید : کلام حاجی بابا در دامستان معلوم تصنیف موریز .

باباچه خبر است، آخر چه شده است؟ جواب میدهد که چرا هزار و دویست و چند سال قبل ازین ده و پانزده عرب ده و پانزده عرب را در صحرای کوفه کشته است.

ازینطرف اوضاع ایالت بمرتبه‌ای مغشوш است که بوصفت نمی‌آید: نه قانونی هست و نه نظامی و نه اختیار معینی. اگر کسی به کسی سیلی بزند مظلوم نمیداند که بکدام اختیار رجوع نماید. یکی تزد مجتهد می‌دود و دیگری بخدمت شیخ‌الاسلام می‌رود، یکی به‌امام جمعه شکایت می‌برد دیگری به‌داروغه رجوع می‌کند، یکی به‌یکلر بیکی عارض می‌شود دیگری بدر خانه‌شاهزاده تظلم مینماید. یک قانون معین و دستاویز هر کس موجود نیست تا بدایند وقتی که به کسی سیلی زده شد بکدام اختیار رجوع باید کرد: مقصرا بعضی جریمه می‌کند، بعضی به‌چوبکاری مستحق میداند، برخی عفو مینماید. اگر کسی مصدر جرم باشد در بعضی جاها کم از مجرم جریمه می‌گیرد و در بعضی جا در سزای همان جرم بحبش مینشاند، در بعضی جا از شغلش معزول می‌کند. حتی نقل می‌کنند که در پاره‌ای جا بواسطه وابستگی مقصر با شخص بزرگ و صاحب‌شأن اتفاق می‌افتد که او را انعامی و خلعتی نیز داده باشند تا موجب رفع شرمساری از تقصیرش گردد. خلاصه یک کتاب قانون در دست نیست و جزای هیچ‌گناه واجر هیچ ثواب معین نمی‌باشد، بعقل هر کس هر چه میرسد معمول میدارد. وقتی که بتقویم یعنی سالنامه این

بمقام خاص وجود آگاهه انتقال می‌باید و این مقام‌ها را با اسم خزینه موسوم میدارند و بعد مخارج سلطنت موافق تعیینی که پیش از وقت صورت یافته است کلا بهمان مقام‌ها حواله‌می‌شود و همان مقام‌ها هر گز صرفه‌ای ندارند که در اجرای وجود مطلوبه بتأخیر اقدام کنند حتی دولت عثمانیه نیز آن این قاعده را معمول می‌دارد. و در ضمن وجود این قاعده که وضعش امری است ساده و آسان چه‌فوايد لاتحصی^۱ مندرج است که به تعداد نمی‌آید و در ضمن عدمش چه مفاسد عظیمه هویدا است که به حصر نمی‌گنجد و مردم نیز گرسنه و فادان و بیسواد و در معابر و کوچه‌ها گدازیان بیحساب؛ در هر طرف سادات باشال و عمامة سبز و آبی جلو مردم را گرفته می‌گویند من به‌هیزم چینی نمیروم، آب نمی‌آورم، زمین نمی‌کارم، کشت نمیدروم، مفت می‌خورم، ویل ویل^۲ می‌گردم، من ازا ولاد آن اجداد هستم که ترا باین روز و باین ذلت اند اختماند. به پادشاه هالیات بده، به فقرا فطره و ز کوتاه بذل کن، قربانی کش . صد تومان یا دویست تومان خرج کش به حج رو، عربهای گرسنه را سیر نما پنچ یک مداد خود را نیز بمن ده. علاوه بر اینها بیچاره مردم بمرتبه‌ای نادان هستند که وجود این بله‌ها را ابدآ در کوچه در کوچه و برزن سینه زنان و موی کنان ناله شاخسی و اخسی^۳ را بعرض میرساند؛ می‌برسی که

۱- بیشمار، بیحساب.

۲- ول ول.

۳- شاحسین و احسین.

چه نوع افزونی جاه برای او مقدور خواهد کشت و بکدام [کار]^۱ اور اشبيه
جمشید تواند شمرد. پادشاهی که زیر دستاش و رعایا بش از شدت ظلم وجود
و غایت فقر و فاقه پراکنده آفاق شده‌اند و او مع‌هذا هر روز مهر خود را
بدین سمع^۲

تا که دست قدرت من خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدالت از ماه تا ماهی گرفت^۳

بر فرامین صادره خود ثبت می‌کند و نمی‌فهمد که در جمیع صفحات
ملک خود بقدر ذرای از معدالت علامتی و اثری ندارد و از این سمع دروغ
هیچ منفعل نمی‌گردد و ما نند طفلان و پیر زنان تا امروز باور می‌کند که
کره زمین در پشت گاو و گاو در پشت ماهی قرار گرفته است چکونه
نظیر جمشید و فریدون تواند بود و بکدام خصلت شایسته اشتها را
بلندنامی خواهد شد. کوآن داد و معدالت که صیتش از ماه تاما هی گرفته است.

۱- ظاهر آیک کلمه اینجا از قلم نسخه بردار افتاده است. با مراجعت به متن
ترکی کلمه «کار» بجای آن گذاشته شد.

۲- نقش و نشان مهر؛ و بیت و بصرایع یا عبارت مسجعی که بر مهرها
نقش می‌کردند.

۳- اشاره است به سمع مهر ناصرالدین شاه که بدینگونه بوده است:
تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

ملت نگاه می‌کنی بعوض اینکه تاریخ و قایع عمله و عدد نفوس متوفین^۱
ومتلدین مملکت را ثبت کنند یا از دخل و خرج دولت اطلاع دهند و یا
اسامی رجال دولت و صاحبان مناصب را بنگارند و بالحوال واوضاع ممالک
خارجه را شرح بسازند می‌بینی که در صفحه اولش تقویم معرفت اختلالات
را بیان کرده‌اند و تأثیر خلجان فرج و ذکر و مقعد و خصیه را شرح داده‌اند
[علاوه بر این منجمان دولت از تأثیر سلطنت استبدادیه بر تبهای متملق
ورذیل الطبع شده‌اند که در سر هر صفحه تقویم سالی مینویسند:

اوپاع کواکب در این ماه صفر دلالت دارد بر سلامتی مزاج مبارک
پادشاه روحنافاده و اوپاع کواکب در این ماه بیع الاول دلالت دارد بر کثرت
عظمت پادشاه جمجاه وبسیاری نشاطش و افزونی جاه او روحنافاده، و امثال
ذالک الى آخر کتاب، و کسی بارا ندارد بایشان بگوید که ای سُفَهَا اوپاع
کواکب را با سلامتی مزاج پادشاه شماچه کار و چه مناسبت. چرا امثال
این حرفهای احمقانه را مینویسید.

و چرا بدینگونه دروغ خودتان را در کل عالم رسوا می‌کنید و آلت
تمسخر کل امم می‌سازید. پادشاهی که از اوپاع عالم بیخبر و از علوم
اداره و تربیت نادان، و از رسوم عدالت و مردم و رعیت پروری و وطن پرستی
عاری و غافل، و در مقابل رهزنان ترکمان و ادنی ترین بادیه نشینان مغلوب
و منکوب باشد چه نوع کثرت و عظمت و شوکت برای او متصور تواند شد و

۱- مردگان.

نظم نداده بکار مردگان پرداخته اند و برای عمله هموئی قانون و قرار جدید نوشته اند و اسناد اینگونه امر پست را بشخص اول دولت داده اند. در يك روزنامه هفته گذشته میخوانی که پیشکش و پای انداز را هنگام تشریف فرمائی پادشاه بخانه امرا و علماً موقوف کرده اند. در روزنامه هفته آینده می بینی که اعليحضرت پادشاهي بفلان جا تشریف برده بودند فلان تحفه را پیشکش حضور نمودند مطبوع طبع همایون افتاد. در يك صفحه روزنامه طهران می بینی که نوشته اند بريدين گوش و بینی در دولت ايران هرگز وقوع ندارد، اين اقترا را انگلستان از راه عداوت به دولت ايران بسته درغازیته.^۱ های خودشان مینويسند در صفحه ديگر همان روزنامه در ذكر اخبار مازندران میخوانی که مهدیقلی میرزا گوههای عطاری راعیته^۲ للناظرين بر يده است چونکه صد توهان پول سيدی را بتقلب خورده بود.

[در مملکت فرانسه و انگلیس زدن و آزدین خرها، اسبها و گاوها را نیز جایز نمیدانند. اما در مملکت ایران بفرمان دیسپوت حتى پايهای امرای عاليشان را بفالك گذاشته، چوب میزند و بعد از چندی باز از همان امرای رسواده وزیران و سرداران تعیین میکنند و ازا آنها توقيع اخلاص واردات مینمايند. در طبیعت اين امرای بيعاره نیز از تأثير ظلم دیسپوت ردالت،

۱ - گازت، روزنامه.

۲ - برای عبرت يينندگان.

همان ماهی که باعتقد اين پادشاه گاو را يعني حامل کرده زمين را در پشت خود نگاه داشته است و هرگز بخيالش نميرسد که اين سجع مهر او را در جميع دول اجنبیه ترجمه کرده بر خفت عقل او میخندند. اگر ماهی را بمعنی ماهی متعارف فرض بكنيم نه بمعنى حامل گاو باز اين نوع اغراق از چنین پادشاه زينده نیست و رضايش بدین سجع گواه سبک ساري^۱ اوست. شاعري که اين سجع را گفته است مستوجب توييج است نه مستحق تحسين.

و پادشاه خودتان را جمجاه مينايمد و برای او كثرت عظمت و عده ميكنيد. اگر پادشاه شما از اوضاع عالم باخبر شود و از علوم اداره و تربيت و از رسوم عدالت و مروت و رعيت پروری و وطن پرستی آگاه باشد و ظلم و فقر و ناداني را درباره زيردستان و رعایای خود بالمره رفع سازد و ايشان را از عريانی و گرسنگی برهاند و حدود مملکت خود را از تعرض رهنان تر کمان وادني ترين باديه نشينان محفوظ دارد و در صفحات مملکت خود مدارس و شفاخانه ها احداث کند و مشاغل ملکي ها بر لهويات شکار ترجیح دهد و بالجمله مانند پطر کبير و فریدريخ کبير وطن خود را در هر خصوص معمور و نظير ممالک منظمه يوروپا گرداند در آن صورت او را جمجاه و صاحب عظمت و مستحق بلند نامي ميتوانيد شمرد والا اورابرا برجمشيد و فريدون نميتوان گفت و كثرت عظمت برای او ميسر نميتواند شد.] وقتی که روزنامه دولتی را باز ميکنی می بینی که هنوز بكار زندگان

۱- سبک سري، پستي، بيمايگي.

است که این حرکت را به مکتبداران قدغن نمی‌کند.]^۱

وقتی که به تاریخ دولتی مطالعه می‌کنی از بد و تاختم پراز غلط شن می‌باید، عجیب‌تر اینست که مؤلف در آخر کتاب معذرت نیز خواسته است که بسبب شغل دولتی فرصت اصلاحش نبوده است. در آخر اکثر نوشتگاتی که برسم مراسله از طرف شخص اول دولت بفرمایش پادشاه او با اسم امراء خاصه و یا با اسم بعضی از امرا و شاخصان و جماعت‌دول هم‌جوار مرسقون شده است تاریخ‌ماه و سال و محل کتابت آنها رقم نمی‌باید و اگر بعد از قرنی مورخی بخواهد که از مضمون آن نوشتگات پاره‌ای اخبارات را داخل تاریخ بکند از تعیین وقت و محل وقوع آنها عاجز است و منصب شخص اول نیز نه از امضایش و نه از مهرش مشخص نمی‌گردد محسن از مضمون مراسله اش قیاس می‌توان کرد که او شخص اول دولت باید بشود^۲ و همچنین در جمیع مراسلات که مردم بیکدیگر مینویسند قطع نظر از آنکه تاریخ‌ماه و سال و محل کتابت آنها مرقوم نمی‌شود درجوف مراسله اسم مخاطب نیز رقم نیافقه فقط به ترقیم^۳ القابش اکتفا می‌گردد و اسمش در یک بروی لفافه مراسله نوشته

۱ - دو قطعه اخیرا در یادداشتی که بتاریخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ برای میرزا یوسف مستشارالدوله نوشته فرستاده که او نیز آنها را به نسخه‌ای که نزد خود داشته اضافه کند.

۲ - یعنی «باشد». در این کتاب پاره‌ها فعل شدن بجای بودن بکار رفته که تعبیر ترکی است.

۳ - نوشتن.

بندگی و بی‌غیرتی طوری بهم رسیده است، که چوبکاری را نسبت بخودشان هرگز عار نمی‌شمارند و بعد از این نوع خاکساری و رسائی باز در این دنیا طالب‌زندگی می‌شوند و این کیفیت، اخلاص واردات کسانی را که دچار غصب گردیده‌اند از دولت می‌گردانند و از ینندگان نسبت به سلطنت اطمینان و دلپری^۱ را از بین می‌برد.^۲

[وهم اهل ایران تا امروز نفهمیده‌اند که در تربیت اطفال بایشان چوب و سیلی زدن اخلاق ایشان را رذیل و طبایع ایشان را دنی و جوهر فطری ایشان را خفه و ایشان را جبان و دروغگو نمی‌کند. هیچ مکتبی در ایران نمی‌باید که مکتبدار سفیه آن چوب و فلکه نداشته باشد. عجیب‌تر اینست که بدر کودن هر یک از اطفال وقتی که طفل خود را بجهت تعلیم و تربیت پیش‌مکتبدار می‌برد اول حرفی که در حضور طفل خود به مکتبدار می‌گوید اینست: ملا این پسرم را بتو می‌سپارم گوشتش مال تو استخوانش مال من او را خوب تربیت کن. ملای نادان هم جواب میدهد:]

خاطر جمع باش، چوب و فلکه همیشه در برابر چشم او خواهد بود. بعد از این قسم تربیت در بزرگی چگونه انسانیت و معرفت و عالی-همتی و نجیب‌الحُلُقَی امید می‌توان داشت. دیگر عجب‌تر غفلت وزارت علوم

۱ - ظاهر آآ بمعنای اطمینان قلب است.

۲ - این قطعه در نسخه‌اصیل و نسخه‌ترکی نبود و در اینجا عیناً از نسخه تاجیکی و با همان انشاء تاجیکی نقل شد.

نوع سندات دقت زیاد واجب است و باید منصب حاکم شرعی که باطل اعلام او این سندات صدور میباشد صراحتاً با قلم مرقوم گردد و باید هر یک از حاکمان شرع مهر مخصوص با عالیم خاصه و تشخیص بلدى که محکمه اش در آنجا بناسنده است داشته باشد وهم در جمیع مراسلات که فیماین دوستان نکارش هیبا بدوفی نفس الامر عبارت است از مقاله متکلم با مخاطب بواسطه نامه متکلم خود را وهم مخاطب را در مقام شخص غایب ذکر میکند و احیاناً نقل یک شخص یا دو شخص غایب حقیقی نیز در مراسله واقع میشود و از هر طرف ذکر وضایر غایبان ییکدیگر مخلوط میگردد و بدینجهت کلام پرتبه ای از وضوح افتاده سر دوی نمک میباشد که تائیر منظوری خود را در مراجعت مخاطب فوت میکند. ایرانیان نادان این سیاق را لژ و طفاح است میشمارند غافل از این که این سیاق مخالف سیاق تکلم است که وضعش بر مقتضای طبیعت بشریه و امین از این دلایل و چون و چراست. بجهت ضبط امور نه در محکمه های شرع دفتری هست و نه در اکثر دیوانخانه های عرف [وهم در هیچ مقام محفظ سواد نوشتجات]. اگر نزاعی اتفاق بیفتد کلی و یا جزوی و در محکمه شرع یا دیوان قطع یا بد بعد از داده پاترده روز نیستی آمنسی^۱ است و اگر یک امر غریب یا یک حادثه نیک و یا بد واقع گردد بعد از چند مدت برای مورخ بیان آن ممکن نیست مکرر پاره ای کلیات امور که از بعض

۱- فراموش شده.

میشود؛ وقتیکه مخاطب مراسله را بدلست میآورد لفافه را درینده میاندازد، اسم خودش هم با همان لفافه از میان بدر میرود و اگر بعد از مدتی مضمون آن مراسلات در خصوص مطلبی سند باشد کسی نخواهد دانست که آنها به که و از کجا تحریر یافته است حتی را قمش نیز مشخص نیست زیرا که در ظهر مراسله تنها یک مهر است با اسم محمد یا علی یا ولی. آیا این محمد و علی و ولی چه کس بودند و چه کاره بودند معلوم نمیگردد و باز همچنین در قبله جات و قطع نامه جات شرعیه که محل کتابت آنها نیز معلوم نیست در فوق متن این عبارت مرقوم شده است:

قَدْجَرَتْ صِيَغَةُ الْمُبَايِعَةِ لَدَىٰ وَقَدْجَرِيْ مَا جَرَىٰ فِيهِ لَدَىٰ، وَيَا قَدْوَقَعْتِ الْمُرَافَعَةِ لَدَىٰ، وَيَا قَدْوَقَعْ التَّرَافَعُ يَمْحَرَرِيْ، وَمَهْرِيْ نَيْزَدْرَ تَحْتِ اِيْنَ عَبَارَتْ ثَبَتْ اِسْتَ باسْ كَاظِمْ يَابَقْرْ. اِكْرَبَعَدْ اِزْجَنْدِيْ اِيْنَ نَوْعَ سَنَدَاتْ دَرْ اِمْكَنَةْ بَعِيدَهْ بِرَأْيِ مَطْلَبِيْ لَزَوْمَ دَاشْتَهْ باشَدْ وَ حَاكِمَ آنْجَا طَالِبَ شُودَكَهْ دَرْ جَعَلَيْ نَبُودَنْ آنَهَا تَحْقِيقَ دَرَسَتِيْ بَعْدَ آورَدَ هَرَ كَزْ نَخْواهَدْ دَانَسْتَ كَهْ صَاحِبِ مَهْرَ قَاضِيْ بُودَهْ اِسْتَ يَا شِيْخِ الْاسْلَامِ يَامْجَتَهِدِ وَ يَامَلَىْ غَيْرِ مَعْرُوفِ وَ يَافِيِ الْحَقِيقَهْ هَيْجَ وَجَوْدَ نَدَاشْتَهْ اِسْتَ وَ عَبَارَاتْ مَرْقُومَهْ قَشْنَگَيْ كَهْ حَضَرَاتْ دَرْ كَمالَ وَجَدَ كَويَا بَعْهَدَتْ اَعْلَانَ دَرَجَاتْ خَوْدَشَانَ اَخْتَرَاعَ كَرَدَهَا نَدَ هَرَ كَزْ بَكَارَ اِيشَانَ نَمِيَآ يَدَ وَ اِيشَانَ رَا مَعْرُوفَ نَمِيَسَازَدَ. با وجودیکه برای استحکام این

۱- عقد بیع در نزد من جاری شد و هرچه در آن گذشت در حضور من جاری شد؛ مرافقه در نزد من واقع شد؛ مرافقه در حضور من وقوع یافت.

نوع سندات دقت زیاد واجب است و باید منصب حاکم شرعی که باطلاع او این سندات صدور می‌باید صراحتاً با قلم مرقوم گردد و باید هر یک از حاکمان شرع مهر مخصوص با عالیم خاصه و تشخیصی بلدی که محکمه‌اش در آنجا بنانده است داشته باشد وهم در جمیع مراسلات که فيما بین دوستان نگارش می‌باشد بدو فی نفس الامر عبارت است از مکالمه متکلم با مخاطب بواسطه نامه متکلم خود را هم مخاطب را در مقام شخص غایب ذکر نمی‌کند و احیاناً نقل یک شخص یا دو شخص غایب حقیقی نیز در مراسله واقع نمی‌شود و از هر طرف ذکر وضما بر غایبان یکدیگر مخلوط می‌گردد و بدینجهت کلام بمرتبه‌ای از وضوح افتاده سردوبی نمک می‌باشد که تأثیر منظور به خود را در مراجع مخاطب فوت می‌کند. ایرانیان نادان این سیاق را از شروط فضاحت می‌شمارند غافل از این که این سیاق مخالف سیاق تکلم است که وضعیت بر مقتضای طبیعت بشریه و امین از این دلایل و چون وجراست، بجهت ضبط امور نهاد محکمه‌های شرع دفتری هست و نه در اکثر دیوانخانه‌های عرف [وهم در هیچ مقام محفظ سعاد نوشتجات]. اگر نزاعی اتفاق بیفتد کلی و بجزی و در محکمه شرع یا دیوان قطع یابد بعد ازده پانزده روز تیامشی^۱ است و اگر یک امر غریب یا یک حادثه نیک و بآبد واقع گردد بعد از چند مدت برای مورخ بیان آن ممکن نیست همگر پاره‌ای کلیات امور که از بعض

۱- فراموش شده.

می‌شود؛ وقتیکه مخاطب مراسله را بدلست می‌آورد لفافه را در پیده می‌اندازد، اسم خودش هم با همان لفافه از میان بدر می‌رود و اگر بعد از مدتی مضمون آن مراسلات در خصوص مطلبی سند باشد کسی نخواهد دانست که آنها به که و از کجا تحریر یافته است حتی را قمیش نیز مشخص نیست زیرا که در ظهر مراسله تنها یک مهر است با اسم محمد یا علی یا ولی. آیا این محمد و علی و ولی چه کس بودند و چه کاره بودند معلوم نمی‌گردد و باز همچنین در قباله جات و قطع نامه جات شرعیه که محل کتابت آنها نیز معلوم نیست در فوق متن این عبارت مرقوم شده است:

قدَجَرَتْ صِيَغَةُ الْمُبَايَعَةِ لَدَىٰ وَقَدْجَرَتْ مَا جَرِيَ فِي لَدَىٰ، وَيَا قَدْوَقَتْ
الْمَرَافِعَةُ لَدَىٰ، وَيَا قَدْوَقَعَ التَّرَافِعُ بِمَحْضِرِيٍّ، وَمُهْرِيٍّ نِيزْدَرْ تَحْتَ اِينَ عَبَارَتْ
ثَبَتَ اِسْتَ بِاسْمَ كَاظِمَ يَا باقِرَ، اَكْرَبَدَ اِزْجَنْدِي اِينَ نوعَ سَنَدَاتَ در اِمْكَنَهُ
بعيده براي مطلبی لزوم داشته باشد و حاکم آنجا طالب شود که در جعلی
نبودن آنها تحقیق درستی بعمل آورد هر گز نخواهد دانست که صاحب مهر
قاضی بوده است یا شیخ الاسلام یا مجتبه و یا ملای غیر معروف و یا فی الحقيقة
هیچ وجود نداشته است و عبارات مرقومه قشنگی که حضرات در کمال
و جد کویا بجهت اعلان در جات خودشان اختراع کرده اند هر گز بکار
ایشان نمی‌آید و ایشان را معروف نمی‌سازد. با وجودیکه براي استحکام این

۱ - عقد بیع در نزد من جاری شد و هرچه در آن گذشت در حضور من
جاری شد؛ مرافقه در نزد من واقع شد؛ مرافقه در حضور من وقوع یافت.

درجه حالت بود و سر کرد گان چه میکردند و سبب عمدۀ برای فتح کدام عمل شدو کدامیک از سر کردگان فرمایشات را درست بجا آورد و جنگ چند ساعت طول کشید و امثال ذلك همینقدر مینویسد که نادر در آن جنگ تمامی لشکر فیروز را یک قول^۱ قرارداد و تفکیچیان پیاده را با توپخانه صاعقه بار محيط آن کرد . « معنی این چه چیز است ؟ پس معلوم میشود که لشکر فقط عبارت از سواره بوده است . یک قول یعنی چیست ، چطور یک قول ؟ مگر در اینکونه امر معظم باینچنین کلمه مجہول اکتفا میتوان کرد ؟ دیگر اینکه کور کچی اوغلی^۲ بعد از شکست اول اشرف فرصت چشم گشادن باو نداده قدم بقدمش او را تا تختگاه تعاقب کرده است اینکونه تدبیر یک سرّ خفی بود که بجز ناپولیون ، آنکه مورخان او را فرزند قضا و قدر نامیده اند ، هیچ سپهسالار بدان واقف نبود . فقط ناپولیون این ستر افهمیده بود که بدشمن بعد از شکستنش در جنگ صحرا مجال نداده او را تاختگاه در کمال سرعت تعاقب میکرد چونکه نتیجه فتح در چنین عمل ظاهر میشود . میرزا مهدی استرآبادی حکمت این سرو شرافت ذهن و عقل نادر

- ۱ - کلمه ترکی و معنی دست وبا بال و در اینجا معنی «جناب» است .
۲ - منظور نادر است .

محل ها بالاربط و ترتیب دستکیر میشود . در محاصره آفغانها صفتها نرامصایی را که به شاه سلطان حسین رسیده و حالاتی را که باو رو داده مفصل افرنگی ها مینویسد اهل ایران نمیدانند ، و نادر قبل از خروج چه بوده و درجه حالت گذران میکرد و شغلش ویشه اش چه بود مورخان ایران بتفصیل نمیدانند اما مورخان فرنگ میدانند . خانه خراب کور کچی اوغلی^۱ در مهمندوست در جنگ اول اشرف غلیجانی بنوعی طرح اندازی نموده است و در شکستن اشرف هنری و فراتی ظاهر کرده است که در کل روی زمین از آدم تا خاتم سوای از ناپولیون بوناپارت از هیچ سپهسالار اینکونه هنر ظاهر نشده است . چه فایده مورخ بی انصاف اینچنین هنر را با پنج شش کلمه بیان کرده به آن شرح و بسط نداده است که برای سپهسالاران آینده ایران سرمشق باشد و برای آنها نیز در چنان مسواط طرح جنگ و تدبیرات کور کچی اوغلی دستور العمل بشود . مورخ بی انصاف بیان نمیکند که نادر در هنگام جنگ چقدر قشون میداشت و سان پیاده و سواره قشون چه بود و توب و زنبور کش^۲ چند میشد و توپها یش از کدام قسم و وضع میدان جنگ به چه قرار بوده و سواره به چه ترتیب ایستاده و پیاده به چه نحو محيط آن شده بودند ، خود نادر و سر کردگان معروف در کدام محل توقف داشتند و برای هر سر کرده چگونه دستور العمل داده شده بود و حین جنگ نادر

- ۱ - پسرپاروکش . منظور همان نادرشاه است .
۲ - یک نوع توب کوچک بوده .

اقدام میکنند از هر طرف صدای بلی بلی بلند میشود :

اگر خود روز را گوید شبست این

مردم میگویند :

بلی اینک نمایان ماه و پروین

وهنگام عبور شاهزادگان از کوچه‌ها فراشان جلو آنها افتاده فریاد
بروید بروید گوشزد مردم میکنند. اگر بیچاره‌ای بغلت از راه کنار نشود
دچار کتک و دگنک فراشان خواهد شد و مردم از تأثیر ظلم دیسپوت و از
نتایج عقاید پوج مذهب هر گز قابلیت ادراک اینمعنی را ندارد که این
وجودها در بشریت با ایشان مساوی واز علم وفضل مثل ایشان محروم و از
جهت اخلاق نیز بمراتب از خود ایشان پست‌تر، پس چرا باید بدینگونه
ترجیح مستحق‌گردند که حین آمدن ایشان باید از راه کنار بشوند با وجود
اینکه حضور ایشان در راه بپیچوجه مانع مرور آنان نیست. آیا مخصوص
بجهت اینست که آنان بر حسب اتفاق ازوالدین متخصصین بوجود آمدند
و هرگز خیال نمیتوانند که آنان چرا باید باین فضیلت سزاوار باشند.
آنان بجان و مال ما حمایت میکنند؟ نه. آنان ثغور^۱ مملکت ما
را که یکسرش مدارین و سر دیگرش زاپستان است صیافت مینمایند؟ نه.
آن عیال ما را از اسیری تر کمان حراست میکنند؟ نه. آنان اسرای

۱ - در اصل نوشته شده بود «سنور».

را هر گز در ک نکرده فقط بالفاظی مکروه خود خواننده را مشغول می‌سازد
گویا خواننده باید از صنعت او خبردار بشود نه از هنر نادر، و همینقدر
مینویسد «زهی خدیوی که در میدان رزم چون سپهبد عزمش به سکون
بحر اشارت نماید موخر لشکردار طوفان شود و هنگامیکه بجنگش کوه‌گران
امر فرماید صخره صتما سبکتر از ریگ روan شود و در شام کین چون منع
آتش افروزی کند برق را قدرت وقوت چیخماق زدن نباشد و وقتی شبگیر
چون به خاموشی فرمان دهد صبح را جرأت نفس کشیدن نه. » خانه
دروغگو خراب شود ای موڑخ احمد توکه زحمت کشیده اینقدر کلمات را
مینویسی بساری این زحمت را در خصوص مطلبی بکش که فایده‌ای از
آن حاصل بشود نه در خصوص جفنگیات. آخر خیالی بکن که کورکچی-
اوغلی کیست و بحر و کوه و برق و صبح چیست.

کو حکیمی به هزا پرسد ازوکای نادان
کیست آنکس که برو بستدای این بهتان را

معهذا در ولایت‌ها از جانب پادشاه دیسپوت شاهزادگان بی علم و
بی خبر مقیمند و مردم نسبت بایشان در کمال رذالت و عبودیت رفتار می‌کنند.
ایشان در صدر مجلس نشسته‌اند و مردم، از امرا باشند یا از عوام‌الناس،
هنگام دخول بحضور ایشان رکوع کرده و دست بر سینه نهاده می‌یستند و
منتظر می‌شوند که از دهان ایشان چه بیرون خواهد شد. وقتی که بتکلم

بخود صدریزدی تهمت خیات داد که گویا این صدرالعلما خیال شورش داشته، معايب سلطنت را پيوسته در مجلس ذکر میکرد و مردم را به فتنه و جنبش میانگیخت. معلوم است که صرف مبلغی هم از برای پیشکش به بعض مقر بان در دولت مقوی بی جرمی و دولتخواهی شاهزاده قاتل گردید.

اھلاک^۱ صدریزدی و جرم شاهزاده بی پاک ماجراهی داستانی تواندشد. [

ای جلال الدوله اگر تو خود نیز از دیسپوت مغضوب و از وطن مطروح و از همجنسان خودشاكی نشده بودی من هیچوقت عیوب همجنسان ترا بتو نمینوشتم و ترا مکنتر نمیکرم.

اما نیز در اخلاق ذمیمه و فسق و طمعکاری و اخاذی و تشیّص فروشی ابلهانه به شاهزادگان شبیه هستند. ای اهل ایران اگر تو از نشأ آزادیت + و حقوق انسانیت خبردار میبودی باینگونه عبودیت و باینگونه

۱- هلاک کردن، کشتن .

+ قید : هر فردی از افراد نوع بشر که از کتم عدم بر عالم وجود قدم گذاشته است باید بحکم عقل سليم از نعمت حریت کامله بهره مند شود . حریت کامله عبارت از دو قسم حریت است یکی حریت روحانیه است دیگری حریت جسمانیه، حریت روحانیه ما را اولیاء دین اسلام از دست ما گرفته ما را در جمیع امورات روحانیه بالکلیه عبد رذیل و تابع امر و نهی خودشان کرده اند و ما را درین ماده هر گز اختیار مداخله نیست. پس مادریاده حریت روحانیه پنده فرمانبردار اولیاء دین بوده از نعمت آزادی محرومیم. و حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتوی از دست ما گرفته درین حیات دنیویه بالمره مارا محاکوم فرمایشات خودشان کرده بطبق مشتهیات نقوس —>

ما را از دست ترکمانان مستخلص میسازند ؟ نه. آنان به اطفال ذکور و انانه ما مربی هستند؟ نه. آنان برای ما شفاخانه ها بنادرده اند؟ نه. آنان بجهت ما مدرسه ها گشاده اند؟ نه. آنان به تجارت و کسب مارونق میدهند؟ نه. بواسطه آنان ما در ممالک خارجه احترام میبایم؟ نه. بحسب آنان ما از فقر نجات یافته ایم؟ نه. پس وجود آنان به چه چیز لازم است؟ وجود آنان بزاین لازم است که هر چه ما تحصیل بکنیم و هر چه ما کم و بیش از طلا و نقره در ملک خودمان از زیر زمین پیدا نمائیم از دست ما بکنند و بتقادی نفس خودشان به خود رائی و بخلاف قانون انواع مصیبت ها بر سر ما بیاورند و خودشان نیز در نوبت خودشان گرفتار بلا بشوند یعنی یا از طرف دیسپوت مغضوب شده از وجود دنی خودشان دنیا را پاک کنند و هیچ آثار خیر از ایشان باقی نماند یا اینکه از شرب مدام و سایر فسق و فجور با مراض شدیده مبتلا شده در گذرند. حکایت یکی از این شاهزادگان با صدریزدی در کل ایران مشهور است [شاهزاده مذکور بازن صدریزدی که از شاهزاده خانم های سلسله قاجاریه و بسیار جوان و صاحبہ جمال دلفریب بود علاوه محبت داشته عشق بازی میورزید. روزی صدریزدی را بیهانه ضیافت بخانه خود دعوت کرده او را خفه ساخت . بعد از آن زن ش را بحیله نکاح خود درآورد. اینگونه جرم فاحش بی جزا در گذشت بعلت اینکه قاتل ظالم خود را در نظر اولیاء دولت از تقصیر مبرتا نموده .

چرا از هرجا در توی تابوت‌ها به‌اسبان و خران و قاطران بارکرده به‌کربلا
یا نجف نقل مینمایی والکاً و منازل و طرق را از بوی این جیوه‌های
گندیده‌مردار می‌سازی و مسافران آشنا و بیگانه را که از راه تردّد دارند
متنفر می‌کنی. بیچاره لیبرال، بیچاره پنزور، چه کند وقتی که بارباب
خیالات صائبه و صاحبان عقول سلیمه این ظالمان یعنی علماء راه تکلم
نمیدهند و قوت علماء از جهت امور اخرویه یعنی فنا تیزم بمرتبه‌ای است
که ایشان هرگز خودشان را محکوم حکم سلاطین نمی‌شمارند بلکه
بخلاف ذلك خودشان را نایب امام غایب و صاحب الزمان میدانند و هریک
از ایشان در هر دیار خود را مستقل و فرید عصر حساب کرده و انسنا اجتهداد
بخودداده‌همین در فکر از دیار مریدان و مقلدان خود می‌باشد حتی از جهت امور
اخرویه علماء را بر سلاطین نیز تفوق هست و در این ماده سلاطین نیز تابع
ایشانند و بجهت شکستن غرور سلاطین ایشان پادشاهان را صراحتاً کلب
آستان امام خطاب می‌کنند چنان‌که شیخ بهائی در یکی از تصنیفات خود
شاه عباس را کلب آستان علی بن ایطالب نامیده است و در عهد شاه سلطان -
حسین سکهٔ دنانیر^۳ مضروبهٔ خراسان کلب آستان رضا حسین است سلاطین
هم طوعاً یا کرهاً با این امر رضا داده‌اند و از مآل چنین خفت‌هرگز اندیشه

- ۱ - زمین و ناحیه.
-
- ۲ - مردار.
- ۳ - دینارها.

رذالت متحمل نمی‌کشتی، طالب علم شده فراموشخانه‌ها کشادی، مجتمع‌ها
بننا نمینمودی، وسائل اتفاق را دریافت می‌کردی. تو در عدد و استطاعت
بمراتب از دیسپوتوت زیادتری، برای تو فقط یکدلی و یکجهتی لازم است
اگر این حالت یعنی اتفاق بتو میسر می‌شد برای خود فکری می‌کردی و
خود را از قیود عقاید پوچ و از ظلم دیسپوتوت نجات میدادی. چه‌فایده‌این
حالت برای تو میسر نمی‌شود مگر با علم و علم حاصل نمی‌گردد مگر با
پروقره و پروقره صورت نمی‌بندد مگر بالیبرال بودن و لیبرال بودن نمی‌شود
مگر بارستن از قید عقاید. چه‌فایده مذهب تو و عقاید تو به لیبرال بودن تو
مانع است. آیا در صفحه‌ای از صفحات ایران از ترس علمای شارلاتان و از
واهمه عوام میتوانی دهن باز کرده بگوئی ای بیچاره خلق تعزیه میداری
به‌صورت، شاخصی و اخSSI میز نی به‌صورت، به سرویسه می‌کویی به‌ر
صورت بدتن و اندام خود چرا کارد و خنجر فرو می‌کنی و مرده‌های خود را

→ خودشان ما را بارکش انواع و اقسام تجمیلات و تکایفات شaque نموده‌اند. درین
ماده هم ماعبدذلیل و بندگان بی اختیار ظالمان بوده از نعمت آزادی بی بهره‌ایم.
این دو ماده مذکوره اصول حریت کامله شمرده می‌شوند و هریک از این اصول
فروعات متعدد دارد که در کتب مبسوطهٔ فرنگستانیان مشروحست و مساوات
عبارت از وجود این دو ماده است. طوایف مشرق زمین بواسطهٔ ظهور دین
عربها و بواسطهٔ تسلط ایشان در آسیا حریت کامله را بیکبارگی گم کرده‌اند
و از لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتاً محرومند و بر فهم این حرمان
عاجزند. بیان فرانسه حریت روحانیه را لیبرته‌موروال هی گویند و حریت
جسمانیه رالیبرته فیزیق هی نامند.

اعظم قبایح است. چه فایده امرای ایران بلکه کل اهل ایزان حتی خود دیسپوت به تحریص هیچیک از علوم راغب نیستند. سلاطین دیسپوت نه خودشان علم اداره و پولیتیک را تحصیل میکنندونه بعوارث خودشان در آن علوم تربیت میدهند و چنین خیال میکنند که علم اداره و پولیتیکه اصلاً بعمل سلطنت لزوم ندارد و اگر لزوم هم داشته باشد ایشان و وزرای ایشان این علوم را از جدفرنگی هم بهتر میدانند. ای جلال الدوّله تو میدانی که تحصیل علم اداره و پولیتیکه در این ممکن نیست ولازم است که به فرنگستان سفر نموده در آنجا تحصیل کرد. آیا این ممکنست. چگونه سفر میتوان کرد و چگونه با کفار ملاقات و معاشرت میتوان نمود. آیا علمای فاناتیک و شارلاتان با این امر راضی میشوند. آیا این عقاید پوج با این عمل فتوی میدهد. کل اهل ایران چنین ظن میکنند که در عالم دناتراز ایشان هیچ طایفه‌ای نیست بجهت اینکه از علم آخرت گویا ایشان بهره ورهستند و جز علم آخرت علوم دیگر بیفایده و عبیث است. مکرر از اهل تبریز میشنوم که میکویند فرنگیها واقعاً در علوم صوریه یعنی دینیه ترقی کلی کرده‌اند چه فایده در علوم معنویه یعنی دینیه در غفلت و ظلمت هیباشتند. سبب اینگونه اشتباهات بیچارگان ظالم ملا و واعظ است.

دیروز در مسجدجامع در مجلس وعظ آخوند ملا صادق نشسته بودم. کاش توهم حاضر بودی و بشنیدی که چه پرپوچات بدتر از افساههای الف لیله تقریز میکرد. بیچاره هردم پرپوچاتی را که تقریرات او میبود علم فرض

نکرده‌اند و نفهمیده‌اند کسیکه نسیت به امام درجه کلبیت داشته باشد نسبت به نایب امام درجه آفائی که نمیتواند داشت. در واقع هم نایب امام چگونه خود را تابع و محاکوم کلب امام بداند. آیا اینگونه محاکومیت و تبعیت مناسبت و صورت دارد و علماً تفضلًا از اینکه سلاطین را کلب امام شمرده‌اند بخود ایشان نیز لقب ظالم و بعاملان ایشان لقب ظلمه داده‌اند سلاطین نیز با این امر بی‌اعتنای واز میان افگشتن آن ناظر میباشند و چاره دیگر هم ندارند زیرا هادام که عقاید دینیه در خیال ملت راسخ و ثابت است رفع این اسناد از قوه سلاطین خارج است. از طرف دیگر طرز سیاست متداوله بجهت نظام مملکت هر عاقل را غریق بحر تحریر میکند. رسم سیاست که در میان طوایف وحشی و بربری معمول است آن در ایران مشاهده میشود. می‌بینی آدم دونیمه‌شده از دروازه‌های شهر آذربایجان گشته است؛ میشنوی که امر و ز پنج دست مقطوع گشته، پنج چشم کنده، پنج گوش و دماغ بریده شده است. نقل میکنند که در تهران در قته بایان بجهت سیاست مقصرين انواع و اقسام طرزها اختراع کرده بودند که از شنیدن آن آدم متغير میشود. با وجودیکه آن در ممالک سیویلزه شده اینگونه سیاست‌ها بالمرء موقوف است و طوایفی که اجرا کننده این نوع سیاست باشد در زمرة بر بریان بل از گروه حیوانات وحشی حساب میشوند. برای نظم ولایت و سایل دیگر هست. اگر امرای ایران از علم و قانون اداره و پولیتیک خبردار میبودند میدانستند که بواسطه قتل نفوس و قطع اعضا مملکت را منظم داشتن از

کرده خود رادر بصیرت گمان می‌کند و اهل فرنگستان رادر ظلمت می‌شمارد.
قسم بخدا که طفل دوازده ساله فرنگی باینگونه پرپوچات باور نمی‌کند.
مجلس وعظ را در مکتب دوم خود وصف خواهم کرد. حالا خسته شده‌ام،
خداحافظ. از حاجی قفتح اللہ رشتی بـشـما^۱ یـكـبـتـه تـبـاـکـوـی شـیـراـز فـرـسـتـادـم
از وصول آن مرآ مخبر کنید.

مکتوب دوم کمال الدوـلـه.

باز از تبریز در ماه رمضان در سال ۱۲۸۰

ای روح عزیزم من جلال الدوـلـه، درین مکتوب مجلس وعظ آخوند
ملا صادق را بتوصیف می‌کنم که حیرت کنی و موهای بدن در فشن آسا
بایستد. اما از این مطالب مرقومه من چه حاصل که انتشار آنها ممکن
نیست. اهل ایران غالباً بیسوادند بلکه از عدم توجه واهتمام دیسپوت و
از بی‌انصافی علماء و از قصور حروف زمان بربریت^۱ یکی از هزار ایشان
بخوانند قادر نیست. برفرض ده پانزده نفر مطالب مرا خوانند و فهمیدند
آیا بدینوسیله مراد حاصل می‌شود.
سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل
علاجی بکن کفر دلم خون نیاید

۱- منظور از «حروف زمان بربریت» همین خط امروزی ماست.

کمال الدوـلـه

۱- یعنی «برای شما». طرزیان ترکی است. موارد مشابه دیگری نیز
در متن وجود دارد که اشاره به آنها صرفنظر می‌شود.

حکیمانه هزاران سال خواهد گذشت و اهل ایران از خواب غفلت بیدار نخواهد شد. آزادن سخن دیسپوت خورندشود که اهل ایران در غفلت خواهد ماند او هم در میان این گروه عوام و گوسفندوار سلطنتی بیزوال خواهد کرد! چنین نیست. بتاریخ گذشتگان نظر اندازد و بینند که کدامیک از سلسله های دیسپوت در سلطنت ایران دوام داشته است. مادام که اعتقادات پوج در خیال مردم جاگیر است یا یک باب^۱ زیر ک ظهر میکند یا یک صاحب مذهب هوشیار پیدا میشود و این ملت بی علم را به جن و شیطان و فرشته و معجزه و کرامت و کل خوارق عادت باور کننده را در یک ساعت بخود میگردد و دیسپوت را از میان بر میدارد. بایانی که به پادشاه طب‌آنچه خالی کردد^۲ آیا از کجا معلوم است که دوباره به چنین عمل قبیح اقدام نکنند. پس دوام سلطنت و بقای سلسله موقوف است بعلم و آزاد شدن ملت از عقاید پوج. و بعد از این شرایط پادشاه باید فراموشانه ها بگشاید و مجمع ها بر پایماید، با ملت متفق و یکدل و یکجهت باشد، ملک را تنها از خود نداد و خود را وکیل ملت حساب نماید و با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب

۱- ۱۲۶-۱۲۳۶. ه.ش. ق. (۱۱۹۹ تا ۱۲۲۹)

۲- اشاره است به واقعه روز ۲۸ شوال ۱۲۶۸ که بایان بطری ناصر الدین شاه تبراند اختند ولی، تیر بخطارفت و پس از این حادثه گروهی از بایان دستگیر و اعدام شدند.

علاجي بکن که اهل ایران بخواندن قادر بشوند و چاره ای بنما که در الفبای زمان بر بریت حروف با اعراب متصل نوشته شود و نقاط کلاً ساقط گردند حروف با اشکال مخصوصه بی واسطه نقاط از هم تشخیص بیابد [و در ترکیب کلمات حروف متصله مبدل به حروف منفصله گردند و خط از طرف دست چپ بطرف دست راست مانند خطوط اوروپائیان نوشته شود] تا اینکه هر کس در مدت قلیل با اهتمام جزئی اگرچه بی استطاعت هم باشد بخواندن و نوشتن زبان خود قادر گردد والا هزار هزار سال خواهد گذشت و این مراد حاصل نخواهد شد. دولت ایران قدرت و قوت و عظمت قدیمه خود را محال است دوباره بdest آورد مگر بریت ملت، تریت ملت بسهولت میسر نخواهد شد مگر با کسب سواد، کسب سواد برای عموم ناس حاصل نمیتواند بشود مگر با تغییر و اصلاح خط حاضر، تغییر و اصلاح خط مقدور نمیگردد مگر با تدایر مؤثر آن حکیمانه و هرور زمان که کمتر از پانزده سال نباشد. دیگر از وسائل تحصیل این مردم رفع تعصّب از حالت دولت است که بواسطه علماء و روحانیان میسر تواند شد بشرطی که دولت سابق بین منظور شروع بریت علماء و روحانیان بکند و ایشان را بفهم منافع اتحاد و درگذخسارات مغایرت در میان ملتین قایل سازد و در مساعدة با نجام منظور خود حاضر دارد بعد از آن بکار اقدام نماید زیرا که بدون این نوع تدبیر مقدم برق درخشندۀ افتخاری باین کار جسارت نمود اما سلطنت و سرخود را در این سودا برباد داد. خلاصه بی تدبیر

را که عیال او هستند فراشان با چوب و چوماق دور میکنند و اگر کسی اندک اهمال نماید سرو دستش را خرد مینما یندا کراین پادشاه پدر ملت است و ملت اولاد او پس این پدر نسبت به اولاد خود چقدر نامه ربان باید باشد که آنها را با ضرب چوب و چوماق از کنار خود دور میکند، اگر دور و کنار کردن مردم بجهت اینست که اشرار قصد وجود پادشاه نکنند پس چرا پادشاهان فرنگ را مکرر گلوه اند اخته هدف تیر بلا کرده اند باز توکل و جرأت خودشان را باخته همیشه یکده تنها بسیر بیرون می آیند منتها مستحفظین از دور داشته بهیچوجه با مردم کاری ندارند.

چو پرده دار بشمشیر میزند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند یعنی اخلاص و ارادت از کسی امید نمیتوان داشت. خلاصه ای جلال الدوله، اساس سلطنت از روی قوانین باید وضع بشود. در این صورت فقط سلطنت دوام پیدا میکند و ملت به عدم زوال ملک پادشاه جان نثار میشود.

اسم آخوند ملا صادق را دیده خودش را در پیش نظر مجسم کن و به تقریرات او مستمع باش. هنگام نماز ظهر با چند نفر از رفقا داخل مسجد جامع شدیم. مسجد از هر صنف مردم مملو بود. در یک طرف تجّار و در جانب دیگر سایر کسبه و در طرفی نجبا نشسته بودند، طایفه انان نیز در محلی قرار گرفته بود، بنن هم با رفقاء خود در گوشه‌ای نشتم. آخوند

سازد و باقتضای قوانین رفتار نماید و خود را بهیچ امری قادر نباشد یعنی به مسلک پروقره بیفتاده بدانه سیلویزه قدم گذارد تا اینکه بوسیله این اسباب مملکتش تازمان تحصیل قدرت کامله ساقه خود بجهت امین بودن از تعرض پاره‌ای سلطنت‌های حریص و پرور به حوزه‌ضمانت دول قادره فرنگستان مستحق و سزاوار باشد و مردم اورا برگزیده دانسته محبو بش بدارند و بحق او کسی را شریک ندانند و نگذارند که کسی به سلسله اومدی بشود و وجود اورا باعث امن و آسایش و موجب عدل و سعادت بدانند و پارتیوت بشوند یعنی با اسم پادشاه در حب وطن مال و جان خودشان را مضايقه نکنند تا اینکه بروش زمان حال از راه ترس با او اظهار اطاعت بکنند. اطاعتی که بسبب خوف و خشیت باشد دوام و ثبات نخواهد داشت. بالآخر از نادر دیپوتو و قهار نمیتوان شد و بالآخر از اطاعتی که باو مینمودند تصور نمیتوان کرد عاقبت به عالمیان معلوم است که نتیجه‌اش چه شد. بنیان اطاعت در صورتی محکم میشود که ناشی از محبت و ارادت باشد. برفرض که در این حال اهل ایران پادشاه اظهار اطاعت میکنند آیا از اهل ایران هیچ‌کسی هست که نسبت به پادشاه محبت داشته و خواهان دوام سلطنت و بقای سلسله او باشد. سبیش اینست که پادشاه بخطاطر منافع ملت سلطنت نمیکند، فقط بجهت اغراض نفسانیه خود سلطنت میکند و ملت را بواسطه تربیتش و اهتمام در حسن حال و حسن اوضاعش بخود مرید نمی‌سازد و او را از خود دور نمی‌ندازد چنانکه در طهران مسافران مکرر دیده‌اند وقت بیرون آمدن پادشاه مردم

هفتادهزار حجره و در هر حجره هفتادهزار افعی سیاه و در شکم هرافعی هفتادهزار سبوی زهردار. شدت گرمی آتش جهنم هفتاد درجه از آتش این دنیا زیاده تر است. علاوه بر اینها در جهنم چهل زاویه هست و در هر زاویه چهل افعی هست و در شکم هرافعی سیصدوسی عقرب هست و در نیش هر عقرب سیصدوسی سبوی زهردار هست. در جهنم چاهی است که هنگام باز کردن سر آن جهنم شعلهور می شود و یك کوهی است از مس که نام آن صعود است و نبری هست از مس گداخته که در دور همان کوه جاری است. گرمی و کثافت و تعفن آن کوه بمرتبه ای است که اهل جهنم همیشه از زحمت آن فریاد می کشد و اهل جهنم را از مس گداخته پیراهن ها و جبهه ها هست و از آتش زنجیرها هست. در پای هر یک از اهل جهنم نعل های آشنین می باشد که از شدت حرارت آنها مغزا یشان در کله می چوشد. خلاصه انواع اقسام عذابها مقرر است که باوصف کردن فهم آنها ممکن نیست. خازن جهنم ملکی است مالک نام که هیچ نیخدند و همیشه خشمند است. گناهکاران متصل در جهنم معذب بوده و همیشه فریاد می کشند که ای مالک به حالت ما ترحم کن. مالک ظرفی از آتش پراخون و ریم آورده پیش روی آنها می گیرد. از حرارت آن پوست و گوشت صورتشان میریزد. اهل جهنم را که در روی سنگ های گرم نگاه میدارند مغز در سر ایشان مانند آب در میان دیگر بجوش می آید، پوست و گوشت و رگها و استخوان های گناهکاران تمام سوخته میریزد. خدا باز اعضای ایشان را می آفریند و

ملا صادق از نماز فارغ شده ببالای منبر صعود کرده اول خطبه ای در زبان عربی ادا کرد. میتوان گفت که معنی آنرا از اهل مجلس احمدی نفهمید. واقعاً پا کیزه خواندو از اینکه حروفات عربی را از مخارج خود ادامه نمود معلوم می شد که در قواعد تجوید و قوف کامل داشته است حیف که خطبه اش در خاطرم نماند. بعد ابتدا کرد. آخوند ملا صادق:

امروز احوال جهنم را بہشما وصف خواهیم کرد که از غفلت بیدار بشویم و باین مرتبه بدینیا آلسوده بباشید. آخوند ملام محمد باقر مجلسی رحیمه اللہ در کتاب حق القین بموجب احادیث صحیحه نوشته است اولاً باید معتقد بشویم که صراط حق است و آن جهش^۱ جهنم است و جمیع خلائق در روز محشر از روی آن عبور خواهند کرد، آنرا پل صراط تعییر می کنند. از موبایلیکتر و از مشیر برند تر و از آتش گمرت است. آنان که مؤمن خالصند مانند برق آسانی از روی آن می گذرند و آنانی که گناهکارند بالای آن می لرزند، باشان لغزیده به جهنم می افتدند. جهنم را هفت طبقه می باشد: اول جهنم، دوم سعیر، سیم سقر، چهارم جحیم، پنجم لظی، ششم حُطمه، هفتم هاویه است. شراب جهنم حمیم گرم و قطران و طعامش زَقْوَم است. حمیم گرم عبارت از چرک و ریم است. این حمیم گرم چنان چیزی است که اگر قطره ای از آن به آب دنیا مخلوط شود از تعفن آن تمامی اهل دنیا هلاک می گردد. در جهنم دره ای است که در میان آن هفتاد هزار خانه هست و در میان هر خانه

تَكَبْ إِلَّمْ دَارِإِنْ يَارِبِهِ بَأَرْبَعَ لَهُ دَرِيَارِبِيِّ لِهِنْ دَرِوَانَ أَمَه

شما پیغمبر نذیر یعنی ترساننده، حال بکشید این عذاب را که رحم بشما نیست .

آخوند ملاصادق اوصاف جهنم را زیادتر تقریر کرد، واقعاً مرحوم آخوند ملامحمد باقر مجلسی انسایت ظاهر کرده در خصوص جهنم شرح کشافی نوشته بوده است اما هر اتوانا بنوشن همه آنها نیست، بهمین قدر اکتفا کردم، هشتی نمونه خروار است. ای جلال الدوله خیالی مکن که اهل جهنم کیست [ایشان ابنای اشرف مخلوقاتند که عبارت از بشراست.] با توچنان تکلم خواهم کرد که نصفش مبنی به بر اهین عقلیه و نصف دیگر ش مبنی با صطلات حاتمیه و ادله شرعیه بوده باشد. بر اهینی را که صرف از عقل ناشی باشد بعد خواهی شنید حالا گوش کن. یک اصل اصول دین عدالت است یعنی آنکسی که مسلمان است باید خالق را عادل بداند. خالق مرآ آفریده است.

ای جلال الدوله اقوال بی معنی بعضی از علمای متاخرین را کنار بگذار که گویا قابلیت من شقاوت را تقاضا کرده است یا اینکه من خودم در بدبو خلقت تکلیف را رد کرده ام و خودم سبب سزاوار شدن با آتش دوزخ کشته ام، بجهت آنکه در بدبو خلقت هنگام تکلیف کردن بمن اگر بهشت و جهنم را به پیش چشم من کشیده تکلیف کرده ام و من رد کرده ام آنوقت باید که من دیوانه بشوم^۱. از دیوانه باز خواست کردن بر عاقل چه شایستگی

۱- یعنی باشم :

باز آتش ابتدا میکند به تأثیر کردن و از آتش جهنم شراره ها برخاسته میشود هر یک به بزرگی شتر و هر کس را که میان آن شراره ها میاندازند اورا خرد خرد کرده مانند سرمه سائیده میکند باز حق تعالی او را بصورت اولی میآورد. طعام گذاهکاران همیشه زقوم است و همیشه به سرایشان با گرزهای آهنین میکوبند و ملائکه غلاظ و شداد ایشان را بشکنجه میکشند وایشان را با زنجیرها بسته منکوباً از روی آتش میکشند. ایشان التماس میکنند قبول نمیشود و هر گز عذاب ایشان تخفیف نمیابد و هر گز بحال ایشان ترحم نمیباشد.

جهنم را نوزده خازن هست که چشم ایشان مانند برق میدرخشد. اهل جهنم فریاد میکشند که ای خازنان یک روز مارا از عذاب نجات دهید میگویند که آیا بشما پیغمبران مبعوث نشده‌ند؟ جواب میدهند که بله آمدند ما ایشان را تکذیب کردیم. خازنان میگویند پس استغاثه شما فایده‌ای بشما نمیبخشد، مُحَلَّد^۱ در آتش خواهد هاد، از نجات نامید شوید. مرگ برای اهل جهنم رونمیدهد که یکدفعه بمیرند و از عذاب خلاص بشوند. طول یک روز جهنم با هزار سال این دنیا برابر است. اهل جهنم فریاد و ناله واستغاثه میکنند که پروردگارا مارا از جهنم بیرون آر تا که عمل شایسته بکنیم خطاب میرسد که آیا در دنیا بشما عمر نداده بودم که متذکر بشوید و عاقبت خود را تفکر کنید و آیا نفرستادم بسوی

۱- جاودان، همیشه .

کرده بود که باینگونه عقوبت مرا گرفتار سازد و در جهنم تن و اندام
پوسيده و ریخته واستخوانهايم کوفته ومثل سره سائیده بشود باز از گريبان
من دست برندارد وازنو بمن گوشت و استخوان داده ابتدا به عذاب کردن
نماید الى زمان نامتناهى. آيا لذت صدساله دنيا به عذاب يکروزه جهنم
برابر میتواند شد زيرا که يك روز جهنم با هزار سال دنيا مساوي است. با
وجود يکه اين خالق را باید تو آرَحَمُ الرّاحِمِينَ و معدن کرم و منبع رحمت
بداني خالقی که صاحب اين چنین جهنم است، خالقی که چنین منتقم
است از مير غضب و جlad و قصاب و هر قسم ظلام بدرست. اگر خالق بامن
اینگونه رفتار ميپايست کرد چرا مرا آفرید. من کي ازو حيات خواستم.
اگر عاقبت من چنین باشد زهرمار بشود حيات صدساله دنيوي او اگر چه
متصل با نعمت و سرورهم بگذرد. اگر جهنم راست است خالق رحيم و عادل
در نظرها يك وجود نامحبوب، يك وجود مکروه و ظالم مشاهده ميشود و
اگر دروغ است پس اى واعظان و اى عالمان و اى شارلاتانان چرا ييچاره
عوام را از نعمات پروردگار عالم محروم ميسازيد، چرا عيش او را تلغی
میکنيد، چرا از ترس جهنم او را نمیگذراريid که با سایر ملل ملاقات کرده
علوم و صنایع ياد بگيرد. دنيا محل اقتباس است، شما بواسطه اين پرپوچات
نمیگذرید که ييچاره عوام از نعمات الهی برخوردار شود: نعمه پردازی
مکن حرام است، به نعمات گوش مده حرام است، نعمات ياد مکير حرام است،
تياتر يعني تماشاخانه مساز حرام است، به تياتر مرو حرام است، رقص مکن

دارد، و اگر بهشت وجهنم را بمن نشان نداده تکليف کرده اند پس مکلف
باید در دنیا نيز ذحمت کشیده براي من بشير و نذری نفرستد زيرا که من
در بدو خلقت بدون بشارت و نذری^۱ یکدفعه تکليف را رد کرده ام. در دنیا
 بشير و نذر فرستادن حاصلی ندارد و قبول کنندگان تکليف را هم بشير و
 نذر فرستادن هیچ لزومی ندارد بجهت آنکه ايشان بی آن هم تکليف را
 قبول کرده اند.

خلاصه اى جلال الدوله اگر درست تعقل بكنی اينچنین عقیده
جفنيگ در هیچ ملت یافت نميشود. بهر صورت، خالق مرا آفریده است
برفرض در دنیا بمن صد سال عمر داده است. بهمه کس معلوم است که اين
صدسال به چه قرار میگذرد. هر قدر صاحب دولت و هر قدر صاحب مکنت
هم بشوم باز از آلام و اسقام و هموم و غموم^۲ آزاد نخواهم بود. برفرض که
در این صد سال هر روز من به قتل نفس مرتكب شده ام و هر روز به خالق بشر
يک قرار داده ام و علاوه بر اينها با تواضع و اقسام معاصي اقدام کرده ام و مرده ام
اقتضاي عدالت اينست که خالق عادل مرا در ازاي جرم من مستحق عقوبت
نماید. من راضی هستم که در عوض صد سال خالق صاحب عدالت مرا صد
سال بلکه دویست سال بلکه سیصد سال بلکه چهارصد سال بلکه پانصد سال
بلکه هزار سال بسو زاند زیاده براين خالق باقتضاي عدالت به سوزاندن من
آيا حق دارد؟ خالق در حيات دنيوي من چه نعمت های وافره بمن کرامت

-
- ۱- ترس، در اصول «نذری» بود.
 - ۲- رنج ها و بیماری ها و اندوه ها و غمها.

قمار را منع کنید زیرا آن عادتی است که در دنیا عمر انسان را بیمصرف ولذت او را چون زهرمار می‌سازد بلکه هر ضری است بی علاج. بعض اشخاص کوتاه نظر اعتقاد می‌کنند که خوف جهنم باعث عدم صدور جرایم است + . آیا کدام مسلمان است که فقط از بیم جهنم هال مردم را واقعی که بدستش افتاد نخورد و هنگامی که بچه بی‌ردیش دوچار شگردد دست باورزند و به دختر و زن مردم در حین فرصت متعرض نشود؟ جمیع دزدان و راهزنان و قاتلان از عوام‌الناس و از معتقدان جهنم بظهور میرسند. هیچ از عرف‌آزاد و راهزن و قاتل دیده‌ای ؟ کسانی که در افرایقیه از جنس بشر اطفال خرد- سال ذکور را گرفته از عین قسالت قلب خواجه کرده در ممالک اسلامیه مانند حیوانات می‌فروشند و کسانی که ایشان را می‌ستانند همه‌هاز معتقدان جهنم هستند] حتی نقل می‌کنند، **الْعَهْدُ عَلَى الرَّاوِي**، که در یکی از قصبات‌حوالی

+ [قید: در قرآن مذکور است که خداوند عالم روز حشر به الْبَيْجَا و زاری عبد مذنب خود ترحم نکرده به ملائکه غضب می‌فرماید **خُذُوهُ فَغَلُوْهُ ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلَوْهُ**. لهذا جمیع مسلمانان که به میعاد اعتقاد دارند هنگام کنگو فیما یعنی خودشان در خصوص تربیت اطفال ییکدیگر چنین بیگویند اطفال را در خوف و سخط حضرت باری تربیت بایداد بقصور اینکه حضرت باری گویا وجودی است دیوسپیرت و غضبناک و مستقم و بیرحم و گویا اطفال که در خوف و سخط او تربیت یافته شوند در بزرگی از سخط او احتراز کرده از صلحاء و از معصومان توانند شد ولیکن اطفالی که بین نوع تربیت می‌باشد در بزرگی کودن بحضور و علاوه بر آن اکثر اوقات خط‌کار می‌شوند] .

۱- اور ابگیرید و بزنجیر بیندید و به دوزخش اندازید. (سوره الحاقة، آیه ۳۰)

مکروه است، بدرقص تماشا مکن مکروه است، سازمان حرام است، به‌ساز سماع مکن حرام است، شترنج مجاز حرام است، نرد مجاز حرام است، [تصویر مکش حرام است، تصویر مجسم در خانه نگاه مدار حرام است] . اگر چه این چیزها در نظر ظاهرآ عمل سبک مینماید اما خبر ندارید که اگر در حد اعتدال باشد به ذهن جلامیده و جوهر عقل را زیاد می‌کند چونکه طبیعت انسان مجبول^۱ است با حزن و فرح و هرجنبه را قوایی هست که اگر آن قواها کار نکنند کند می‌شوند چنانکه دست را اگر یکسال حرکت ندهی خشک می‌شود . پس ، از وسائل فرح و سرور کناره جوشدن حواس را معطل و عقل را مکدر می‌کند و اگر بعد اعتدال نباشد یعنی در استعمال کردن قوای فرح و سرور افراط بشود قواها به تحلیل می‌روند. شما باید از علم طبیعت مطلع بشوید تا حقیقت این اشاره را فهم توانید کرد . اگر حرمان این لذاید در دنیا موجب ترقیات می‌شد زاهد بایستی اعقل ناس باشد و حال آنکه کودن ناس و ابلدزمانه است. فقط شریب مسکرات را منع کنید که فی الواقع حرمت مسکرات در اسلام قانون بی‌نظیر است زیرا که بدن از مسکرات در صورت تجاوز از حد اعتدال بی‌شببه به امراض مختلفه مبتلا می‌شود و در آخر بالکلیه اضمحلال می‌یابد + . فقط

۱- سرشته است، آفریده شده است .

+ قید: عروس بس خوشی ای دختر رز و لی گه که سزاوار طلاقی

است و از آن ضجر می‌باشد. همچنین در خصوص سایر جرایم نیز خود طبیعت رهنمایت پس هر قدری که بواسطه علم به جوهر عقل انسان صیقل داده شود هم به تقویت علم و هم به امداد طبیعت همان قدر خود را از معاصی کنار می‌گیرد معهد اقانون سیاست نیز باید در نظر باشد اما نه آن قانون سیاست که در ضمنش قتل نفوس و قطع اعضا باشد بلکه آن نوع قانون سیاست که در دول منظم معمول می‌گردد والا اعتقادات پوج و بیم جهنم و امید بهشت هرگز بصور جرایم مانع نمی‌تواند شد و جهنم و بهشت را پیا کدامی سبب داشتن ظن بخطا است. بلی ظاهراً بعض اشخاص چنین خیال می‌کنند که فی الواقع از بیم جهنم و بهشت پرهیز کار شده است اما در اشتباه است هر چند به خود او چنین ظاهر می‌شود و بیم جهنم و امید بهشت در ظاهر اگر چه فی الجمله مدخلیتی دارد ولی در باطن سببهای باریک دیگر نیز مُقوی این حالت است که خود شخص آنها را در ک نمی‌تواند کرد از قبیل اغراضی نفسانیه مانند محترم شدن در نظر علماء عزت و اعتبار یافتن از عوام و امثال آنها.

ای علماء، دیگر هم می‌گوئید که تشریح اموات ممکن است خرام است بسباب اینکه اگر اعضا می‌تقطع بشود با اعضا ناقصه به حشر می‌اید. بگذار می‌تاب اعضا ناقصه به حشر آید چه امر بسیار عمد است؟ اما بواسطه تشریح اور علم طب تبعات کثیره بعمل خواهد آمد و برای مردم فواید غیر مخصوصه عاید خواهد شد. آن در اور و پاعلام طب تغییر یافته بواسطه تشریح و برآهین قاطعه مشخص کرده اند که مجلس مرض در نسایج

۱- نسخهای.

مکه مسکنه برده فروشان هر یختخانه مخصوص برای این اطفال مخصوصه میدارند بادلاکان و جراحان مخصوص که در آنجا صد - صد آلت تناسل ایشان را دلاکان قطع می‌کنند. بعد از آن جراحان با هتمام تمام مشغول معالجه ایشان می‌شوند، که ثلث ایشان تاب این نوع بی‌رحمی را نیاورده به هلاکت میرسند و عوض قیمت هلاکشده‌گان از گرانی قیمت بازما بدل کان سه باره چهار باره زیادتر بوصول میرسد] و سبب بد بختی این اطفال مخصوصه عقلان هشتريان ایشانند از مسلمانان که در موسیم حج و در سایر مقامها طالب خریدن ایشان می‌باشند. اگر راشترا^۱ نباشد بایان چه فایده‌ای منتظر خواهند کرد که هر تک این نوع عمل شنیع بشوند. پس به عدم صدور جرایم سبب عمده جهنم نیست بلکه خوف سیاست^۲ دنیویه است و سرزنشی آمائی^۳ و اقران و ناموس و غیرت و عقل و علم و هم در طبیعت بشریه یک قوه و خاصیت مُودعه^۴ می‌باشد که انسان را به تشخیص عمل خیر از عمل شر و عمل حسن از عمل سیئه^۵ و به محظوظ بودن از عمل خیر و منضر شدن از عمل شر قابل می‌کند. هنلا یک طفل یتیم بی‌صاحب و مسکن رحم کردن را هر طبیعت می‌فهمد که عمل خیر و حسن است و از آن محظوظ می‌شود و زدن یک طفل یتیم بی‌صاحب و مسکن را هر طبیعت درک می‌کند که عمل شر و سیئه

۱- خرید.

۲- تنبیه، مجازات.

۳- مثل‌ها، شبیه‌ها.

۴- بهودیعت یا به امانت نهاده شده.

۵- بد، زشت.

کمال - بارفاخود را کشیدیم به یک گوشه . آخوند ملاصداق رفت بیالای منبر و بعد از خطبهٔ فصیحه آغاز کرد ، حالا بماند . ای جلال الدوله کتاب الف لیله را که میرزا عبداللطیف طسوچی در نهایت پاکیزگی ووضوح وجودت بزبان فارسی ترجمه کرده است تو مکرر میخوایند و میگفتی تعجب میکنم از مصنف این الف لیله که اینقدر دروغ را از کجا پیدا کرده است حالا من بتومیگویم که تعجب مکن طایفه عرب در باقتن دروغ و ساختن افساهه در میان کلی طوایف دنیا بی نظیرند و اهل ایران هم در باور کردن به دروغ و افسانه بیمثلاند و لَوْ كَانَ الْإِسْلَامُ مُعْلَقاً بِالثُّرَيَّاتِ لَنَأْهُلُ الْفَارِسِ . حالابه وعظ آخوند ملاصداق گوش ده که از کتاب حق اليقين آخوند ملامحمد باقر مجلسی نقل میکرد و بین که بعض عرب خودشان را سفرای امام غائب نامیده برای جمع کردن خمس و نذر چگونه افسانه ها ترتیب داده اند و اهل ایران هم به افسانه های ایشان چگونه باور میکنند و این افسانه ها را برای خودشان عقاید دینیه قرار میدهند . او لازم تواریخ صراحتاً ثانیاً از حالات و روایات خودسfra وهم از حکایات سایر اشخاص ضمناً مفهوم میشود که امام حسن عسکری پرسنداشته است و اگر هم داشته

۱- اگر اسلام از ستاره پروین هم آویزان باشد اهل فارس قطعاً آنرا بدست میآورند .

حدیثی است منسوب به پیغمبر اسلام که بصورت دیگری معروف است : لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مُعْلَقاً بِالثُّرَيَّاتِ لَنَأْهُلُ بِهِ رِجَالَ مِنَ الْفُرْسِ . یعنی اگر علم از ستاره پروین آویخته باشد مردانی از ایران بآن خواهند رسید .

است یعنی رگهای باریک و سفید خالی از خون و بدین جهت در علم طب ترقیات و افره ظاهر شده است اما شما همان قواعد زمان سقراط و بقراط را دست آویز کرده در تشخیص امراض بارائی سفیهانه خود همه جا هی مینویسید آما من سوء مزاج حاره فسیبیه صفراء اما من سوء مزاج فلان فسیبیه سوداء خیر هیچ کدام نیست . شما نمیدانید ، بروید یاد بگیرید و از گریبان این آخلاظ بیگناه دست بردارید و بر ضد آنها به امراض بنای معالجه مگذارید و مردم را مکشید و بلا سبب در فصل بهار مردم را تکلیف بدفصد مکنید و جوهر حیات را بدون جهت کم مسازید که در بدن انسان هیچیک از آخلاظ عوض خون نمیتواند شد و تصفیه آن با فصد خطای محض است و برای سرکله از پوست تجویز منمایید بجهت آنکه خون دائمادر بدن گردش و دوران دارد و تقاضای خون همیشه در بدن میل کردن بطرف گرم و رم کردن از طرف سرداست بواسطه کله از پوست سردایم‌گرم میشود و خون را بسوی خود زیاده جلب میکند و بدین جهت انواع امراض پیدا میشود مانند برد چشم و امثال آن ، حالا موقع بسط دادن به این مطلب نیست .

فردای آنروز باز با تفاصی رفقا جهت استماع وعظ آخوند ملاصداق به مسجد رفت . مسجد مثل دیروز با جمعیت هالامال بود - باید بدانی که مرا نه رفقا میشناسند که کیستم نه کس دیگر ، گویا سیاحی هستم اسم آقا

۱- امادر مورد بدی مزاج گرم بیش صفر است ، اما در مورد بدی مزاج سرد بیش بلفم است امادر مورد مزاج تند بیش خون است امادر مورد بدی مزاج فلان بیش سودا است .

۲- رگ زدن ، حجاجت .

دیگران، و بعد از ولادتش تاوفات امام حسن عسکری جماعت زیاد بخدمت آنحضرت مشرف شده بودند. امام حسن عسکری به احمد بن اسحاق فرمود پروردگار عالم ازروزی که آدم را خلق کرده است تا این زمان دنیا را از حجت خالی نگذاشته است و تاقیامت نیز خالی نخواهد گذاشت. من سوال کردم که یا ابن رسول الله که خواهد بود آن حجت. برخاسته داخل خانه شدو بیرون آمد، در دوش خود یک طفل مانند ماه چهارده شبه در سن سه سال و کفت ای احمد بعد از من امام و حجت اینست که غایب خواهد بود. عرض کردم که آیا معجزه و علامتی ظاهر می شود که خاطر من مطمئن باشد. پس طفل بتکلم آمده بلغت فصیح عرب گفت که من نبیّ اللہ در دنیا و انتقام کشندۀ از دشمنان او. بعد عرض کردم که یا بن رسول الله غیبت این طفل طول خواهد کشید؟ فرمود بدلی ای احمد، این غیبت طول خواهد یافت تا اینکه تمام خلق از دین روگردان بشوند. ای احمد، این امریست از امور غریبۀ خدا و سریست از اسرار اوغایی است از غایب‌های او. و باز یعقوب منقوس روایت می‌کند که روزی بحضور امام حسن عسکری مشرف شدم در حجره نشسته بود. در طرف راست آن حجره دری بود به دیگر حجره علیحده و بر سر آن دور پرده‌ای آویزان شده بود. پرسیدم که ای سیدِ من امامت بعد از تو با که خواهد بود اشاره کرد که پرده‌آن در را بردار، وقتی که [پرده را] برداشتم طفلی بیرون آمد که پنج و چهار بندی قدّاو بود، تقریباً در سن هشت یا ده بمنظور می‌آمد، گشاده پیشانی، سفید چهره، رخشندۀ چشم،

است یاد رطفولیست وفات کرده است و یا بحتمل بعد از رحلت امام حسن عسکری با مر معتصد خلیفه بقتل رسیده است علی‌ای حالت بعض عیاران و شار لاتان و گرگان در لباس گوسفندان بجهت منفعت پنج روزه خودشان ملت بزرگی را سالهای دراز در عقیده باطله مقید واژ شرافت عقل محروم و درادنی ترین پایه مراتب انسانیت نگاهد استه‌اند. حالا بایئم به وعظ آخوند ملا صادق.

آخوند ملا صادق: بموجب احادیث صریحه خروج مهدی یعنی امام دوازدهم را متواتر روایت کرده‌اند و مهدی ظهور خواهد کرد در دنیا زمانی که از ظلم و جور مملو باشد + و پر خواهد کرد نیارا از عدل و قسط و جمع کثیر ولادت آن حضرت را دیده‌اند و از زمان ولادت تا زمان غیبت کبری او را ملاقات کرده‌اند و شیعه همیشه انتظار ظهور او را می‌کشد. اکثری از مخالفین بخيال تضييع ولادت آن حضرت افتاده بودند لهذا حق تعالی حمل مادر آن حضرت رامستور کرد چنان‌که حمل مادر حضرت موسی را از فرعون مستور داشته بود اما جمع کثیر از ولادت آن حضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون خواهر امام علی النقی و قابل‌ای که در همسایگی بودو

+ [قید: ای جلال الدوله از جدش چه خیر دیدیم که از نیره‌اش نیز امید خیری داشته باشیم. بلی از آمدن جدش کم قته‌ها در دنیا ظهور کرده است و کم خونریزی‌ها بوقوع رسیده است نیره‌اش نیز باید قته‌های خفته را بیدار کند و خونریزی‌ها را بتکمیل برساند.]
۱ - عدل، داد.

این کنیز دختر قیصر پادشاه بوده است . اورا به امام حسن عسکری عقد کرد ، حضرت صاحب از او تولد یافت و اسم آن کنیز نرجس خاتون بود و در او اثر حمل تازمان و لادت حضرت صاحب معلوم نبود بجهت آنکه امام حسن عسکری در زمان وضع حمل نرجس خاتون به عمه خود حکیمه خاتون فرمود که حمل مائمه در شکم نمیباشد ، در پهلو میباشد و ما از رحم مادر تولد نمیبایم بلکه از ران مادر تولد میبایم بسبب اینکه ما نور حق تعالی هستیم از محل چرک و کافت که فرج والده باشد خروج کردن برای ما سزاوار نیست + . روزی احمد بن اسحاق ، سعد بن عبدالله را با خود بحضور امام حسن عسکری برده بود که مسئله‌ای چند از او سؤال نماید . سعد بن

+ [قید : عزیزم من جلال الدوّلہ این زیاده لغو تر است نه که هر قسم افسانه ، زیاده‌تر بی معنی است نه که هر قسم معجزه^۱ ولیکن این را امام یازدهم حسن عسکری حیان کرده بیگوید و صدق این را شهر^۲ اولیای دین در عصر صفویه ، آخوند سلاطین محمد باقر مجلسی ، عارنداشته تصدیق میکند بموجب اخبار متواتره‌ای که از علمای متقدمین باور سیده است در تصنیفات متعدده ایشان ، و اینرا واعظان سلمین شرم تکرده متصل از متابرسا جد به مردم اعلان می‌سازند . بلادتی^۳ که آدم بموجب آن بدین قسم جفنگ باور تواند کرد البته بالاتر از ←

۱- ظاهراً منظور اینست که «این خیلی لغو تر است از هر قسم افسانه و خیلی بی معنی تر است از هر قسم معجزه .»

- ۲- مشهور تر .
- ۳- بلاهت ، نادانی .

سطبر بازو ، در چهره راستش خالی و در سرش کاکلی داشت . آمد در آغوش پدرش نشست . حضرت فرمود که بعد از من امام اینست . پس طفل برخاست . حضرت فرمود ای فرزند^۱ گرامی برو تا وقت معلوم که به تو مقرر است . پس طفل باز داخل همان حجره شد . حضرت فرمود ای یعقوب داخل آن حجره شونگاه کن بین که هست . داخل شدم باین طرف آن طرف گردیده نظر انداختم هیچکس را ندیدم . ایضاً محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان روایت کرده‌اند که یکدفعه در منزل امام حسن عسکری بودیم فرزند خود حضرت صاحب را بمانشان داد و فرمود که اینست خلیفه من بعد از من ، به او اطاعت کنید اما غیر از این روز او را نخواهید دید . محمد بن عثمان که دومین سُقرا است روایت میکند که چون مولای من حضرت صاحب متولد شد امام حسن عسکری پدرم عثمان را طلب نموده فرمود که ده هزار رطل^۲ نان و ده هزار رطل گوشت بیر به بنی هاشم تصدق کن . شیخ محمد بن بابویه و شیخ طوسی بسند^۳ از بشر بن سلیمان برد فروش که اولاد ابوایوب انصاری است روایت کرده‌اند که روزی امام علی - النقی اورا احضار کرده فرمود که تو دوستدار ماهستی برو در فلان جا در روی جسر هنگام آمدن کشته اُسراء ، کنیزی که صاحب فلان صفت باشد از عمر و بن زید برد فروش خریدن . رفتم خریدم . در آخر معلوم شد که

۱- واحد وزن ، پیمانه بزرگ هم هست .

۲- یعنی باسند ، بحکم سند .

به معتقد خلیفه خبر داده بودند که از امام حسن عسکری طفلی باقی مانده است. خلیفه رشیق را با دونفر غلام دیگر فرستاد به سامره و فرمود به خانه امام عسکری داخل بشوید و هر کس را در همان خانه باید سرش را بمن بیاورید.

رشیق روایت میکند که وقتی به خانه حسن عسکری رسیدم در ذهليز خانه غلامی سیاه نشسته بندزیر جامه میباشد. پرسیدم که درین خانه کیست جواب داد که صاحب آن دیگر بهما زیاده ملتفت نشد. مداخل خانه شده در مقابل پرده‌ای دیدم چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد و اندرون آن حجره آبی^۱ بزرگی مانند دریاچه

→ وقتیکه بیچاره حکیمی و صاحب خیالی گاهی ازشدت دلتگی گاهی از بابت شوخی برای تفريح خواندنگان جسارت کرده در تصنیف خود تمثیل خفیفی و یا استهزای جزوی در حق علماء و در حق عقائد باطله بقلم میآورد، مثلاً چنانکه درین قید، آنوقت علماء از هر طرف صدای فریاد و فغان بلند کرده میگویند نگاه کن به کافر نابکار از تل گیاه کشیش چنگهای رویه میخورد چنانکه جانوران درنه درکتاب افسانه به گاو بیچاره گفته‌اند. نگاه کن به زندیق سلعون چگونه گمراه شده است که رسم ادب و حیا را بالمره فراموش کرده به علمای راشدین و بدین میبن تمثیل و استهزا میکند، لعنت بر او بادو پر عقیده او. مردم هم درین باب شریک نیت علمای میشوند بیچاره حکیم و صاحب خیال نمیدانند که از تعذری و اذیت ایشان به که پناه آورد و در کجا خلاصی یابد. [

۱- باید «آب بزرگی» باشد.

عبدالله روایت میکند که هنگام داخل شدن بحضور حضرت دیدم که طفلی در کنار آنحضرت نشسته در کمال حسن و جمال، در سرش کاکل. در نزد حضرت سیبی بود از طلا که از اکابر بصره یکی با وهدیه فرستاده بود و نامه‌ای در دست خود مینوشت. چون طفل مانع میشد حضرت سیب طلا را میغلطانید. طفل هر دم که بعقب آن میرفت حضرت مشغول کتابت میشد. چون سعد خواست که مسائل خود را سوال کند حضرت فرمود از این فرزند من بپرس که وصی و جانشین من است.

حماقت هبته است اما جسارت داری که بدعلما و مردم خاطرنشان کنی که جناب امام هذیان خالص فرموده است و علمائی که در خصوص صدق آن شهادت کردند مردم را کودن میشمارند در آنصورت علماء بلا تأمل به قتل توفتوی خواهند داد و مردم بلا مضایقه و بلا ترحم به اجرای آن فتوی خواهند نمود. نگاه کن که علماء بواسطه ریاکاری اهل ایران را در مراتب فرزانگی بدچه درجه پست تر افکنده‌اند ولکن اهل ایران فطرتاً از نعمت عقل چیلی و ذکالت و قابلیت ذاتی بی بهره نیست، نهایت جوهر فولاد در زیر زنگ ناپدید شده است یعنی عقاید باطله حیرت‌انگیز از مرحمت عربها اورا بد بخت کرده است و این کیفیت نیز از جمله غراییات است که علمای ما در جمیع تصنیفات خودشان و مواضع آشکارا و بلا ترحم به کل حکما و صاحبان خیال که بطریق حقیقت و حقوق عقل و بشریت دلالت میکنند نام به نام فحش میدهند و لعنت میفرستند و خود ایشان را ملاحده وزنادقه مینامند و عقیده ایشان را کفرآمیز و ضلالت افزاییدانند. مردم هم در خصوص این نوع بی انصافی هر گز به علماء دقتی نمیگیرند. ۱- حکما و صاحبان خیال با تحمل و بلا تظمیم بدینگونه جفای ایشان صابر می‌شوند.

۱- خرد نمیگیرند.

و در غیبت توجه نفع از تو به خلق عاید است^۱. حضرت در جوابش نوشت اما علت غیبت، پس حق تعالیٰ نمیرماید که یا آیه‌الذین آمنوا لاتَسْتَلُوْاعَنْ أَشْيَاءِ إِنْ بُنْدِلَكُمْ تُسْؤُكُمْ^۲ و اما آنکه سوال کرده بودی ازوجه انتفاع خلاق در حالت غیبت من. پس بدانکه انتفاع خلق ازمن در حالت غیبت من مانند انتفاعی است از آفتاب زمانی که در زیر ابر باشد بدرستی که من امان اهل زمین از عذاب خدا چنانکه ستار کان امان اهل آسمانند. پس بیندید باب سوال را که برای شما نفعی ندارد و تکلیف نکنید در کاریکه دانستن آنرا به شما تکلیف نکردماند و دعا کنید که حق تعالیٰ بزودی برای شما فرج کرامت کند. صلاح شما درین دعاست. سلام خدا بر توباد و بر کسانی که تابع هدایتند.

از این چه حاصل شد ای جلال الدوله. این مگر به آن سوال جوابست
بهر صورت.

امام جعفر صادق فرموده است که حضرت قائم را در غیبت خواهد بود.
یکی کوتاه که آنرا غیبت صغیر میگویند، یکی طولانی که آنرا غیبت
کبری مینامند. در غیبت اولی کسی جای او را خواهد دانست مگر خواص

۱- این جمله در نسخهٔ ترکی نیز عیناً تکرار شده و علت تکرارش معلوم نیست.

۲- سوره مائده آیه ۱۰۶- ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهای مپرسید که چون بشما آشکار شود اندوهگیتان کند.

مشاهده گردید و در اتفاهی حجره روی آب حصیری گسترده دیدیم و بر روی همان حصیر شخصی نیکو منظر مشغول نماز بود و هیچ بهما ملتفت نشد. یکی از رفقا احمد نام پای خود را به اندرون حجره دراز کرده مان ساعت در آب آغاز غرق شدن کرده باضطراب افتاد. من دست دراز کرده او را کشیده بیرون شد آوردم بیهوش شد. بعد از ساعتی بهوش باز آمد. پس از آن رفیق دیگر اراده کرده داخل بشود. حالت او هم بدان قرار شد. من متوجه شده عذرخواهی کردم و گفتم ای مُقرب در کام الہی والله نفهمیدم بودیم تزد که می‌آئیم از حقیقت حال خبر نداشتم ایندم توبه می‌کنیم هیچ بما متوجه نشد. بدلیما هیبت عظیم افتاد بر گشتم. معتصد منتظر ما بود وقتی که رسیده گزارش را نقل کردیم فرمود اگر این ستر را به آفریده ای نقل می‌کنید بی شبہ گردن همه شما را خواهم زد. تا فوت معتصد ما جرأت نداشتم که این حکایت را به کسی نقل بکنیم.

کلینی روایت می‌کند که اسحاق بن یعقوب بخدمت حضرت صاحب عریضه‌ای نوشت به سفیر دوم محمد بن عثمان تسلیم کرد که به حضرت برساند. اسحاق در عریضهٔ خود از حضرت سوال کرده بود که آیا علت غیبت توجیhest در غیبت از او به خلق عاید است.

ای جلال الدوله بیینیم حضرت چگونه جواب مین خواهد داد که سائل را سکوت حاصل بشود.

۱- منطقاً باید «از تو» باشد مثل جمله پائین تر.

در حالت غیبت چه فایده هست بی وجه میباشد زیرا که در حال غیبت امام

→ روحانی یافته است دیگر اسناد زندگی جاوید صوری و جسمانی چرا به او
بدهیم و چرا بدین درجه احمق بشویم! [واگر باعتقاد علمای ما این خضر
همانست که خدای مازو در قرآن خبر میدهد او را بصفت عَلِمَنَاهُ بِئْلَدُنَاعِلَمَ^۱ میستاید و آنکه با حضور سوی رفاقت کرده است و در اثنای رفاقت یک نفر
طفل معصوم را بلا جرم کشته است بدین فتوی که پدرو مادر او از صلح ابودند
و این طفل بیچاره گویا در بزرگی میباشد مصدر طغیان و کفر شود و روح
والدین خود را برنجاند بدان سبب مستوجب قتل شده است این خضر را
نهاینکه از عالمان بلکه از دیوانگان باید شمرد زیرا که با کدام دلیل عقلی و
نقلي آدم با شعور وذور حم طفل معصوم را با همان قتوای یعنی میکشد
که این ظالم کشته است و آیاروا است که چنین احمق بیرحم شایسته زندگی
جاوید بشود. از چنین سفیه بعید نیست که سفینه راهم بنا حق. خرق کرده باشد
و در حقیقت پادشاه زمان سفاین مردم را بزور نمیگرفت حرفی بوده است
بی ثبوت که به موسی گفته است در هر صورت خرق کردن سفینه هم به منافع
او دلالت میکند. مثلاً اگر سفینه را چنان خرق کرده است که بالمره از مصرفیت
افتاده است و آب بواسطه آن خرق داخل سفینه تواند آشکار است که همان
ساعت سفینه به ته آب رفت و خرق میشود در آن صورت از عمل او به صاحبان
سفینه چه فایده آید و اگر سفینه را چنان خرق کرده است که باز مصرفیش باقی
است لاتکن باعیوب جزوی و بی خطر چنانکه آب از خرق اوداصل سفینه نمیتواند
شد و سفینه در روی آب مانده است در آن صورت پادشاه زمان که به سفینه
احتیاج دارد البته آنرا خواهد گرفت و این عیوب جزوی و بی خطری که از

← ۱- این قسمت از قید را بصورت ناقص تری ضمن نامه‌ای بتاریخ ۲
آوریل ۱۸۷۱ بمنظور تکمیل نسخه بیزار یوسف خان مستشار برای او
فرستاده است .

۲- اور از نزد خود داش آموختیم (سوره الکهف آیه ۶۶)

شیعیان و در غیبت ثانیه مکان اورا کسی نخواهد داشت مگر اولیا . پس
وقتیکه احادیث متواتره به وجود حضرت قائم دلالت میکند انکار کردن
آن حضرت محض بسبب غرابت طول حیات بی صورت است با وجودیکه
به حیات حضرت خضر و به عمر هزار ساله حضرت نوح و به عمر سه هزار ساله
حضرت لقمان مردم قائلند^۱؛ و سؤال کردن که در وجود امام غایب

+ قید : ای جلال الدوله من نمیدانم که کدام سفیه به حیات حضرت
حضر و به عمر هزار ساله حضرت نوح و به عمر سه هزار ساله حضرت لقمان قائل
است تاکه این مثال باشکان حیات امام غائب دلیل تواند شد. سه هزار سال
بلکه یک هزار سال مدتی است که به جمادات نیز تغییر نمدهد. انسان چقدر
کودن باید بشود که این مدت را در عالم حیوانات مؤثر نداند و به عدم انهدام
کاخ وجود ذیحیات در مرور این زمان اعتقاد ورزد. آخوند مرحوم این قول
رالاگر از راه اعتقاد نیگوید آشکارا سفیه است و اگر از راه ریامیگوید آشکارا
شارلاتان است. اما نقل خضر باصطلاح ترکان نالله قاز است. آب زندگی کجا
بود که خضر بنوشد و زندگ بماند. در تواریخ یونانیان نوشته‌اند که اسکندر
بطوف مسکن سیاهان در آفریقیه به زیارتگاه یکی از خدایان مشهور و نیکو سیرت
یونانیان بپیش نام رفته بود که ازاو کمر بسته بشود و زندگی جاوید معنوی
بیابد نه صوری یعنی روحانی نه جسمانی چنانکه مانیز با شخص نیکو خصال
إسناد زندگی جاوید معنوی روحانی یعنی خیالی میدهیم مثلاً

زنده است نام فرخ نوشیروان به خیر گرچه بسی گذشت که نوشیروان نمایند
یحتمل که حکیمی نیز خضر نام در رکاب اسکندر روانه بوده است و او
نیز نظر به اطوار پسندیده خود در عقیده مردم آن زمان زندگی جاوید معنوی
←

مگر این ثواب فایده نیست که شیعیان به امامت او اعتقاد کرده بظهورش منتظر هیباشند.

ای جلال الدوّله می‌بینی که در اثبات فایده غیبت آخوند ملام محمد باقر مجلسی چگونه برهان قاطع اظهار می‌کند. بلی بعد از این دلیل دیگر هرگز امکان شبّه نیست.

از امام جعفر صادق منقول است که هر کس در انتظار حضرت قائم وفات کند بمنزله آنکسی است که در زیر خیمه آن حضرت در بکجا با آن حضرت جالس شده باشد و در خدمت حضرت رسول شهید شده باشد و هم ثابت است که هر سال امام غایب به حجّ می‌آید و مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند و در ایام غیبت صغای حضرت صاحب بتوسط سفرابه شیعیان توقيعات^۱ میرسید و این حدیث از امام غائب است که در حال غیبت من رجوع کنید به راویان احادیث ما آل رسول که ایشان حجت ماهستند و من حجت خدایم. در این باب احادیث از حدّاً حصاً^۲ بیرونست. پس ازین دلایل و نصوص که آخوند مرحوم بغیت حضرت قائم اقامه کرده است بدّکر دلایل زیاده احتیاج نیست.

- ۱- فرمان شاهی، عباراتی که زیرنامه یا کتابی بنویسد
- ۲- شماره، حساب.

→ سرخ هدهد آورده بود... پهپه خدای سارا بین چه ها می‌باشد. فقالَ آئٰ هذٰهُدُّهُ
أَحَطَّتْ بِمَا لَمْ تُطِّعْ يٰهُ وَجَهَتْكَ مِنْ سَبَاعَةٍ بَيْنَ يَقِينٍ . رَأَيَ وَجَدَتْ أَمْرًا أَهْمَلَكُهُمْ
وَأُوتِيَتْ بِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ^۱ إِلَى آخر الآيات . [۶]

۱- سوره النمل آیه ۲۲ و ۲۳

همان فایده حاصل است که در حالت غیبت پیغمبران پیشین ثابت است

→ تحری خضر واقع شده است سفینه را از غصب شدن سالم نخواهد گذاشت. پس عمل او باز بی معنی است. ما چقدر باید نادان بشویم که این نوع عمل های اورا دلیل عقلش بشماریم. تعجب میکنم که خدای ما از غربات این گزارش صرف نظر کرده آنرا در میبح این قاتل به مخبر میدهد. معلوم میشود که خداوند عالم در مغز ما که بندگان اوئیم هر گز قوّه دار آنکه فرض نمیکند. حق دارد. چه بگوییم مگر آخوند ملام محمد باقر مجلسی را نمی‌بینند. گمان میکند که ما همه مثل او هستیم. در آنصورت چرا چنین حکایات را خبر ندهد. اگر مثل ملام محمد باقر نیستیم پس چرا در مدت تاریخ هجری اصلاً به لغویت این خبر هیچ ملتفت نشده ایم و متصل خودمان نیز آن سفیر مجذون را که امروز خضرش میخواند میستائیم و از دانش بی وقوع او وجود میکنیم گویا نظری قوپر نیک است که حرکت کرده زمین را دریافت کرده است یا اینکه نظری نیوتون است که قوه جاذبه کرات فلکیه را مشخص نموده است حتی بیچاره موسی میخندیم که گویا چگونه ساده دل و طفل منش بوده است که از عمل بی معنی او بعماق تعجب آمده است با وجودیکه بیچاره موسی دیده است و دانسته است که مرد که دیوانه محض است. ای جلال الدوّله در دمشک اینست که این حکایت تأویل بردار هم نیست که بازیه نوعی پرده کشی ممکن شدی. جناب عبدالرحمن بن خلدون نیز در چهارم رای تاریخ خود فی ایجاد تقصیة الخضری دلیل لایتیه المهدی مینویسد و الصّحیحُ آنَ الْخَضْرَ قَدْمَاتٌ^۱. خدای ما مثل این خضر عالم دیگر راهم در قرآن بدشان میدهد که در پیش حضرت سلیمان بوده است و گویا قبل از طرقه العین تخت بلقیس را شهر سبابه بیت المقدس آورده است. بعوض آنکه در قرآن ینکی دنیا را وقوت بخار را وقوت الکتریسیت را به ما خبر بدهد اینجینین سفهارا بدعا معروف میسازد و خبر بلقیس و خبر شهر سبارا نیز بدشان ←

۱- در کتاب این خلدون یافت نشد.

ای جلال‌الدّوله ثبت المطلوب^۱

جلیل سه‌سال به امر سفارت مشغول شد و در تاریخ سیصد و بیست و نهوفات کرد، غیبت کبری واقع شد، چند نفر از شیعیان در حالت وفات شیخ جلیل علی بن محمد مسمری بحضور اورفنه بودند. امام غائب فرمائی بیرون آورد که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ای علی بن محمد مسمری حق تعالی بزرگ نماید اجر برادران ترا در مصیبت تو، بعد از شش روز تو از دنیا مفارقت خواهی کرد. پس کارهای خود را جمع کن و کسی را بخود وصی و قائم مقام مساز که از این‌دم غیبت. **کُبَرَائِی تَاهَه ابْتَدَأ كَرْدَه** می‌شود که مدت این غیبت بسیار طول کشد و دلها سنگین گردد و زمین از جور وstem پرشودا مادر زمان این غیبت هر کس از شیعیان ادعای کنده که مرا دیده است کاذب و افتراء کوست **لَا حَوْلَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**:

ای جلال‌الدّوله پس معلوم می‌شود که در خصوص دیدن امام غائب احتمال ادعای دروغ از شیعیان بوده است. آیا در این صورت همین احتمال در حق خود سفرا نیز شامل نمی‌تواند شد و صدق ادعای ایشان با کدام دلیل عقلی ثابت می‌شود. **کَيْسَانِيَه نِيزَدِ يَمِنْ** قائل هستند که محمد حنفیه غیبت کرده است. شما خواهید گفت که ایشان دروغ می‌گویند. خیر شما خودتان دروغ می‌گوئید، بر اثبات غیبت شما که دلیل عقلی ندارید. اعتقاد شما در این باب مبنی بر روایت چند نفر عیار ابله فریب است. ایشان مگر اینچنین عیاران نداشتند از کجا معلوم می‌شود که عیاران شما راستگو هستند و عیاران ایشان دروغگو، بهر صورت.

حضرت قائم را در غیبت صغیری سفرا بود که عرايض مردم را به حضورش میرسانیدند و بخطیر شریف آن حضرت جواب می‌آوردند و خمس و نهاده رات که از مردم میرسید تحويل گرفته به حضرت عرض می‌کردند و حضرت نیز می‌فرمود که به سادات و فقرای شیعیان برسانند و انواع کشف و کرامات از سفر را ظاهر می‌شد. مدت غیبت صغیری هفتاد سال کشید. اول سفرا عثمان بن سعید اسدی بود که عدالت و اماتش به شهادت امام حسن عسکری ثابت بود. دوم ابو جعفر محمد بن عثمان بود یعنی پسر سفیر اول که پدرش در حین وفات سفارت و پیشه خود را به پسر خود سپرد. در این خصوص محمد بن عثمان از طرف امام غائب نامه‌ای نیز اظهار کرد که جانشین برحق پدر خود می‌باشد. محمد بن عثمان حین وفات خود سفارت را به ابوالقاسم حسین بن روح نویختی و صیحت کرد و حسین بن روح زیاده از یست ویکسال مشغول سفارت شد و مرجع جمیع شیعه بود و در تفیه بنحوی مهارت داشت که سینیان او را از خودشان میدانستند + تا که در تاریخ سیصد و بیست و شش به ریاض رضوان ارتحال کرد^۲ و با مر امام غائب سفارت را به شیخ جلیل علی بن محمد مسمری تفویض نمود و شیخ

+ قید: یعنی طرق حیله‌گری و نادرستی را بواجبی میدانست.

۱- مقصود ثابت شد

۲- به باع بهشت رحلت کرد.

وقتی که مرا حاکم قم کردند با قشون میرفتم بعقب شکاری افتاده تنها از دسته‌ها دور شدم زیاده دورتر افتادم. ناگاه سواری در پشت اسب آشپز پیدا شد عمامه‌خزر سبز در سرمهوزه سرخ درپا به من امیر خطاب نکرده گفت ای حسین چرا در غیبت من شک میکنی و چرا خمس مال خود را به اصحاب و نواب من نمیدهی . من از خوف لرزیدم. عرض کردم فدای تو بشوم هرچه میفرمایی عمل میکنم فرمود از فلان راه برگرد که به لشکر خود میرسی واگر چهاره‌قم به خلیفه عاصی شده‌اند اما تو از برکت ما بدون قتال و جدال داخل شهر میشوی و کامرانی می‌بینی و هرچه کسب میکنی خمس آنرا به نایب من برسان . عرض کردم اطاعت میکنم فرمود برو حالا بدرشد و صلاح^۱ . بعد از نظرم غایب شد وقتی که من از حکومت قم معزول شده‌بامال و افر وارد بغداد شدم مردم بیدین من آمدند. از آنجله محمد بن عثمان اسدی هم آمده نشست . همه می‌آمدند و میرفتند. لیکن محمد نشسته بود و هیچ حرف نمیزد . در دلم زیاد خشنمناک میشدم که آیا این چرا بر نیغیزد و نمیزد . تا اینکه مجلس منقضی شد. محمد بن فزدیک آمده گفت که میان من و تویسری هست بشنو. گفتم بگو گفت که صاحب اسب آشپز میفرماید که ما بوعده خودمان وفا کردیم تو نیز بوعده خودوفا کن گفتم بجان‌منت دارم. برخاستم و از دستش^۲ گرفتم به اندر و نوش

- ۱- در نسخه تاجیکی نوشته شده است «فلح» .
- ۲- یعنی دستش را گرفتم .

از سفر امعجزات بسیار ظهور میکرد از آنجله ابوعلی بغدادی نقل میکند که از طرف ابن جاویش دو شمش طلا می‌آوردم که در بغداد به حسین بن روح بدهم. اتفاقاً در راه یک شمش آنرا کم کردم از بازار شمش دیگر خریده عوض آن گذاشت وقتی که به حضور حسین بن روح رسیدم و شمش‌ها را عرض کردم اشاره کرد که فلاں شمش را بردار که آفران از بازار خریده‌ای زیرا که شمش مفقود شده‌بهما واصل شده است همان ساعت دست برده شمشی را که در راه مفقود شده بود در آورده نشان داد . دفعه دیگر در بغداد زنی از شیعیان میپرسید که وکیل امام غایب کیست. یکی از شیعیان حسین بن روح را به او نشان داد. زن نزد حسین آمده گفت خبر ده بمن که برای توجه آورده‌ام تا که تسلیم نمایم . حسین گفت : هرچه آورده‌ای بیندار به‌دلجه می‌گوییم. زن آنچه آورده بود به‌دلجه‌انداخت و رجوع به حسین کرد . حسین به خادم گفت بیار همان حقه را . وقتیکه خادم حقه را آورد به زن گفت آورده تو این حقه بود در جوشن یک جفت دست بند طلا و چند دردانه و چند انگشتی فیروزه و عقیق هست، زن از حیرت بیهوش شد. یکدفعه هم در مجلس حسن بن احمد^۳ ناصر الدوله از غیبت امام صحبت افتاده بوده است حسن بن احمد استهزا میکرده است که غیبت دروغ است در آنحال عمومی او حسین داخل شده گفته است که ای فرزند شک مکن و استهزا منما من نیز اول مثل تو شک میکردم اما

- ۱- در یکی از نسخه‌های ترکی بجای احمد، «حمدان» آمده است.

مامتفق میشویم بایک گروه از قائلین وحدت وجود مثل عبدالرحمن جامی + و شیخ محمود شبستری [و کسنوفان و پطرارق وولترفرنگی و میگوئیم که کل کائنات یک قوه واحده [قادره] و کامله [محيط] است یعنی یک وجود واحدو کاملست کدر کثرات لاتخصی واشکال و انواع مختلفه ظهور کرده است بلا اختیار در تحت قانون خود یعنی در تحت شروط خود . مثلاً قانونش اینست که مرد باید بازن مقاومت بکند ، نطفه او در رحم زن قرار کیرد ، نه ماه طفل در رحم مادر حیات نباتی یابد ، بعد تولد کند و حیات حیوانی پیدا نماید و با هوا نفس بکشد و شیر بمکدو نشوونما بکند ، جوان شود ، پیر گردد ، بعد مضمحل بشود که مابه آن موت خطاب میکنیم و به عالم جماد انتقال نماید . در ذیحیات قانون اینست یعنی شرط اینست ، و قانون نباتات یعنی شرطش چنین است که حبّه درخت باید بزیر خالک نشانیده شود ، در وقت خود بآن آبداده باشند و آفتاب و هوا به او پرورش نمایند و نمو کند ، فهله گردد ، بعد بزرگ بشود ، سالها عمر نماید ، بار بدهد ، در آخر پیر بشود ، بخشکد ، بپرسد ، بیفتند ، تلف گردد ؛ در بیانات نیز قانون اینست یعنی شرط اینست . خواهی پرسید که پس نطفه و حبّه اول از کجا پیدا شد . جواب اینست که این کائنات یک قوه واحده و کامله است ^۱ ، یک

[+ قید : جانب عبدالرحمن جامی میگوید :
در کون و مکان نیست ولا جزیک نور ظاهر شده آن نور بانواع ظهور حق نور تنوع و ظهور ش عالم توحید همین است دگر و هم و غرور .
۱- در نسخه ترکی بجای آن جمله زیرنوشه شده است : «یک قوه واحد و قادر و کامل است »]

بردم سر صندوق های خود را کشادم خمس مال خود را کلاً به او تسلیم کردم بعضی از مال من که فراموش شده خمسمش میماند محمد بخاطر میانداخت خمس آنرا هم میگرفت .

ای جلال الدوله من نمی فهمم که معجزات یا کرامات این سُفَرا چرا فقط از بابت خمس و هدیه و نذر بروز میگرد به صورت .

ای جلال الدوله مادام که تو وهم مذهبان تو از علم طبیعت و نجوم خبردار نیستید و مادام که بدانستن خوارق عادات و معجزات از ممتنعات در دست تو وهم مذهبان تو بات قاعدة علمیه نیست تو وایشان همیشه به خوارق عادات و معجزات و جادو و سحر و ملائکه و جن و شیاطین و دیوبوری و سایر این قبیل هو هومات باور خواهید کرد و همیشه در جهالت خواهید ماند . علم طبیعت و علم نجوم را تعلیم کردن به تو و سایرین در مکتب ممکن نیست اما قاعدة علمیه را بنوعی تقریر میتوان کرد ^۲ محتمل که فی الجمله از آن بصیرت حاصل کنید .

اولاً مامی بینیم که این عالم موجود است پس این موجود یا خود بخود موجود است با قانون خود یعنی در وجود خود بیک وجود اجنبی دیگر محتاج نیست در آن صورت

[+] قید : از متأخرین فیلسوفان فرنگستان دانشمند انگلیسی بوقل نام در تصنیف خود در سلک مطالب عالیه مینویسد نیراعظم آسمانی با آن عظمت و جبروت که دارد در پیشگاه عقل انسانی لاف بیرابری نمیتواند . پس ای جلال -
الدوله برای فهمیدن مطالب من باید تو عقل صرف راستند و حیث دانسته باشی نه نقل را که اولیای دین ما آنرا بر عقل برچیح شمرده اند و چند هزار سال است بواسطه اغراض نفسانیه عقل را از درجه شرافت و اعتماد انداخته در جبس ابدی نگاه داشته اند .

خواهش خواهد کرد که فلان امر را بر مرادِ من بساز بخلاف قانون معلوم ، و آیا کدام ذرہ قادرست که بر حسب خواهش این ذرہ این امر را بخلاف قانون معمول بدارد . دیگر واضحتر بامثال بگویم مثلاً کدام ذرہ به ذرہ دیگر باید رجوع کند که فلان سربریده را به بدن صاحبیش متصل کرده زنده کن و آیا کدام ذرہ قادرست که باین تکلیف خلاف قانون انجام بدهد و آیا کدام ذرہ به ذرہ دیگر باید رجوع کند که مزا هزار سال عمر بدمو آیا کدام ذرہ قادرست که این خواهش خلاف قانون را بعمل تواند آورد . شمس و قمر را که آنها نیز ذرات هستند قانون اینست که طلوع نمایند ، روشنی بیفکنند هر یک با قانون معین . آیا کدام ذرہ به ذرۀ دیگر باید رجوع بکند که شمس را معدوم کن و قمر را شق بساز ، آیا کدام ذرۀ قادر است که چنین تکلیف خلاف قانون را معمول بدارد . در کرۀ ما که ارض است قانون چنین است که ذیحیات پاره‌ای باهو او پاره‌ای دیگر با آب نفس می‌کند آیا کدام ذرۀ ذیحیات ارضی و هوائی به ذرۀ دیگر باید رجوع کند که مرا از مسافت هوا به فوق ملک اعلا صعود کنند بگردان . یا مرا در قعر دریاستار کن و آیا کدام ذرۀ باین امر خلاف قانون مقتدر باشد . آیا کدام ذرۀ ذیحیات ارضی و آبی از ذرۀ دیگر باید تمنا بکند که مرا خارج از آب در روی زمین وجودی هوا بگردان آیا کدام ذرۀ به انجام این تمنا قدرت دارد . در کرۀ ما که ارض است قانون اینست که کل اجسام باید هرثی یا محسوس باشد . اگر ملک و جن و شیطان و دیوبوری از اجسام کرۀ هاست باید هرثی و یا محسوس باشند اگر از اجسام گرایت دیگر ند به کرۀ

وجود واحد کامل است ، اولش هم اینست آخرش هم اینست ؛ نه اول به او سبقت کرده است و نه آخر به او خاتمه خواهد شد یعنی عدم به او نه سبقت کرده است و نه خاتمه خواهد شد ؛⁺ زمان هم از مقتضیات اوست مکان هم از تکیقات اوست . اگر بگوئی که آمدن وجود خود بخود به عرصه ظهور محال است این کائنات باید بالاراده یک وجود دیگر ظهور بکند پس همان وجود دیگر نیز بوجی این دلیل به حیثیتی که وجود است باید به اراده یک وجود دیگر هوغوف باشد و همان وجود دیگر هم بخواهش غیر خود محتاج بشود همچنین بلانهایت ؛ این به تسلسل می‌کشد پایش در جائی بند نمی‌شود . اگر بگوئی که وجود دیگر صاحب قدرت است پس صاحب قدرت شدن امری است موجود ، همان قدرت را در این وجود که با چشم خود آنرا می‌بینی بدان ، آن وجود دیگر که موهم است پسر عمومی تونیست که این قدرت رادر او ثابت می‌کنی اما در این وجود مرثی روانی می‌بینی . پس تو چاره نداری مگر اینکه فقط در اینجا بایستی و گوش بدھی زیرا که با خواست پنج گانه تو زیاده برای نمیتوان داشت ، در این صورت هرجزو این قوه واحده [قادره] و کامله [و این وجود واحد [قادر] و کامل کدر گترات ظهور کرده است خواه کرات سماویه و خواه کره ارضیه و هر قسم موجود نسبت به وجود واحد فردآفردا فردآجز و است و فردآفردا ذرۀ است و تمام ذرات یک کل است و همان کل وجود واحد است . پس این وجود واحد خالق هم خودش است مخلوق هم خودش است . پس کدام ذرۀ از ذرۀ دیگر قید : چنانکه توعدم را بوجود موهمی سبقت کننده و خاتمه شونده نمی‌شماری .

ثانیاً این عقیده‌مُبیّن‌ها بکثار میکذاریم و قائل میشویم که این عالمَ

میکنند که جیوه واقعاً در بوته به طلای خالص متقلب شد و نمیتواند بدانند آن جیوه که عیار در بوته ریخته بروی آتش نهاده بود پریده و آن زر که از درون بوته در آورده طلای خالص حقیقی است که عیار پاداد فی شعبدہ در پیش چشم آنان در بوته افکنده بود و آنان ندیده بودند . بسبی این نوع اعتقاد باطل بیچاره ها جان و مالشان را در راه آنگونه شارلاتان ها تشارکرده، خانه خراب شده عاقبت در کمال بد بختی کیمیا کیمیا گویان ، عنقا عنقا جویان از دنیا بیرون ند .
بیانیم بر سر آن چهار مصراج . اگر این مصراج ها از امام است و اگر امام کیمیا میدانست چگونه آنرا به معاویه آموخت که دشمن او شدم خلافت را از دستش بگیرد ؟ معاویه بیست سال قبل از خلافت در شامات در کمال استقلال حکومت کرده بودو پول گردآورده بود ، این چه دخایی به کیمیا دارد ؟
اگر بواسطه داشتن این علم تملک بر غرب و شرق مسکن بود پس امام چگونه حتی بر عربستان نیز نتوانست تسلط یابد ؟ با وجودیکه آرزویش در ریاست ازاوی تا آخر به عشق شبهی بود و چرا اهل نداشت که به اعوان و انصارش بدهد که ازاو رو گردان نشده بجانب معاویه روی بگردانند ؟
چنانکه بر کلی عالمیان ثابت است امام خیرخواه ملت و بحیرت بنی نوع پسر بود . اگر کیمیا وجود داشت و امام آنرا میشناخت و تعلیمش را جایز میدید باشد باوضوح و صراحة بتصویریج بیان سیکرده که افراد بشراز آن بهره ور میشندند نه اینکه با چند کلمه معماور خلق را در اشتباه بیندازد و تا انقراض عالم خانه خرابی بنی نوع بشر را باعث شود . تَعَاذُ اللَّهُ كَمَا عَلَى بْنِ ابْو طَالِبٍ صَاحِبِ الْجَنَاحَيْنِ .

←

99

ما نزول نمیتواند کرد بجهت آنکه هر گره راقوه مغناطیسیه یا قوه جاذبه هست و به موجوداتی که در سطح آن میباشند از نزول و عبور به سایر کرات مانع میگردد . آیا کدام ذرہ از ذرہ دیگر استدعا باید بگند که فلاں ملک را نزد من بفرست و آیا کدام ذرہ است که به اجابت این استدعا قادر باشد . بموجب این قاعده علمیه کل خوارق عادات یعنی کل امور مخالف قانون مثل معجزات [و کشف و کرامات] وجود و سحر و دمل و جفر و کیمیا + ممتنع میباشد وكل ملائکه وكل آجنه و شیاطین و دیوبوری و امثال اینها در کوه ما موجودات خیالی هینما بند .

[+ قید : بعضی از دراویش عیار پیشه اشخاص ناقص العقل را بالأنواع شعبدہ بازی ها ، که فنی است جدا گانه و در فرنگستان به فن مازی معروف است ، معتقد میکنند که کیمیا در دنیا وجود دارد و اکسیر از سمعکنات است و بعضی فلزات کثیفه به فلزات نفیسه مقلوب میشود و برای اثبات دروغ های خودشان در شعبدہ بازی از راه افتراق چهار مصراج منسوب با اسامی نیکو خصال علی این ابوطالب را شاهد بیاورند :

خُذِ الْفَرَّارِ وَالْطَّلاقَا
إِذَا مَرَّجَتَهُ سَحْقا

و میگویند که حضرت کیمیا را به معاویه آموخت و معاویه با واسطه این علم زر فراوان گردآورد و به مردم داد و لکرا از دست امام گرفت . مردم بیچاره وقتی این چهار مصraig و نام امام را میشنوند بدون تعقل مانند شکار بیشур بدام فریب صیادان بیمروت بیافتند و بوجود کیمیا معتقد میشوند و شعبدہ بازی عیاران را مشاهده میکنند و بخاری بیمعرفتی از علوم و فنون شعبدہ های آنان را درباره وجود علم اکسیر مثبت میشمارند و چنین گمان .

98

همان کل جزو است. همانند نسبت موج به دریا یا نسبت حباب به آب^۱ و جمیع

از قانون خود آفریننده کائنات نیز بیرون است. خود آفریننده کائنات هم بخلاف قانون خود قادر نیست ترکیب حیاتی را که یک دفعه ارزشکل اولی برهمن خورد باز به همان شکل اولی بگرداند پس چگونه ملک و جن از یک ترکیب مثلاً از ترکیب حیات انسانی به ترکیب حیات شتر و اسب مشکل شده باز بمیل خودشان از ترکیب ثانی به ترکیب اولی رجوع توانند کرد. خلاصه‌ای جلال‌الدوله، من که این کلام را نمی‌فهمم شاید تومیفه‌می، اما گمان ندارم که تو نیز فهمیده باشی. پس این کلام چه چیز است که در اکثر کتب معتبره مابه ما دوچار می‌شود. آیا چرا علمای ما این کلام را در درجا قلم آورده‌اند. جواب را من به شما بگویم. چون مبدأ کار مبنی به هر قسم وسائل عوام فریب است. این کلام نیز یکی از آن وسائل است تتعجب است که تا امروز کسی ملتافت نشده است که این کلام معنی ندارد. خود پیغمبر ما نیز در مراتی تربیت یکی از عربهای عصر خود بود و خودش نیز مانند سایر عربها از علوم طبیعت و حکمت خبر نداشت و خودش نیز بوجود ملک و جن و به جمیع خوارق عادات قبلی باور می‌کرد و چنان می‌پنداشت که در کل دنیا طایفه‌ای نمی‌شود که بدین نوع چیزها اعتقاد نورزد و بهمین اعتقاد در کمال اطمینان نقل اصحاب کهف را و نقل هدهد و بلقیس را و ایمان آوردن طایفة جن را و امثال این قسم افسانه‌ها را در قرآن خبر میدهد و هر گز به عقلش نمیرسد که بعد از مژه و قرون و اعصار علوم طبیعت و حکمت ترقی کامل در دنیا پیدا خواهد کرد و مردم بقوت آنها این چنین نقلها را از اخبار لغو و ظفلانه خواهند شمرد و برآنها خواهند خنده دید و اگر لغوت آنها به پیغمبر

۱- در نسخه تاجیکی پس از کلمه «آب» این جمله آمده است «یا نسبت خطوط به قلم.»

موجود است بواسطه یک وجود کل که منبع است و جمیع موجودات نسبت به

پس با دلیل عقلی مبرهن می‌شود که این چهار مصراع قول امام نیست، عیاری این الفاظ را موافق بدعای خویش بیکدیگر بافته از راه افترا *إسناد* آنرا به امام داده و بمرور ایام این *إسناد* ناحق بنام امام شهرت بافته و حتی مصراع‌ها در دیوان او داخل شده است^۱.

[واما وجود کیمیا، پس امروز بواسطه قانون علم‌شیمی ثابت و روشن است که انقلاب باهیت اشیاء بسیطه به بسیط‌دیگر یعنی انقلاب باهیت مس و آهن و سرب و از ریز و امثال آنها به تقریب یاطلاق از ممکنات نیست]

+ [قید: *الملُكُ جَوْهَرٌ مُجَرَّدٌ وَبِسَيْطٍ يُتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلَفَةٍ إِلَّا كُلُّهُ وَالْخَنزِيرُ*^۲] این کلام علم و منطقی‌من ماهیج معنی ندارد و ترجمه‌اش در هیچ‌کجا از السنه روی زین مفهوم نمی‌شود تنهاییان عرب قابل است که برای افاده این‌گونه پرپوچات الفاظ باشکوه و طمطراق پیدا کرده در نظرها جلوه بدهد.

جوهر مجرد و بسیط‌چه چیز است و چه معنی دارد. فرض کنیم که ملک و جن جوهر لطیف یعنی سرشت لطیفند. در این صورت آشکار است وجود دارند و هم ظاهر است که ذیحیا تند و داخل جماد نیستند و چون ذیحیا تند پایدتر که این حیاتی داشته باشند. وقتیکه ترکیب حیاتی دارند چگونه ممکن است مرئی نشوند و چگونه باشکال مختلفه تشکل توانند پذیرفت. تشکل پذیرفتن یعنی چه، مکرر موم بودند که گاهی از آنها شکل شتر توان کرد و گاهی شکل شتر را برهم زده شکل گاو و گوسفند توان ساخت. ماسلاحته می‌کنیم که این قبیل حقه بازی

۱- تاینجا فقط در نسخه ترکی و بزیان ترکی بود که بفارسی معمولی ترجمه شد.

۲- فرشته جوهر مجرد و بسیطی است که بصورت‌های گونا گون بجز سک و خوک شکل می‌گیرد.

در تحت قوانین خود یعنی تحت شروط خود. در اینصورت ما متفق می‌شویم با کروه دیگر از فائیلین وحدت وجود مانند [برهمن و] شمس تبریزی و ملای رومی [واسپیموزای بیهودی] و سایر عرف‌فاصنانکه ملای رومی کفته است:
 بشواز نی چون حکایت می‌کند وزجاجی‌ها شکایت می‌کند
 کز نیستان تا مرا بپریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
 پس از ظهور این جزوها از کل باز همان قاعده و قانون و شروط جاری

گاهی با دوسرویک شکم متکون می‌شود یعنی سببی واقع شده تکون اورا از قانون معلوم منحرف می‌سازد درینصورت نه در جنین اختیار هست که این سبب را رفع کنند و در قوه خارجه موهومه که با لقب آفریننده مشهور است و همچنین هزار گونه دلیل قاطع بر اثبات این مطلب موجود است که ایجاد آنها درین مختصر نگنجد.
 هر آنکه را که مذهب غیر جبر است نبی فرسودکو مانند گبر است جبر عبارت است از بلا اختیار بودن وجود کل دریزوی خود و اگر کسی جبر را بمعنی دیگر تعبیر نکند نفهمیده است.
 [غارفی کو که کند فهم زبان سو سن تا پرسد که چرا رفت و چرا باز آمد هر عارف حقیقی زبان سو سن را فهم کند و این سؤال را از او بکند این جواب را از او بیشتر نمود که: مرا نه در آمدن اختیار بود نه در رفت و وقتی من در هر دو حال بی اختیار بوده ام علت آمدنم و رفتتم را چرا از من می‌پرسی؟]^۱

۱- پاراگراف آخر در نسخه‌های فارسی نبود و از من ترکی ترجمه شد.

جز و جدا شده است از همان کل، وجود کل اصل است و وجود جزو فرع و این فرع باز به اصل رجوع خواهد کرد یعنی دریا تموج خواهد نمود، موج خواهد برخاست، بازموج از هم پاشیده به دریا رجوع خواهد کرد؛ آب حرکت خواهد کرد، حباب خواهد انداخت، حباب پترکیب قبه‌های کوچک نمودار خواهد شد، بعد باز هم خواهد خورد و به آب واصل خواهد گشت.

سیل بر اوج بود خروش چون بدیرا رسید گشت خموش بود مسیری زدنه‌ای خوش دل چون به خرمدن رسید گشت خجل و در حقیقت کل و جزو یک وجود واحد است که ظهور کرده است باز بلا اختیار + در کثرات لاثخلی و انواع واشکال مختلفه بروفقی قاعده مذکوره

مانیز ظاهر می‌بود چنانکه بر ما ظاهر است ابدآ به اخبار آنها جسارت نمی‌کرد و ابدآ به ذکر آنها خود را دانسته و فهمیده محل تمیخر آیندگان نمی‌ساخت. العاصل اعتقاد پیغمبر ما این بود که اگر درین باب از طرف منافقان شکی ظهور کند همین شک در صدق قول او ظهور خواهد کرد نه در وجود ملک و جن و نه در امکان خوارق عادات و این معنی برای او سهل می‌نمود و باعث کسرشان او نمی‌شد چونکه پیغمبران پیشین نیز این چنین انسان‌ها را خبرداده اند و اخبار آنها را برای خودشان باعث خفت و کسرشان نشمرده‌اند پس پیغمبر ما نیز در این باب اقتدا به متقدین خود کرده است.^۲

+ قید: بلا اختیار بودنش را ازین قیاس میتوانی کرد که جنین را در شکم مادر می‌بینی گاهی پلک چشم‌ها یا شپوشیده و چسبیده و گاهی موضع معتادش بسته و

۱- این حاشیه مربوط است به مطلب صفحه ۸۹

أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱، اينست معنی آن حدیث که هارمیت اذرتیت
وَلِكِنَّ اللَّهَ رَمَى^۲، اينست توجیه لولاك لولاك^۳ یعنی اگر جزوی از اجزای
کل که با جمیع جزوها خود در یکجا شیئی واحد شمرده میشود معده
میشد دیگر جزوها یش نیز میباشد معده گردد و هیچ وجود نباشد.
[اينست تفسیر این کلام مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، هر کس ذات خود
را بشناخت بتحقیق پرورد کار خود را شناخته است باين معنی که میان

+ قید:

دوست نزدیکتر از من بن است وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که او در کار من و من به جورم
سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد
گوهی کز صدق کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدایا می کرد

- ۱- مانزدیکتریم به او از شاهرگ گردن (سوره ق آیه ۱۶)
- ۲- در بسیاری از نسخهای فارسی نوشته است «آید» و آیه صحیح است.
- ۳- وقتی تیری پرتاب میکنی تو پرتاب نمیکنی ولی خداست که پرتاب
میکند (سوره انفال آیه ۱۷)
- ۴- اگر تو نبودی اگر تو نبودی. اشاره به حدیث قدسی «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَاثُ
الْأَفْلَاكَ» یعنی اگر تو (محمد) نبودی افلاک را نمیافریدم.

است که در عقیده اولی ذکر شد و در این ظهور نه کل را اختیاری هست نه
جزو را. پس کل به جزو یعنی خود به خود چگونه میتواند گفت که هر
 بشناس. آیا کل را از جزو چه فرق است بغیر از اینکه او کل است و این
جزو است مثل سربادست. آیا کل را به جزو و جزورا به کل چه ترجیح هست
بجهت آنکه هر دو شیئی واحد است در کمال قدرت محض در باب بروز در
دایره قوانین و شروط معینه آیا جزو از کل امری را تمنا کند کل چگونه
آنرا بجا میتواند آورد، آیا کل از جزو چیزی خواهش بکند جزو چگونه
انجام آن خواهش را میتواند چونکه نه در کل اختیار هست و نه در جزو آیا
کل به جزو چگونه تکلیف میتواند کرد که تو هر استایش کن، آیا سر چگونه
به دست میتواند گفت که توبین عبادت کن یعنی شیئی واحد خود به خود
چگونه تکلیف عبادت میتواند کرد. پس موجود شد وجود واحد
ویک قوه [واحده و] قادر و کامله در تحقیق قوانین خود بلا اختیار. با این
قاعده نیز خوارق عادات و معجزات و سحر و جادو و رمل و جفر و کیمیا و
وملاقه واجنه و شیاطین و دیوبپری و امثال این وجودهای موهومی که
برخلاف قانون متخیل میشوند از ممکنات نیستند. اکثر فائلین و حدیث
وجود در این عقیده میباشند، اینست معنی آن کلمه که حق تعالی لامکان است
یعنی شیئی واحد خود بر خود مکان واقع نمیتواند شد [بعبارت دیگر
شیئی واحد خود بر خود طرف نمیتواند شد] اینست معنی آن آیه که و نحن

به جنگ افتادند زمانی که به‌اصل خودشان رجوع کردند باز همان وجود واحد شدند که بودند.] اینست معنی فناکه جزو، وقتی که خودی را کالعدم دانست به کل واصل است. خوب ادا کرده است این عقیده‌امام

غزالی + درو صفو مراج:

دامنِ مراج	بر اختر کشید
ختمِ نبوت	چوَّلَمْ بر کشید
رفتنِ آن راه	بدین پا نبود
رفتنش آن بود که از خویش رفت	باقدم بیقدمی پیش رفت
ذاتِ خداوندِ جهان بود و بس	بلکه کجا بود درو پیش و پس
بلکه زخود کفت زخود گوش کرد	رسِ محبت ز دو سو جوش کرد
کفته شد آن راز که در پرده بود	عشقِ دوئی را زمیان برده بود
این عقیده ثانیه و عقیده اولی هردو در حقیقت اعتقاد واحد است. اما	اصطلاحِ عرفا و حکما آنرا بنوعی از یکدیگر متفاوت مینماید.

ثالثاً این عقیده را نیز بکنار می‌گذاریم و رجوع می‌کنیم به عقاید متشربّعین و میکوئیم که این عالم موجود است و حدث است و آنرا یک موجودی هست که اوقدیم و غیر از موجود است و همان موجود مرئی نیست و قادر مختار

+ قید: این امام غزالی نه آن امام غزالی است که معاصر نظام‌الملک بود، این امام غزالی هم‌است که لطفعلی بگ درآشکده او را در سلک شعراء ذکر می‌کند معاصر پادشاهان صفویه.]

ذات او پروردگارش جدایی نیست اگر ذات خود را بشناسد پروردگار خود را شناخته است اگر پروردگار خود را بشناسد ذات خود را شناخته است.]^۱ اینست معنی قول منصور که آنالحق^۲ گفت یعنی باین تعبیر که من وكل عبارت از یک قوه و از یک وجود و احده کامل و صاحب قدر است فی نفسه، یعنی که قدرت در خود نفس او باقوایین معلومه لازم افتاده است چنانکه حرارت لازم وجود آتش است و از و منفک نمیتواند شد.

روا باشد آنالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی اما نه با این تعبیر که کل از من سوا بوده، بمن حلول کرده است و یا کل از من سوا بوده بامن اتحاد پذیرفته است،

حلول و اتحاد اینجا مُجالست که در وحدت دوی عین ضلال است [اینست معنی فرد ملاّی رومی:

موسی بیرونی اسیر رانگ شد	موسی و فرعون کردند آشتی
چون بیرونی رسی کان داشتی	یعنی موسی و فرعون هردو محمد و ابوجهل هردو یک وجود بودند،
	وقتی که از اصل خودشان جدا شده به عالم تعین درآمدند بایکدیگر

۱- در نامه سورخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ به میرزا یوسف مستشار این قطعه را نیز فرستاده که به نسخه خودش اضافه کند.

۲- در نسخه‌های فارسی مورد مقابله بجای «آنالحق» «آنالله» نوشته شده است.

آسوده خواهد شد.
بعداز آن؟
[متشرعون جواب میدهند] چطور بعداز آن. بعداز آن نمیدانیم که
چه خواهد شدما تا همینجا میدانیم.
پس چرا تا اینجا میدانید و بعداین را نمیدانید. پس آخر این معمر که
بکجا منجر خواهد شد؟
ماچه بدانیم که بکجا منجر خواهد شد، آخرش همین بود که
گفتم.
پس آن موحد اگر غیر از تست باشد در هر ماده غیر از تو باشد، وقتی
که تو اورا در وجود از خود سوا میدانی چرا در مقتضیات وجود خودت او
را بخود مساوی میکنی؛ وقتی که تو ذات او را از ذات خود جدا فرض
میکنی، اسناد صفات را چگونه با میتوانی داد، با کدام دلیل عقلی
در این خصوص بتوجه حاصل میشود، چونکه موحد غیر از تو است تو اورا
هرگز در کنمیتوانی کرد. پس توراه نداری که نسبت اغراض و خصائص ذات
خود را باوبدهی و هرگز تتحقیق نداری بگوئی که آن موجود باللان و فلان
صفات موصوفست چونکه توتنهای آن صفات را میدانی که در وجود خود
آنها رامی بینی؛ کُلُّ مَائِيزٍ ثُمُوهُ يَا ذَهَامِكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَّ مُلْكُمْ مَرْدُوكٌ إِلَيْكُمْ^۱
۱- هر آنچه را که به پندراتان تمیز میدهد آن آفریده ایست همچون شما
وبشما بازیگردد (حدیث)

است و این عالم را با قدرت خود از عدم به وجود آورده است. + واختیار
دارد که باز این عالم را معدوم بکند در اینصورت ما این موحد را فرض
میکنیم مثل خودمان یک وجود صاحب غرض و صاحب مهر و کین و طالب حبیب
جاء و شهرت و یک وجود مُنتقم که از آفریدن ما غرضش شهرت خود بوده
است کُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبَتُ أَنْ أُغَرِّ فَعَلَّقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُغَرِّ^۲ و غرضش
این بوده است که ما با مستایش بکنیم: مَا حَلَقْتُ الْجِنَّةِ إِلَيْكُمْ و
از ستایش مالذت خواهد برد، وقتی که ما بواسطه ستایش سبب التذاذ او
خواهیم شد از ما خوشنود خواهد گشت و اوهم بماجر خواهد داد و ما را
به بشت خواهد برد [وبه ما حور خواهد بخشید] و اگرستایش او اقدام
نکنیم و به او شریک قرار بدهیم بما خشمناک خواهد شد و از ما متفرق خواهد
گشت، صورنا خواهد نوازاند، قیامت بر با خواهد ساخت، حشر فراهم
خواهد آورد، قبان و ترازو خواهد آویخت، از ما حساب خواهد کشید، پل
صراط آویزان خواهد نمود، مارا بریسمان بازی مجبور خواهد کرد، بدوزخ
خواهد افکند، مُحَلَّد در عذاب خواهد داشت، انتقام از ما خواهد گرفت،

- + [قید: من در اینجا عمداً از ایراد سکوت میورزم که عدم به وجود
ماده نمیتواند شد و از عدم هیچ چیز بوجود نمیتواند آورد.]
۱. من گنجی پنهان بودم پس خواستم تاشناخته شوم پس سردمان را
آفریدم برای اینکه شناخته شوم (حدیث قدسی)
۲- جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت کردن (سوره الداريات آیه ۵۶)

ومرا بندۀ ذلیل او و عمر و وزید را قبل از خلقت چه فضیلت بود که بمن مرّجح باشد، آیا بعدالٰت موجد لایق است که جبراً ثیل خود را روزی دوشه بار خصوصیت ورزیده بنزد این و آن بدواند و بنزد من هیچ یکبار هم نفرستد و امام را از پهلوی مادر متولد کند مر از فرج از چنان منفعت کثیف و مردار، و یکی را گوسفند خلق کند یکی را کرگ یکی را تندرو خلق کند یکی را باز تیز چنگال.

[و]باید عظمت وجبروت را ازو سلب بکنیم. آیا عقل سليم تجویز میدهد که آدم با شعور موجود عالم را بدان آغرا من موصوف بداند که پیغمبر ما اوراد رقرآن وصف میکند، مثلاً تبَّتْ يَدِهَا أَيْيَ لَهَبٌ^۱. پهپه، نگاه کن به خدای ما، تبَّتْ يَدِهَا أَيْيَ لَهَبٌ. نگاه کن که خدای ما چگونه مانند بیوم زمان ابو لهب را نفرین میفرستد بدان سبب که او چرا عقل و هوش دارد و میفهمد که برادرزاده اش میخواهد دستگاه عوام فریبی برپا کند و برای پنج روزه حظِ نفس خود در این دنیا^۲ فانی هزاران هزار مردم را به کشنن بدهد و سلطنت های برگزیده آسیارا بزواں آورد و دودمان های شریف را کورد سازد و طوایف آسیا و هموطنان خود را غریق دریای جهالت و بد بختی کند.

کسی که فی الجمله شعور داشته باشد آیا میتواند خدائی را بدین غرضِ زشت و ناشایسته که سوره تبَّتْ بر آن دلالت میکند آفرینشندۀ جمیع

۱- پریده باد دودست ای لهب (سوره لهب آیه ۱)

دراین صورت نمیتوانی گفت که آن موحد از عرب یا عبرانی یا سُریانی یا ترک یا فرنگی یکی را برگزیده کرده است که این برگزیده هر طور بنا و از تو باساز او بر قصی زیر اکه این نوع خواهش در وجود خود تومیباشد، این نوع خواهش را توبچه دلیل به موحد اسناد و اثبات میتوانی کرد، اگر در واقع ذات موحد غیر از ذات موحد است و اگر در واقع این عقیده صحیح است باز تو حق نداری که آن موحد را بخود تابع کرده هرچه بفرمائی او فرماین بدار باشد، مثلاً خواهش کنی که او قمر را شق کند شق بکند و خواهش بکنی که بلاقاون مرده را زنده سازد زنده بسازد و خواهش کنی که هزار سال بتو عمر دهد و اگر بدون خواهش تو موحد ترا برداشت کرده این نوع امور خارق العاده را از تو بظهور آورد فایده این برای آن موحد چیست. اگر بگوئی فایده ای هست پس آن موحد نیز فایده طلب شد و صاحب غرض شد، این صفات باز صفات خود است. [ای جلال الدوله اگر تو]^۳ در این عقیده ثابته [هستی] ترا هیچ علاج نیست بجز اینکه در عالم تحریر و سکوت توقف کرده بگوئی که نمیدانم و به باقتن جفنگیات اقدام نکنی و ادعاهای جفنگ ننمائی و اگر بگوئی که اسناد غرض به موحد دادن چه منافات دارد، وقتی که موحد را جاعل مختار دانستی خلقت عالم آیا آشکارا بفرض او دلالت نمیکند، میگوئیم که موحد صاحب غرض و صاحب اراده است، این چه عیب دارد، دراین صورت عدالت را از موحد باید سلب کنیم. آیا بعدالٰت موحد شایسته است که عمر و را پیغمبر کند و مرآ امت او وزید را امام کند

ای جلال‌الدوله مثل آفتاب می‌بینم که می‌گوئی از حکمت سوال نیست . معنی این حرف آیا این نیست که جواب ایرادات را نمیدانی . چونکه این را نمیدانی آیا خوب نیست که به عدم علم همه چیز اقرار بکنی و از ادعاهای مُحال دست بکشی و به قانونِ خلقتِ موجود دخل و تصرف ننمائی و باعتقادِ پوج و سفیهانه نگوئی که بموجد لازم است پیغمبری بفرستد و مخلوق خود را بهداشت دلالت بکند . خیر بموجد هیچ لازم نیست که پیغمبر بفرستد ، تو نمیدانی هدايت و ضلالت حق پرستی و بتپرستی در نظر او علی السویه است . با مرورِ دهور یشکی دنیا در آنطرف آب مانده بود و کورکرور خلقِ مثل توازن نوع بشر در یشه‌ها مانند حیوانات و حشی بر هنره و عربان می‌گشتند موجود هیچ اعتنایداشت که برای ایشان پیغمبری بفرستد . آخر در این زمان نزدیک خریستوفور کولومب^۱ رفت یعنی دنیارا پیدا کرد و تصرف نمود . حالا خلقت یشکی دنیا در علوم و صنایع باهل دنیای کهنه نفوّق بهم رسانیده‌اند .

ای جلال‌الدوله اگر توعاً قل بودی می‌گفتی که موجود بخواهش عمر و وزید به قانونِ خلقت خود تغییر نمیدهد . چشم می‌آفریند در حالتی که نطفه در رحم مادر منعقد می‌شود . قانونِ خلقت چنین است . وقتی که طفل زائده و بزرگ شد چشم اورا از حدقه بیرون آورند موجود بخواهش عمر و زید همان چشم کنده شده را به حدقه نصب کرده بحالت چشم سابق در نمی‌ورد

۱- کریستوف کولومب .

عالیّه و سفیلیّه بشمارد . اگر ما فی الواقع بوجود خالق یکتا و آفریننده بی‌همتا قائل بشویم بی‌شک و شبّه همان خالق و آفریننده نه آن خدا است که پیغمبر ما اورا در قرآن بما نشان میدهد . این سوره در مکه نازل شده است پس مادامی که پیغمبر ما در مکه بود و هنوز اعوان و انصار و زور نداشت خدای ما تنها به نفرین مخالفانش اکتفا کرده است . بعد از آنکه پیغمبر ما به مدینه هجرت نمود و اعوان و انصار زیاد بر سرش جمع شد و در کارش پیشرفتی پیدا گردید و خودش قدرت واستطاعت بهم رساند آنوقت خدای ما بحالت خود تغییر داد ، عدالت و انصاف را بالمره بکنار گذاشت ، سقاکی و بیرحمی آغاز کرد ، آیهٔ فاقْلُو الْمُشْرِكِين^۱ فرستاد و بعد از غزوه و خندق بواسطه جبرايل خود به پیغمبر حکم کرد که باید قبیله بنی قریظه را محاصره بکنی . پیغمبر بر سر ایشان تاخت ، قلعه ایشان را متصرف شد ، زنان و اطفال ایشان را اسیر ساخت ، مردان ایشان را گردن زد .

بنابراین گزارشات ، مأخذ ادبیات را چگونه عادل بشماریم و چگونه اورا صاحب غرض و صاحب اخلاقِ رذیله ندانیم و چگونه اورا صاحب عظمت و جبروت و صاحب مرقت و رافت و منبعِ رحمت و احسان بگوئیم ، این چه خدا است . مگر این بندگان که ایشان را بدین شدت بکشن میدهد مخلوق او نیستند . خلاصه]

۱- پس مشرکان را بکشید (سوره توبه آیه ۶)

یعنی فلان عمل مخالف قانون خلقت را مجذب کرد زیرا که محل است و اگر در این روزگار یا کس عمر و امکان این عمل را با اسم نبوت یا امامت ادعای نماید باور ممکن، دستگاه عوام فربی و شارلاتانی است. حالا علم لازم است و سیویلیز اسیون لازم است و یقین بدان مذهبی که تأسیس آن بر اعتقادات پوج است امر باعتبار نیست. بعد از غلبه عربها در ایران مذاهیب مختلفه پیدا شده است؛ اهل ایران هر وقت به مذهبی ذاتی شده اند. آیا آنان نبودند که مدتی حنفی مذهب، مدتی شافعی مذهب، مدتی اسماعیلی مذهب شدند. آیا آنان نبودند که بر اهنامائی شیخ احمد بحرینی قریب به مذهب علی‌الله و شبیه به شرک مذهبی پیش گرفتند. آیا آنان نبودند که در این زمان تزدیک چنان بجنبش افتادند که اندک‌هایند کلاً با بی و تناسخی مذهب بشوند. و عقیده‌ای که از روی عقل و حکمت بنای‌گرفته باشد چه اعتبار دارد و به بات آن چگونه اعتماد می‌توان بست. دوام دین اسلام در آن صورت ممکنست که با شعور و معرفت گنده دین را فهمیده بعد بجهت امیاز ملت از سایر ملل در مسلمانی باقی بمانی و به اعمال خفیفه و رسوم ظاهره آن و به احکامی که در خصوص حق‌النّاس است، بجز قتل نفوس و قطع اعضا و بغير از بعض تزیید و تغییر که در آن احکام لازم است، قائل وتابع شده بالکلیه از تکالیف شاقه آن که حقوق الله نامیده می‌شود خود را آزاد نمائی چنان‌که طوایف انگلیس و ینکی دنیا و پاره‌ای از سایر طوایف فرنگستان پروتستان هستند یعنی ظاهراً مسیحی مذهب هستند و باطنًا تابع عقل و چنان‌که حسن بن محمد بزرگ امید اسماعیلی که بالقص علی ذکر السلام

چونکه مخالف قانون خلقت است. همان چشم اول برهم شده است. باید به تحت قانون و شرط دیگر یعنی به تحت قانون و شرط پوسیدن داخل گردد و بعد خاک بشود و بیان نوع دیگر استحاله باید و اگر موحد بخواهش عمر و زید باین‌گونه عمل که مخالف قانون خلقت است اقدام کند بعظمت و جلال اور خنہ میرسد و به جمیع قوانین خلقت تزلزل می‌افتد و همچنین اگر سر شخصی بریده شود همان سر بریده را موحد بخواهش عمر و زید به بدن متصل کرده شخص مقتول را زنده نمی‌کند. پس در این صورت در روزنامه طهران منویس و خود را با طبل و نقاره در نظر کل ملل جهان رسوا مکن که در هندوستان شوهر یک زن بتبرست را امام باذن الله زنده کرد چونکه زن امام را بفریاد خودخواسته بود و مذهب شیعه کرده بود و مگوکه موحد بخواهش عمرو مراورا از مسافت هوا به فوق افلاک رافع شد بجهت آنکه قوه مقناطیسیه ارض یا قوه جاذبه‌اش عمرو را نمی‌گذارد که بمقام بالاتر از مسافت هوا عروج کند و عمر و در مقام بالاتر از مسافت هوا تنفس نمی‌تواند کرد زیرا که خلاف قانون خلقت است. اگر موحد با قدرت خود این‌گونه خلاف قانون را رواداند باید قوه مقناطیسیه ارض را یا قوه جاذبه آنرا سلب کند و عمر و را در مقام بالاتر از هوا قادر ت تنفس دهد در این صورت عالم به فنا میرود. قانون خلقت بالمرء بهم می‌خورد. نمیدانم که چه‌ها می‌شود. پس مگوکه فلان عمر و فلان خارق عادت را و فلان معجزه را

۱- یکباره، یکسره، بکلی.

[بگزارش ترسیدن محمد بزرگ امیدرا از عقیده‌های پرسش
علی ذکرہ السلام چنین روایت میکنند :

نجم الدین رودباری از علمای اسماعیلیه فاضلی بود ممتاز در الموت
ساکن بوده مشغول تدریس میشد . روزی علی ذکرہ السلام تصادفاً به مجلس
درس او آمده دید که این آیه را تفسیر میکنند : وَإِذْ قُولُ لِلَّذِي أَنْتَمُ اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَنْتَمْ عَلَيْهِ أَمْسِكَ عَلَيْكَ رَوْجَكَ وَأَتَقَ اللَّهُ وَتَخْرِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ
تَخْشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ فَلَمَّا فَضَى رَيْبُونَهَا وَطَرَأَ رَوْجَنَا كَهْلَكَيْلَا
يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرْجٌ فِي أَزْوَاجٍ أَذْعِيَّا لَهُمْ إِذَا فَضَّوا مِنْهُنَّ وَظَرَأَ وَكَانَ
أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً .^۱

قال الصادق علیه السلام : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَصَدَ دَارَ رَيْبَنْ حَارِثَةَ بْنِ
شَرَاحِيلِ الْكَلْبِيِّ فِي أَمْرٍ أَرَادَهُ فَرَأَيْهِ أَمْرَأَهُ تَعَسَّلَ فَقَالَ : سُبِّحْ أَنَّ الَّذِي

آخوندزاده نامه‌ای بتاريخ ۱۷ دسامبر ۱۸۷۰ به میرزا یوسف نوشته و تذکر
داده که «قیدی رانیز» که در وقت عبور شما از تقلیس دریکی از نسخه‌های شادر
نقل علی ذکرہ السلام العاق کرده‌ام مرقوم نموده باشد.

۱- چون تو به آنکس که خدایش نعمت داده و تو به او نیکی کرده‌ای
گفتی برو زنت رانگهدار و از خدا بترس و آنچه را در دلپنهان میداشتی خدا
آشکار ساخت و تواز مخالفت خلق ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بترسی .
پس ماهم چون زیداًز آن کام گرفت و طلاقش داد اورا به نکاح تو در آوریم تا
بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که از آنها کام گرفتند و طلاق
دادند برخویش حرج و گناهی پنداشتند و اسر خدا انجام شده است (سوره
الاحزان، آیه ۳۶) .

مشهور است^۱ وقتی که به مبادی رشد رسید هوس تعلم علوم واقاویل
حکما کرده در مسائل عقلیه و نقلیه عالمی متبحر و فاضلی سرآمد شد و
معلومات خود را بقلم آورده خاطر نشان ^{توابع خود نمود} [و مذهب پر استافتزم
را در اسلام ایجاد کرد .] چون پدرش محمد بزرگ امید بغايت عامی و
بیعلم بود از اعتقادات پرسش و حشت نموده خلق را جمع کرده به عقاید
پرسش^۲ انکار نمود^۳ .

- ۱- در نسخه ترکی و تاجیکی هردو توضیحات زیر بعنوان «قید» آمده
است که چون انشای اصلی خود آخوندزاده در دسترس نبود زیرنویس تاجیکی
که به لهجه امروز تاجیکی آمده عیناً نقل میشود : [وجه به این لقب نامیده
شدنش اینست که حسن بن محمد مستمای^۱ حسن صباح بود و اسماعیلی ها حسن
صباح را که در ایران تأسیس کننده مذهب آنها بود امام خودشان میشمارند
و در حال حیاتش «مولانا» و «سیدنا» خطابش میکردند . و هر وقت که بعد از
وفاقت اسمش ذکر میشد از راه تعظیم به وی سلام میفرستادند .]
- ۲- در نسخه کتابخانه ملی بجای «پرسش» اشتباها نوشته شده
«پدرش» .

- ۳- چند مطلبی که پس از این میاید تا آنجا که کروشه بسته میشود از
روی نسخه تاجیکی نوشته شده و جملات عربی آن از نسخه ترکی گرفته شده
است بعلاوه آنچا که قسمت هائی از این مطالب در ملحقات نسخه ترکی موجود
بود برای استفاده از اصل انشای آخوندزاده بجای انشای تاجیکی همان متن
ملحقات در اینجا میان دوپرانتز آورده شد . در مورد افزودن این قطعه ←

۱- ظاهرآ تحریف شده کلمه «سمی» است معنی همنام و بهر حال علی
ذکرہ السلام غیر از حسن صباح است .

تفصیل زابهورقهای نوشته نزد نجم الدین فرستاد:
«مولانا!

دیروز در مجلس درس شما حاضر بوده ، تفسیر آیه کربلیه را ، که میکردید، ازاول تا آخر شنیدم. پاره‌ای شباهه‌هائی، که از تفسیر همان آیه بمن حاصل شده است، و دقایقی که از این کیفیت بخاطر من آمده است بشما مرقوم و معلوم میدارم .

در خیال من از جلال و جبروت خدائی بسیار دور نمینماید که جبرئیل خودرا پیش پیغمبر خود فرستاده و تأکید بکند که او البته زن زید را بکیرد ، محض برای دفع شهوت نفسانی ، با وجودیکه بیچاره پیغمبر بنابر پاره‌ای ملاحظات گرفتنش را صلاح نمیدید ، چنانکه تا امروز از طعنه این گزارش آزاد نشده است و خودش به زید میگفت ، که «آمسیك رَوْجَكَ وَاتِّقِ اللَّهَ إِلَى آخِرِ الْيَهِ».

مگر ۲۲ نفرزن و کنیز پیغمبر به او کفايت نمیکرد که میباشد از زن زیدنیز بهره یابد ؟ مگر در خدائی کارهای دیگر نبود و لااقل باینکوشه لغویات نیز ملتفت شدن لازم می‌آمد ؟ برفرض که زید، یا از ترس یا از ارادت و یا از طمع مال زن خودرا طلاق داده گرفتن او را به حضرت رسول تکلیف نمود . از کجا معلوم است که زنش زینب به زنی پیغمبر رضا کی داشت ؟ در طلاق رضا زن شرط نیست ، آخر در نکاح که رضا زن نکاح شونده شرط است. خدای شما کی و بواسطه کی از زینبر رضا کی

خُلَقَكِ. فَلَمَّا حَادَرَنِي إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَنِهُ أَمْرَأُهُ بِعِجَيْبِي رَسُولِ اللَّهِ وَقُولُّهُ لَهَا: سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكِ. فَجَاءَ (أَئِرَنِي) النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَمْسِكْ رَوْجَكَ وَاتِّقِ اللَّهَ إِلَى آخِرِ الْيَهِ».

بعد از تمام شدن تفسیر آیه نجم الدین به شاگردان خود روی آورده گفت: «این گزارش دلالت میکند به درجه نزدیکی پیغمبر ما در حضرت باری تعالی و مارا شکر این سعادت کلان، که از امّت او حساب می‌آییم ، واجب است . أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُشْلِمِينَ وَمِنَ الْمُعْتَدِلِينَ رَبِّ الْكَوَافِرِ يَكِيْه وَ خَيْرُ الْخَلْقِ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِمَامَةُ أُولَادِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».^۲

علی فی کرم السلام در آن مجلس هیچ حرفی نزد روزی دیگر این

۱- صادق علیه السلام گفت : رسول خدا وقتی که برای یک کارخصوصی به خانه زیدین حارثه بن شراحیل الكلبی میرفت غسل کردن زن او را دید و یکباره گفت : «خدائی که ترا آفریده است چقدر پاک و بلند است ». وقتی که زید به خانه آمد زنش برای او نقل کرد که پیغمبر به خانه شان آمده و گفته است «خدائی که ترا آفریده چقدر پاک و بلند است » زید بزد پیغمبر رفت، پیغمبر بدوفی گفت «زنت را طلاق مده و از خدا پرس ، تا آخر آیه .

۲- سپاس خدارا که مارا در شمار مسلمانان و گروندگان به رسالت پیامبر و بهترین آفریده اش محمد قرار داد که درود براو باد و برآمash و فرزندان پاکش.

خلاصه زنان حضرت رسول متصل در فساد بودند و با حرکتهای
فاشایسته، مثلی کم کردن عایشه گردن بنده خودرا و باین بهانه یکشب با
صفوان فام جوان عرب در صحراء ماندن و امثال آنها خاطر پیغمبر را می-
خرانید و خدای شمارا مجبور میکردند که برای اصلاح فساد آنها جبرئیل
خودرا بارها به مدینه مأمور سازد و آیت‌ها فرستد. بالا و پیر جبرئیل بیچاره،
 بواسطه حرکت‌های نامقبول این زنهای زبان دراز از زیادی برآمدن و
فرآمدن‌ها ریخته و شکسته شده بود.

راست‌گفتہ‌اند ظرف‌ها هر که پیغمبر شد زشن افلاآباید یا سلیمه یا
عاصیه بشود چنانکه زنان آدم، نوح، لوط، ابراهیم و موسی بودند.
زینب همه این ماجرا را میدید و میشنید، بی شبیه بمقتضای طبیعت
انسانی رضا نمیداشت که از شوهر جوان دور شده به نکاح شوهر پیر در آید
و خودرا با آن نوع زندگانی ناگوار، که زنان پیغمبر داشتند، مبتلا بکند.
اما خدای شما به رضای او اصلاً اهمیت نداده در بالای آسمان او را به
حضرت رسول نکاح میکند. و جبرئیل خودرا فرستاده پیغمبر را از این
تزویج خبر میدهد.

بلی، در صورتیکه ما بموباهی کودن هستیم، که هر گونه سخنان
پوج را در ترازوی عقل نسبجیده، از محنتنات می‌پنداریم و آنها هیچ
فکر نکرده اعتقاد میکنیم، خدای شما حق دارد هر چه دلش بخواهد
بگوید و بکند.

پرسیدکه اورا در بالای آسمان به پیغمبر تزویج میکند؟ بلکه زینب که
زنی جوان بود نمیخواست که به مرد پیر و انگهی به صاحب ۲۲ نفرزن و
کنیز نکاح شود. (در سیر النبی صراحةً مرقومست که زینب بعد از طلاق
زید بمزاجت حضرت رسول در ابتدای نکلیف هر گز رضا نمیداد بعد که
آیه فلمائضی زینب‌ها و کهان روز جنایت‌ها نازل شد سرتسلیم فرود آورد. پس
آشکار است که زینب بغیر از تسلیم چاره دیگر نداشت). مامی بینیم که
رتبه پیغمبری رشک و حسد را از طبیعت زنان رفع کرده نمیتواند. هر روز
عایشه و دیگر زنان پیغمبر از رشک و حسد به یکدیگر چه آزارهایی که
به حضرت رسول میرسانند. حتی آنها یکبار بدرجه‌ای در آزار دادن
پیغمبر افراط کرند که حضرت رسول یکماه سراسر ترک همه آنها را
کرده، با آنها ملاقات نمینمود. در واقعه ماریه قبطیه پیغمبر برای تسکین
شدت غیظه حفظه دختر عمر ناچار این جاریه‌را بر خود حرام کرده بود.
بعد باز پایی جبرئیل بمبان آمد و این آیه را آورد: یا آیه‌الله لَمْ تُحِرِّمْ
مَا أَحَلَ اللَّهُ لَكَ تَبَغَّى مَرْضَاتٍ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

۱- این قطعه در ضمایم نسخه ترکی بخط خود آخوندزاده وجود داشت
و در اینجا از انشای خود نویسنده استفاده شد.

۲- ای پیغمبر برای چه آنرا که خدا بر تو حلal فرموده تو بر خود
حرام کردی تازنانت را از خود خوشنود سازی در صورتی که خدا آبرزنده و
مهر بانست. (سوره تحریم، آیه ۱)

مرلانا!

شک نیست که پیغمبر بعد از رفع شهوت پشمیمان هم شده است
چونکه بعداز این واقعه از هر طرف مردم زبان به طعنه و سرزنش او کشوده اند
و بداعتقاد بسیاری از مریدان در درستی پیغمبری او شک افتاد، منافقان در
انکار او جری تر گردیدند (واو را به نازل کردن آیه «ما کانَ مُحَمَّدًا بَابَا^۱
آخِدِمِنْ رِجَالَكُمْ» مجبور گردند)^۲

خدای شما با وطعنه میکند که چرا از خلق میترسی؟ او مگر از خلق
میترسید؛ خلق که اورا بسب این کار کشن نمیخواستند؟ او از رسوانی
میترسید، که واقع شد. خدای شما میباشد که او را از رسوانی نگام بدارد،
اما توانست. هنافقان هرچه کفتنی بود گفتند و رسوانی تا امروز در زبانها و
تاریخ های باقی ماند. (حاصل «ما کانَ مُحَمَّدًا بَابَا آخِدِمِنْ رِجَالَكُمْ» چه شد؟)^۳
عجب تر اینست که آیه های مذکور خدای شما را در خیال بطوری
مجسم میکند، که گویا از تزدیک شدن پیغمبر بازنان به او حظ و لذت
حاصل است. مثلا در نقلِ إِفَاكٌ^۴ عایشه پیغمبر او را به خانه پدر میفرستد
واز ملاقات او خود را باز میدارد. خدای شما دلنشک میشود و در پاکی
عایشه پی در پی ۱۲ آیه میفرستد. (مثالاً) (۱) إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكَرِ عَصْبَةً مِنْكُمْ

۱- محمد پدر هیچیک از بردان شما نیست (سوره احزاب، آیه ۴)

۲- عبارات میان پرانتز از من ترکی آورده شد.

۴- دروغ، بهتان.

مگر هنوز وقت آن فرسیده است که از خواب غفلت میدار بشوید
و بدانید که اگر در کائنات خدائی هست، بیشک این خدا نیست که منصب
جاکشی محمد قام یکنفر عرب را قبول کرده به او فرماید که از خدا نترس،
بکیر زن زیدرا، ازو بهره یاب، من در پشت سرت ایستادم از عهدت همه
کس میآیم و جواب هر کس را میدهم . این نوع عقیده بدتر از بتپرستی
است. آفریننده کائنات از این نوع اسنادات مبترا است و اینگونه اسنادات
را به او دادن کفر محض است. خدائی که شما میگوئید، خدائی مصنوعی
ومظنونی خیال شما است. مضمون آیه «تَعَالَى شَافِعٌ عَمَّا يَقُولُ السَّفَهَاءِ الْكَلَّابُوكُونَ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجٍ أَدْعِيَاهُمْ» برای پوشاندن این عیب چه
دلیل محکم است! اگر مؤمنان زنها ی طلاق داده پسرخوانده های خودشان را
نگیرند چه فساد متصور است؟ بلکه سزاوار است که نگیرند، مگر برای
آنها زنها دیگر پیدا نخواهد شد؛ کیست که به گرفتن زن پسر خوانده
خود محتاج بوده باشد؟ واگر فی الواقع منظور این بود که مؤمنان زنها ی
طلاق داده شده پسرخوانده های خودشان را گرفته توانند یک آیه نازل
میشد و این اجازت را افاده میکرد . دیگر چه لازم بود که پیغمبر فعلانیز
این کیفیت را بظهور آورد و خود را هدف تیر ملامت سازد؟

۱- تامؤمنان در تکاح زنان پسرخوانده خود که از آنها کامیاب شدند
وطلاق دادند برخویش حرج و گناهی نپندارند (سوره احزاب، آیه ۳۷)

گردن بند بر میگردد و بهیچکس نمیگوید که کجاوه را تا برگشتن او نگاه بدارند، با وجودی که ندای رحیل رهسپار شدن قافله را داده بودند و لشکر در حال روانه شدن بود؛ علاوه بر این عایشه دروغ میگوید که گردن بندش از گردن گشاده شده، افتاده و اندانسته، بعد به جستجویش برگشته بوده است. هیچ در عالم زنی پیدا نیشود که گردن بندش با آن درشتی در حال بیداری و هشیاری از گردنش گشاده شده به برادر چشمش بینند و او حس نکند؛ اگر انگشت‌های و گوشواره میبود باز احتمالی میرفت. این بهانه‌ها عایشه بعداز وقوع واقعه خیال کرده است. دیگر چرا صفوان تنها از همه لشکر عقب مانده به سر او میرسد و اورا به شتر خود سوار میکند؛ بنابر کدام مصلحت صفوان تنها بر ساقه لشکر مأمور بود؛ که میداند که عایشه از اول شب از خیمه‌اش دور نشده و در کنار صفوان نبوده؟ اگر عایشه بیگناه بود چرا حضرت علی، که صاحب غیرت و ناموس و شجاعت بود، رضا نمیداد که پیغمبر بار دیگر اورا بخانه خود بیاورد و به پیغمبر میگفت «رها کن این خبیث‌ها برود پی عشق‌بازی‌های خود، برای تو زن‌های دیگر کم نیستند».

خلاصه همه این قرینه‌ها آشکارا بر غرض دلالت دارد. آدم چطور از این کیفیت بشبهه نیقند؟ اگر در این واقعه کار نامشروعی بمقتضای بشریت از عایشه صادر شده است، حق دارد. عیب در پدر او است که دختر جوان خود را به مرد پیر و صاحب یک تو دم زنان داده بود که در هر ماه زیاده از یکدفعه با نوبت صحبت‌ش نمیرسید. از طرف دیگر آب و هوای عربستان در مرد وزن

۱۲۵

لآخر سبّه شرّا لکم بل هُوَ خَيْرٌ لَكُم (۲) الخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثِاتِ وَالظَّيْثَاتُ لِلظَّيْثِينَ وَالظَّيْثُونَ لِلظَّيْثِاتِ أو لئک مُبِرِّئُنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۳) أَوْ لَا إِذْنَ سِعْمَمَةٌ فَلَمَّا مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ تَسْكُلَمْ بِهَذَا سَيْحَانَكَ هَذَا بَهْتَانٌ عظيم وغير ذلك^۱، (۴) تا که پیغمبر بار دیگر او را بخانه خود بیاورد، به او نزدیکی بکند و به گویند گان بہتان وعده عذاب بدهد.

این بیچاره‌ها چه گناه داشتند؟ وقتی که زنی جوان یکشب با پسری جوان در صحراء بماند البته هر کس به گمان بد می‌افتد. آنها از غیب باخبر نبودند. تنها خدای شما این کمان را نمیکند، گویا که جبرئیل و میکائیل خود را به عایش موصفوان + نگهبان گماشته بود که بیکدیگر نزدیکی نکنند. نادرستی در خود عایشه است. چرا به قضای حاجت از لشکر گام آنقدر دور می‌رود که هیچکس ازوی خبردار نمیشود. چرا تنها به جستجوی

+ قید: در تاریخ طبری نوشته شده است که صفوان جوانی بود بسیار خوش قامت و خوب رو و درل ربا.

۱- آن گروم مناقان که بشما بہتان بستند مپندار یاری زیانی به آبروی شما میرسد بلکه خیر و ثواب نیز بد شما خواهد رسید (سوره نور، آیه ۱۱). زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی ناپاکند و مردان زشتکار نیز شایسته زنانی بدین وضعند. و زنانی پاکیزه نیکو لا یق مردان پاکند و مردانی پاکیزه نیکوشایسته زنانی پاکند و این ناکان از بہتان ناپاکان مبتزه هند واز خدا برایشان آمرزش و رزق نیکوست (آیه ۲۶). چرا بمحض شنیدن این سخنان مناقان نگفتند که هر گز مارا تکلم باین روانیست. پاک خدای این بہتان بزرگ و تهمتی محض است (آیه ۱۶).

۲- عبارت سیان پرانتر از من تر کی آورده شده

بعجسِ ابدی انداخت. تنها عایشه با صفوان عشق‌بازی نداشت، سایر زنان کم سن پیغمبر نیز بسبی پیری او به جوانان صحابه ناز فروشی می‌کردند که بعداز رحلتش طالب تزویج آنها بشوند. از آنجهت طلحه مکرر بزبان می‌گذرانید که کی این پیر خواهد مرد که ما زنهای او را بگیریم، در آغوش پیغمبر و خلخالهای ایشان را در بر این خودمان بصدما یاوریم چونکه زنان پیغمبر به دست دلربائی در حالت رفتار از پیش روی جوانان صحابه همیشه پایهای خودشان را بیکدیگر زده خلخالهای خودشان را بصدما می‌آورند تا اینکه در آیه حجاب این حرکت نیز بدین چند کلمه ولايضرُّن باز جمله‌نَّ لِعَلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ برایشان قدغن گشت. وقتی که حرفهای بی‌ادب‌انه طلحه گوشزد پیغمبر شد در باطن خود گفت پدر سوخته من تدبیری می‌کنم که تو ابدأ به آرزوی زشت خود نتوانی رسید. از خدای شما اول نزول این آیه را درخواست کرد: آنئی اولی بالمؤمنین منْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ^۱ بدین منظور که ازدواج خود را به مؤمنین مادر قرار بدهد تا اینکه بعدازوفاقش بتزویج مادران خودشان اقدام نکند. بعد دید که عربها ازین لفظ که ازواج

(يعنی زنان مسلمان) و کنیزان ملکی خود و اتباع و اطرافیان از زن و مرد و طفل که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند. و آن چنان پای به زمین نزند که خلخال و زیور پنهان پاها ایشان معلوم شود. و بازگردید بسوی خدای مؤمنان شاید رستگار شوید (سوره نور آیه، ۲۰ و ۳۱)

۱- پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها وزنان او مادران آنانند. (سوره احزاب، آیه ۶۷)

آن افليم بشدت هیجان آورنده هوش چماع است.

^۱ (واين گزارش که از حر کت ناهر ضtie عايشه وقوع یافت باعث بر آن شد که پیغمبر از فرط محبت به او واژه شدی رشک در مرابت او آیه حجاب را «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوْهُنَّ أَبْصَارُهُمْ وَ يَخْفَظُوا فِرْجُهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لِهِنَّ اللَّهُ حَمِيرٌ» بِمَا يَصْنَعُونَ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْصِمُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَخْفَظُنَّ فِرْجَهُنَّ وَ لَا يَنْهَانَ زِينَتِهِنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لَيَصْرِفُنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جَيْوِهِنَّ وَ لَا يَنْهَانَ زِينَتِهِنَّ أَوْ آبَاءَهُنَّ أَوْ آبَاءَهُنَّ أَوْ أَبْنَاءَهُنَّ أَوْ أَبْنَاءَهُنَّ أَوْ لِخَوَافِرِهِنَّ أَوْ بَنِيَّهُنَّ أَخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَاءَهُنَّ أَوْ مَالَكَتْ أَيْمَانَهُنَّ أَوِ الْأَتَاعِيَنَ غَيْرَهُنَّ أُولَى الْإِذْنِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهِرُوا وَ أَعْلَمُ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَصْرِفُنَّ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيْهَا الْمُؤْمِنَاتُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۲ نازل کردن نصف بنی نوع بشر را که طایفه آناث است إلى هروز دهور

۱- از اینجا تا آخر عبارت «سلب کرده است» که در کروشه قرارداد ر از ملحقات نسخه ترکی که انشای خود آخوند زاده است استفاده شد.

۲- به مردان مؤمن بگویی دیده از ناروا بپوشند و فروج خود را حفظ کنند که این خود برای آنان نیکوتراست و خدا به آنچه می‌کنند آگاه است و زنان مؤمن را بگو تا چشم از نگاه ناروا بپوشند و فروج و انداشان را از عمل زشت محفوظ دارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهر آ ظاهر می‌شود بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و برودوش خود را به مقتنه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و پسران شوهر و پسران و پسران شوهر و برادران خود و پسران برادر و خواهران خود زنان خود

که پیغمبر خودش مرا قبول نکردو برگرداند.^۱ تم طلّقها، بعد پیغمبر طلاقش داد.

دیگر زنان پیغمبر به خوشبختی اسماء حسد بردند چونکه ایشان نیز آرزومند آزادی از چنگ او میبودند بعلت اینکه اکثر این زنان با اختیار خود زن پیغمبر نشده بودند. بعضی از ایشان جاریه بود، بعضی را پیغمبر از دست کفار بیچاره از کنار شوهران ایشان ریبوده از برای خود بزی گرفته بود چنانکه زن زید را از کنار زید در ربود وزید ناچار بود که زن خود را با و تسلیم بکند زیرا که میدانست اگر از زن خود دست فکشد باو نیز از پیغمبر آن خواهد رسید که از داود به اوریا^۲ رسید. پس اگر زنان بیچاره پیغمبر در اینحالت که داشتند مثل عایشه پا از دایره عفت کج نهاده در نظر حریفان عشوه‌گری میکردند و بجهت روز آینده از برای خودشان یار و دلدار میجستند هر گز بعید نیست.

پیغمبر اکثر اوقات بجهت تاخت و تاراج اموال کفار به غزوات میرفت و ایشان را در مدینه میگذاشت، که میداند که ایشان در غیاب او پاکداهن میبودند یا نبودند.

خصوصاً پیغمبر در اخیر عمر خود بر تبهای از جماع عاجز شده بود

۱- یکی از سرداران داود که زنی زیبا داشت و داود بخطاطر رسیدن به این زن شوهرش اوریا را کشت.

او امّهاتِ مجازی ایشانند حرمت تزویج آنها را نخواهند فهمید تزویل آیه دیگر را از خدای شما خواهش نمود که صراحةً تزویج زنان او را بعداز رحلتش به مؤمنین حرام کرداند و خدای شما که در هر خصوص بالاحرف و اعتراض قابع امر و نهی او بودا ین آیه دیگر را فازل کرد؛ و ما کان لکم آن تئذوا رسول الله ولائنا نتکحوا آزواجهٔ من بتعذیب ابداءً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا^۳. بعد از تزویل این آیه دندان طمع طلحه و سایر صحابه از وصال زنان او بعد از وفاتش بُریده شد. غرض اینکه پیغمبر پیر بود، زنان کم ستش ازاو نفرت داشتند چنانکه اسماء بنت لقمان که در کتب فقهیه بلقب مُسْتَعِيْدَة مشهور است وقتی که بخلاف رضای خود محض بخواهش اقر باش منکوحه پیغمبر شد و پیغمبر در شب زفاف به شبستانش قدم گذاشتند خواست که باو تزدیکی بکند چنان از دیدار پیغمبر وحشت ورم کرد که بزبان آورد آغُوْدَبَاللهِ مُنْكَ يَا شَيْخَ، از من چه میخواهی، چرا مرابخلاف رضای من درخواستی، دست از من بردار و مر آزاد کن که من طاقت دیدار تو ندارم و هرگز بتورام نخواهم شد. پیغمبر لا بدآ از وصالش نومید گشته گفت أَلْحِقِي بِأَهْلِكِ يَا هَرُوم^۴.

اسما همان ساعت از خانه پیغمبر بیرون شده به خانه پدر رفت و خبرداد

۱- و نباید رسول خدارا هر گز نیازارید و پس از وفاتش نباید که زنانش را به نکاح خود درآورید که این کار نزد خدا گناه بسیار بزرگی است. (سوره احزاب، آیه ۵۳).

۲- از تو بخدانه سیرم ای پیر مرد.

۳- ای زن بدبینت به قوم خود ملحق شو.

که به جبرئیل نیز از عجز خود شکایت کرده است چنان‌که امام غزالی معاصر نظام‌الملک در تصنیف خود مسمی به احیاء العلوم نوشته است: جاءَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَكُوتُ إِلَى حِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَعْفَى عَنِ الْوَقَاعِ فَدَلَّى عَلَى الْهَرِيْسَةِ^۱.

درین حالت عجز او از جماع، زنان کم سنش البته بتقادی طبیعت بشریت طالب الفت جوانان میشند. اگر پیغمبر از طرف ایشان خاطر- جمعی میداشت و متوجه و پریشان خیال نبود چرا بدین درجه امر زنان را سخت گرفته و آزادیت را که اعظم حقوق بشریت است بالمره از ایشان سلب کرده است). ...

[دیگر پیغمبر پیشنهاد زید را قبول نمیکند و باومیگوید که آتشک زوجک خدای شما خشنناک شده حکم قاطع فرستاده که او زن زید را بگیرد و در نهایت شتاب. پس از آنکه زن زید در آسمان مطلقه میشود پیغمبر اورا تزویج میکند، حتی تا انقضای عده‌اش هم علی الظاهر صبر نکرده است.]

دیگر پیغمبر ماریه قبطیه را برخود حرام میکند و یک ماه او را

- ۱- حدیث‌نبوی: در خبراست که پیامبر گفت شکایت بردم به جبرئیل عليه‌السلام از ناتوانی در جماع و امر ما به حلیم رهنمائی کرد.
- ۲- این پارا گراف در نسخه تاجیکی و در ملحقات نبود و عیناً از من ترکی ترجمه شد.

۶ نمی‌بیند. خدای شما صبر کرده نمیتواند، آیه طعنه به پیغمبر هیفرستد؛ «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لَمْ تَحْرِمْ مَا أَحَلَ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَسْرَاطَ أَذْوَاجِكَ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ»^۱ و میفرماید که با ماریه ملاقات و مقابله بکند. از این قبیل آیت‌ها درخصوص زن پرستی پیغمبر شما و سایر مزخرفاتِ مانند آنها در کتاب او بیشمار است و این مزخرفات را ما باید در سو قبیر مردگان خودمان نیز بخوانیم، که ارواح آنها شاد و داخل ثواب شود.

زن پرستی را نسبت به پیغمبر من هرگز کاری مذموم نمی‌شمارم بلکه بودش کاری مذموم است، زیرا که آفرینش انسان در اساس قانون زن پرستی است و بقای نسلش وابسته بر حیث جفت است. اگر کسی بخلاف این جذبه رفتار کند یا بیمار است یا اینکه قصدآ از قانون خلقت بیرون می‌برآید. درین باب حدیث «لَا رُهْبَانِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ»^۲ کلامی بی‌نظیر است. حرف در اینست که زن پرستی را بحدا فرات رسانند؛ به زن این و آن طمع کردن و این طمع نالایق را از روی تزویر در نفس خود پنهان داشتن؛ تخفی فی تَفْسِيكَ مَا اللَّهُ مَبْدِيهِ و

۱- ای پیغمبر برای راضی کردن زنان خود آنچه را که خدا بتوحال کرده چرا بخود حرام میکنی حال آنکه خدا رحم کننده بخشاینده است. (سوره تحریم، آیه اول)

۲- در اسلام رهبانیت وجود ندارد.

۳- در من تاجیکی که این صفحات از آن نقل شده بجای «حرف» کلمه «حق» آمده که تصویر می‌ورد اشتباه باشد زیرا در من ترکی نیز «حرف» نوشته شده که ما آنرا بهمین شکل تصحیح کردیم.

مولانا!

تعجب من ازاینست که خلق عوام بهاینگونه سخنان بیهوده باور کرده، شهوت پرستی پیغمبر را دلیل تزدیکی او در حضور آفرینش کائنا نهاینکه در کمال میل به زن ییگانه عربان مشغول تماشا شده لطافت بدنش را هم جهراً تعریف بکند به کلمه سُبْخَانَ الَّذِي خَلَقَ^۱ و بعد از آن این حرکت ناشایسته را برای کافه مسلمین در حق اولویت خود نسبت به زنان ایشان اغقاد بدهد چنانکه فقهای سنی و شیعه کلاً در سلک خاصیت نبی مینویسند: «إِذَا وَقَعَ بَصَرُهُ عَلَى إِمْرأَةٍ وَرَغَبَ فِيهَا وَجْبَ عَلَى الرَّجُلِ طَلَاقُهَا لِيُنْكَحَهَا».^۲

تعجب من ازاینست، که مثل شما فاضل بیمثیل این گزارش را مایه افتخار شمرده باعتقاد خودتان آنرا سعادتی کلان می پنداشد و شکراین شعادت موهم را بر همه کس واجب میدانید. اگر در حقیقت شما از روی اعتقاد، نه از روی ریاء، یه خلق کنندۀ زمین و آسمان چنین رسانادرا میدهید من با شما موافق نمیکنم و به چنین خدا اعتقاد ندارم، به آن چنان پیغمبر ایمان نمیآورم.

توقع میکنم که جواب این ایراد را از روی حکمت و دلیل های عقلی نوشته بمن بفرستید و مرا ساكت نمائید و گرنه از فریب دادن عوام پیچاره و مردمان ساده لوح دست برداشته، آنها را از شرافت بشریت محروم نسازیدا»^۳

+ قید که العاق طایع است: جمیع این تفصیلات دریابان اوضاع حریمانه پیغمبر مُعْدِلِ گی سخصوص دارد بلکه اینکه ازین تفصیلات سبب نزول آیه حجاب در حق طایفة زنان صراحتاً هویدا میگردد.

بعد بدست آوردن زن خواسته خود را به فرمان آفرینش کائنا و اپسته نمودن از طرف پیغمبر کاری است ناشایسته و ضدشان پیغمبری (با وجودیکه خودش نیز هیبا یست بضمون آیه قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْصُوا مِنْ أَبْنَارِهِمْ عمل نماید نهاینکه در کمال میل به زن ییگانه عربان مشغول تماشا شده لطافت بدنش را هم جهراً تعریف بکند به کلمه سُبْخَانَ الَّذِي خَلَقَ^۱ و بعد از آن این حرکت ناشایسته را برای کافه مسلمین در حق اولویت خود نسبت به زنان ایشان اغقاد بدهد چنانکه فقهای سنی و شیعه کلاً در سلک خاصیت نبی مینویسند: «إِذَا وَقَعَ بَصَرُهُ عَلَى إِمْرأَةٍ وَرَغَبَ فِيهَا وَجْبَ عَلَى الرَّجُلِ طَلَاقُهَا لِيُنْكَحَهَا».^۲

این چه معنی دارد؟ فضیحت کاری بدین درجه، کسی که از دوست و دشمن این فتوی را بخواند در حق پیغمبر شما و خدای شما چه خواهد گفت).

خدای ملت های دیگر مشغول است به کارهای بزرگ، اما خدای شما آواره است باین کونه لغویات.

۱- آشکارا

۲- پاک است آنکه ترا آفرید.

۳- تمام.

۴- چون چشمش برزنی افتد و با میل کند طلاق او برشوهر واجبست تا بنکاح پیامبر درآید.

طبقه منبر کذاشتند. در هفدهم ماه رمضان بالای منبر رفته اول خطبهٔ بلیغه خواند. بعد خطاب کرد ای جماعت من امام زمان و باقتصای عقل شریف مکلف هستم که خیر و شر و سعادت و ضلالت شما را بنمایم. بدایید و آگاه شوید که عالم قدیم است و زمان نامتناهی، بهشت و دوزخ یک امر خیالی و موهومی است، قیامت هر کس مرگ است، بهر عاقلی لازمست که در باطن باقتصای بشریت و عقل شریف سلیمان‌نفس و نیکوکار باشد، باینچنین شخص مرد را حق خطاب می‌شود و در ظاهر هر گونه روش که بهجهت معاش و امور دُنیویّه خود مفید بیندهمان روش را بخود شعار سازد. آن تکالیف شرعیه را در خصوص حقوق‌الله‌من کلّاً از شما ساقط کرد. پس از این آزاد هستید و از امر و نواهی در خصوص حقوق‌الله‌با‌المرءه فارغ‌باید. علم تحصیل کنید، نیکوکار شوید و از نعمات دُنیویه در حیات پنج روزه خود بهره‌یابید، ثروت و مُمکن حاصل کنید، به خیالاتِ فاسده و عقاید ابله‌انه خود را مقید مکنید و سعی و تلاش نمائید که با علوم و صنایع و اعمال حسن و صالحه و فضل و هنر در میان ملل عالم بروزگریه و مرتجح شوید. [وهم فرمودای جماعت طایفه آناث را در حبس و حجاب نگاه داشتن قطع نظر از آن که ظلم عظیم است در حق این نصف بشریت، از برای طایفه دُکور نیز خسارهٔ لاتخصی دارد. از امروز طایفه آناث را در حبس و حجاب نگاه مدارید و ایشان را بی‌تریست مکنارید و در حق ایشان ظلم و ستم را روا مبینید، وزیاده بریک نفر زن مگیرید چنان‌که من زیاده بریک نفر زن ندارم و هر کس بعد از این

۱۳۵

نجم‌الدین بعد از رسیدن این تفصیل بسیار در غصب شده برخاست، رفت پیش محمد بزرگ امید و بعد از اجازت گرفتن بحضور او در آمده عقیده فاسدۀ علی ذکرِالسلام را باو بیان کرده، شکایت نموده و گفت که بنزدیکی به وجود این پسر بیدین و ملحد، که ولی‌عهدش است، سلطنت از دودمان او بدر خواهد رفت.

محمد بزرگ امید مردی بود ساده‌لوح و به شریعت و مذهب از جان و دل معتقد، بسیار پریشان‌حال و خشمگین گردیده، از عقیده پس و حشت کرد و خلق راجمع نموده، به بالای منبر برآمد و در پیش نظر همه به اعتقادات پسرانکار آشکار نمود، چنان‌که مذکور شد.^۱

علی ذکرِالسلام از خوف پدر ناچار ترک ارشاد کرده به نوشتن رساله‌ها در اثبات روش پدرشروع نمود تا این‌که از قلب پدرش محمد بزرگ امید و حشت رفع کشت و منصب ولايت عهد خود را به علی ذکرِالسلام تسلیم کرد. همین‌که محمد بزرگ امید فوت شد علی ذکرِالسلام بمسندر سلطنت نشسته ادعای امامت کرد و در سال پانصد و پنجاه و نه اشرف واعیان خود را در قلعه‌آلموت جمع نموده فرمود در عید گاه آن در سمت قبله منبری نصب کردند و چهار گلۀ بزرگ یکی سرخ یکی سبز یکی زرد و یکی سفید در چهار

۱- در اینجا آن قسمت که از نسخه تاجیکی و با همان انشای تحریف شده نقل شده است تمام می‌شود.

سکان^۱ الْمَوْتُ در آزادی طایفه انسان تقلید او کرده بازنان روگشاده خودشان بسیر بیرون میشدند و در جمیع قلمرو او این رسم جاری شد. مروی است که اگر چه از اطراف طوایف مختلف مسلمین به علی ذکر السلام اسناد کفر و الحادمیدادند اما هیچیک از ایشان حق نداشت که با اسناد فسق و فجور بددهد و او را ظالم وجابر شمارد چونکه علی ذکر السلام بسیار پاکدامن بود و هر گز شراب نمیخورد وزنا نمیکرد و در حق کسی ظلم و تعذی را روانمیدید و هر گز بر قتل نفوس و بر شکنجه و تعذیب مردم فرمان نمیداد و شغلش متصل مصروف برآمیش و رفاهیت رعا یا بود و مجالش با حکما و علماء فضلاً انعقاد میافت و در ترویج علوم و تربیت نوع بشر بقدر امکان اهتمام میورزید؛ بر عالمان مبرهن میکرد که علم و تربیت منتج پاکدامنی از معاصی است و نادانی و دینداری باعث فسق و فجور و مولود حرص و طمع و مورث ظلم و تعذیت و بواسطه این نوع اخلاق حسن حق داشت که خود را امام زمان و سرخیل اصفیا بنامد چنانکه نامید.

آفرین بر تو ای علی ذکر السلام که در مدت تاریخ هجری مثل تو یک پادشاه با عقل و حکیم و ذی فضل و صاحب همت و صاحب عزم در میان ملت اسلام پیدانگر دید که به سیویلز اسپون این ملت باعث شود و این ملت را از حماقت و جهالت و بد بختی آزاد کند. اگر ملت مطالب ترا فهمیده بود حالا طوایف

دختِ کوچکِ خود را مثل پسر خود به خواندن و نوشتن مشغول نسازد و هر کس از بزرگ و کوچک واژه غنی و فقیر زیاده بزیست نفر زن بگیرد مُسْتَحِق بازخواست و سخّطر من خواهد شد.] بعد از آن ازمنبر پایین آمد و افطار کرد. مردم هرسال آن روز را عید کرده بترتیب اسباب فرح و سور مبالغه نمودند. شعرای اسماعیلیه در مدح علی ذکر السلام قائلو غرائشا کردند از آن جمله این [پنج] بیت است:

برداشت علی شرع بتائید ایزدی	مخدم روزگار علی ذکر السلام
[منسوخ کردا یه سترو حجاب را	مقبول داور آمد و ممدوح خاص و عام
فرمود کای گروه، بهر مرد یک نفر	همسر بس است زین عدد افراد شد حرام
تا آفتاب نور فشانست در جهان	تا ماه زیور است براین چرخ نیلفام
این پادشاه پاک شیم را بخیر یاد	خواهد نمود نوع بشر بامداد و شام
فردای آن روز که مذهب پر استان نسیم در ایران اظهار شد علی ذکر	السلام دو ساعت بظهور مانده دست زن خود بانوی بزرگ دزدۀ الناج را که از
سلسله پادشاهان دیالمه بود گرفته از حرمانخانه بیرون آمد و بانوی بزرگ	روگشاده در تماشاگاههای الْمَوْت با شوهر حکیم و روشن روان خود سیر کرده
به حرمانخانه بازگشت و هر روز که هوا ملایمت و موافقت داشت علی ذکر	السلام اینگونه سیر را بانوی بزرگ تکرار میکرد ادعیان و اشراف و جمیع

موافقت نیست و از اطراف دشمنانِ نادان زیاد شدند مثل خلفای بنی عباس و سلطانین دیگر و بطایفه اسماعیلیه *إسناد ملاحدہ* و *زنادقه* را دادند و از هرجا به عداوت ایشان اقدام کردند ناچار ولاپت باز به مذهب قدیم عود کرده از تازگی^۱ خود را و اهالی زودبار و فهستان را به چاهو ظلمت آنداخت.

حیف از *تصنیفات علی ذکر السلام* که فی الحقيقة یاقوت و زمردکل لتراتر حساب میشد در هیچ جا مشاهده نمیشود ، اگر پیدا گردد واقعأ یک تحفه بیمثیل میشد . به عقیده و مذهب علی ذکر السلام در هرخصوص مطابقت عقیده و مذهب طایفه چارواک هندویان [اگرچه ایشان در عقاید دینیه زیاده از اندازه تخیلات سخت میکنند (نگاه کن به کتاب دستان - المذاهب)] . چارواکها اعتقاد میکنند که صانع وجود نیست و آعلی و آدنی شدن از عالم طبیعت است و بوجود صانع یک دلیل قاطع و برهان واضح دستاویز نیست پس چرا بامر مظنون و موهم بل معدوم بندگی باید کرد و چرا در معابد و مساجد بواسطه عبادت جبهه ساید شد و به فرشتگان که فضیلت شهود ندارند قائل شد و بموجب حرس ابلهانه با میور جنت و نوید راحت از نعمت‌ها و راحت‌های دنیا دست‌کشید و نقد را به نسیه بی‌اصل

۱- ازنو، دوباره.

انگلیس وینکی دنیا خوش‌چین توحساب میشندند زیرا که [تو در عصری مذهب پر استاذنم را ایجاد کرد که ایشان هنوز در آتشکده‌های دیوان اینکیزیسیون^۲ بریان میشندند] ، آنها مدت مديدة بعد از تو مذهبی را که ایجادش از تو بوده است یعنی پروتستانیسم را فهمیده روولسیون^۲ کرده مذهب پروتستان نمودند.

[از سلطنت حکیمانه علی ذکر السلام چند سال بگذشت، پر استاذنم در جمیع صفحات ملک دیلم منتشر و برگزیده شد و کتبه او روز بروز تاییج خیریه آن را در حق خودشان مشاهده میکرددند] چه فایده بتحریک سلجوقیان نادان با آل بویه علی ذکر السلام را برادر زوجه‌اش حسن نامور بایک ضربت خنجر مقتول ساخت و چرا غ ملت اسلام را بخصوصه چرا غ ملت ایران را خاموش کرد^۴ . بعد از وفات علی ذکر السلام پسر او محمد هم در طریقہ پدرش رفتار کرده بقدر مقدور در ترویج عقاید حکیمانه پدرش سعی بلیغ میکرد و بعد از فوت او پسرش جلال الدین حسن دید که دیگر در ملت

+ قید : حسن نامور بسیار فاناتیک بود و بنای عادت قدیمه مرضی طبع او نمیشد که خواهرش در نظر مردم گشاده رو سیر میکند و ازین جهت به علی ذکر السلام بعض و عداوت میورزید و از شدت بعض خود مرتکب قتل او گردید .

۱- انگلیسیسیون .
۲- انقلاب .

فریب بحصول آرزوهای خودشان وسیله دانسته‌اقد فریقته شد و از دنائیت

نداشت؛ خیرآشی نبود اینقدر هست که علوم نمیدانست و از تربیت یعنی از سیویلزاسیون این عصر مانند معاصرین خود خبر نداشت ولیکن سوادش بود و خواندن نمیدانست، نسبتی هرچه میکرد و هرچه بیگفت و هرچه میخواست عمدها بخداوند کائنات میداد که بخود او بحث وارد نشود. حتی بجهت پیشرفت کار خود پیاره‌ای اموراتِ رذیله نیز اقدام کرده نسبت آنها را باراده خالق ارض و سماء داده است از آنجلمه اینست که به جنگی میدان با دشمنان اکتفا نکرده چندبار دزدانِ عرب را از پیروانِ خود بفرستاد که رفته هنگام شب خفیه به آرامگاه چندنفر از رؤسای قبائل عرب که مدخل خیالات او بودند داخل شده ایشان را بهلاکت برسانند. ازین قبيل تدایر رذیله‌اش در سیرَ النَّبِيِّ تفصیلاً روایت میشود. آدم باشور بهادنی تأمل به حقیقت این کیفیت حالی تواند چنانکه عمارَةُ الْيَمَنِیِّ حالی شده است.

دلیل صاحب سواد بودن پیغمبر این روایت است: مِنْ كَتَابِ يَصَابِرِ الدَّرَجَاتِ لَا يَبِي جَعْفَرَ مُحَمَّدِينَ الْخَسِينِ بْنِ يَابُو يَهِ الْمُقْمَى يَا بِفِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقْرَئُ وَيَكْتُبُ يَلِسَانَ الْغَرَبِ. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الْقُبُوْفِي قَالَ سَلَّطَ أَبَا جَعْفَرَ مُحَمَّدِينَ عَلَى إِرْضًا يَكِيَّا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ مُسَعِّي النَّبِيِّ الْأَشْيَى. قَالَ يَقُولُ التَّائِسُ لَهُ بَعْلَثُرْفَدَ الْكَيْزَرَعَمُونَ أَنَّمَا سَيِّىَ الشَّيْءَ الْأَمْيَى لَكَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ قَوْلَكَدَبُوَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ أَتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ الْمُحَكَمُ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَيْتَمِ رَسُولًا لِمَنْهُمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ فَكَيْفَ كَانَ يُعْلَمُهُمْ مَا لَا يَخْسِنُ وَاللَّهُ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ وَإِنَّمَا سَيِّىَ الْأَمْيَى لَكَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَمَكَّةَ مِنْ أَهْلَهُتِ الْفَرْقَى وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ لِتَذَرَّأُمُّ الْفَرْقَى وَمَنْ حَوْلَهَا^۱

۱- سوره جمعه، آیه ۲

۲- سوره شوری، آیه ۷

عرض کرد و با قولِ کاذبانه فصیحای جاه دوست⁺ که افکنند عوام را بدام

این قیدرا درنامه ۲ آوریل ۱۸۷۱ به میرزا یوسف مستشار نوشته که بدنخنه خودش اضافه کند.

+ [قید: ای جلال‌الدوله درباب جاه دوستی پیغمبر ما در جزء رایع تاریخ ابن خلدون این گزارش بنظر آمد. شاعری از شعرای عرب معاصر خایله اسماعیلیه مصر الْقَائِرِ بِاللَّهِ تَعَالَى به مختاره الْيَمَنِی در ملح شمس‌الدوله تو رانشاه برادر صلاح‌الدین قصیده‌ای گفته در آن قصیده تو رانشاه را بدین سه‌فرده تسخیر یکمن و استبداد مطلق ترغیب و تحریض میکند:]

فَاخْلُقْ لِنَفْسِكَ مُلْكًا لِأَنْضَافِهِ إِلَى سِوَاكَ وَأُفْرِنَازِفِي الْعِلْمِ
هَذَا أَنْ شَوَّهَتْ قَذْكَائِشَ وَلَيْتَهُ كَنَا يَقُولُ الْوَرَى لِحَمَاعَلِي وَضَمِّ
وَكَانَ أَوْلُ هُذَا الَّذِينَ يَنْرَجِلُ سَعِيَ رَالَّى أَنْ كَعْنَةَ كَمِيدَ الْأَكْسِمِ

ترجمه‌اش اینست که از برای خود نسلکی خلق کن که از جهت آن تو به غیر خود مضاف و وابسته نگردی و آتشی در عالم یعنی در شهرت بر افزوز تامرد بگویند که این فرزند تو هست است که او را ریاست و ولایت بود چنانکه مردم میگویند گوشت از چوب آویخت یعنی امیم دنیارا افکدو خوار و در دندن کرد. اول این روش از مردی بود که سعی کرد تاینکه اورا شیداً مام خواندند. یعنی در روش ریاست طلبی وجه دوستی و شهرت پرستی تو تنها نیست. اول این روش از مؤسس دین اسلام است. نیدی که رجلی از رجال عرب بدین روش سعی و سلوک کرد بهجه درجه رسید.

الحق این شاعر مطلب را خوب فهمیده است. پیغمبر ما فی الواقع بشدت ریاست طلب و جاه دوست و شهرت پرست بود و در عقل و تدبیر در عصر خود نظیر نداشت و در قصاحت و بلاغت فی ما بین عربها بی‌بدل بود چنانکه خودش بدین صفت افتخار میکند: أَنَا أَنْصَحُ مَنْ تَطَّقَ بِالظَّاهِرِ يَنْدَأْنِي مِنْ قُرْشِ وَقْرَآنَ كُلَّا از خیالات خود اوناشی است و این عقیده غلط است او اتی بود یعنی سواد

الحق عقیده چارواکان يكى از مذاهيب پاكيزه و پسندideh است .
کاش اهل ایران يقدر چارواکان عقل داشتند و اين مذهب پسندideh را اختیار کردند چنانکه علی ذکرِ السلام نشان داده بود . بيفايده بودن حقوق الله را بوعلى سينا نيز اشاره کرده است .

بوعلى درفن حکمت استاد رَمَضَان رَأْمَرْضَان نامِهاد
و في الحقيقة از حقوق الله منفعتی عاید نیست بجز ضرر . مگر وضو و غسل و طهارت وختنه که نظر بقوانین طبیته فوایدکشیه در ضمن این اعمال مندرج میباشد بتبدیل پیراهن وزیر جامه در هر دوشبانه روز معاً . اما ضرر سایر اعمال واضح است مثلًا در هر شبانه روز پنج وقت نماز ترا از کسب و کار بازمیدارد ، روزه بجان تو ضرر میکند⁺ و حجت بهلاكت تو باعث

+ قيد . آيا سبب چه بودکه پیغمبر در هر شبانه روز پنج وقت نماز را واجب ساخته است و ما صیام را قرار داده است و علاوه بر این کم خوابی را و انواع و اقسام عبادات را مستحب کرده است . سبب این بود که قبائل عرب در ایام بت پرستی بغير از راهزنی و جنگ کردن با یکدیگر شغل و پیشه نداشتند و در اوقات آسودگی از راهزنی و جنگیدن یا بیازی سهام عشره تیسیر و سایر نوع قمار مشغول میشدند یا وقت خودشان را در مستی میگذرانیدند و یا بسیار میخوابیدند و یا بیکار می نشستند ، تجارت و زراعت و صنعت اصلًا نمیدانستند . پس راهزنی و جنگیدن و قمار بازی و می پرستی و پرخواهی و بیکاری از مقتضیات حالت ایشان بود چنانکه جمیع طوائف وحشیان و بربران بدین خاصیت مشهورند چون راهزنی نسبت به شرکین و جنگیدن با کفار مطلوب پیغمبر بود بنابر آن در خصوص این عمل ←

طبع بچنین اشخاص فروتن شده ایشان را آقا و اولیادانست و با ایشان بندۀ ردیبل شد و پرستش کرد ؟ و هرشیئی که ظاهر نیست باور کردن را شایسته نیست . ترکیب موالید از عناصر است؛ باقتضای طبیعت چندروزی عناصر با همديگر تألیف یافته‌اند، مادام که ثبات ترکیب جسد وسلامت هیئت باقی است بهر خیر که مرغوب طبع است و از آن ضرر حیوانی متصور نیست باید توسل جست وقتی که ترکیب جسد متلاشی شد معاد عنصر باز عنصر است و کاخ بدن را بعداز خراب شدن بوطن بالاتر و ناز و نعیم عروج و بهنار و جحیم نزول نیست پس باید اعتقاد کرد در اعمالی که حقوق الله شمردمیشود گناهکاران مُعَاقَب نمیشوند و نیکوکاران^۱ براحت و نعمت نمیرسند بلکه در واقع بر عکس است . بجهت آنکه گناهکار از عذاب روزه و نماز و طاعات و عبادات فارغ شده و نیکوکار^۲ بمشقت عبادات که عذاب محض است گرفتار است .^۳ پس عاقل باید از جمیع لذات دنیویه بهره بیاب شود و از هیچگونه مشتبیات احتراز ننماید زیرا که چون به خاکرفتی بازآمدنت نیست .

باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

۱- در نسخه های ترکی و تاجیکی هر دو بجا هی «نیکوکار» «زاده» نوشته شده است .

۲- در راشیه یکی از نسخه های فارسی یک بیت از محمد فضولی شاعر آذربایجان و توضیح خود آخوندزاده باینمضمون آمده است :

«واعظ اوصاف جهنم او خورای اهل وَرَع
گل او نون متعیله گُور که جهنم نَهَايیش
يعنى جهنم خود مجلس وعظ واعظ است .»

و ضمناً أصلًاً فایده‌ای نیست. بعضی اشخاص ادعا میکنند که از اجماع حجت برای ملت اسلام منافع کثیره حاصل است زیرا که یکی از خطای می‌آید یکی از هندوستان یکی از افریقہ می‌آید یکی از فرنگستان و با هم دیگر ملاقات میکنند و از درد هم دیگر مطلع می‌شوند. میپرسی که از این منافع یکی را ذکر کنید از جواب عاجز می‌مانند. بلی راست است از کل اجماع برای ملت کم و بیش منفعت می‌شود اگر اجماع در وطن ما بین ملت و احده واقع گردد و اگر بهمان اجماع یک مراد و یک منظور سبقت نماید اجماع بخارط همان مراد بوقوع آید؛ مثلاً قبل از اجماع در وطن ما بین یک ملت کتفکو بشود که فلان احتیاج ما باید رفع گردد. فرض بکنیم که کخدای قریب هرده است باید کخدای تازه انتخاب بکنیم که سبب رفع حوایج ما بشود پس انتخاب کخدای تازه مرادی و منظوری است که با اجماع سبقت کرده است در این صورت اجماع منفعت دارد بجهت آنکه همان مراد از اجماع حاصل می‌شود. آیا با اجماع حجت چه مراد و کدام منظور برای منفعت ملت سبقت کرده است. یکی از خطای آمده است، آیا او وقت آمدن منظور کرده بود که بدرآنکه از هندوستان آمده است فایده‌ای از احوال حاصل

- در نسخه اساس «نماند» بود که ظاهراً اشتباه رونویس کننده است. منظور اینست که تجمع وقتی مغاید است که قبل از برنامه‌ای در دستور کار قرار گیرد.

می‌شود. اگر از هوای عربستان جان‌سلامت بری عربستانی که عبدالرحمان جامی بعد از مراجعت از حجج بدین فرد از آن الحذر می‌کند:

ص ۳۷

وادی است پر رنج و تعب دوزخ صفت ذات المُلَبْ
در خاکِ او هلیاغ و ذبٰ^۱ هستند چون ماهی تپان
اگر از هوای عربستان جان‌سلامت بری مبالغ کلی صرف می‌کنی

أنواع تحريفها و تشویقها لازم دید. أما بازی سهام عشرة مئسراً و هر قسم قماراً ومی‌پرسنی را برسلمین حرام کرد و کم خواهی را مستحب نموده پس لازم بود که برای دفع بیکاری ایشان نیز چاره‌ای خیال کند لهدا نماز پنجه گانه را و روزه را بگردن ایشان بگذاشت که ایشان را در اوقات آسودگی از راهزنی و جنگیدن بچیزی مشغول سازد. [امروز نوع بشر در عالم ترقیست،

۲

آدم هزار گونه مشغله دارد برای او بیکاری کجاست که اوقات خود را بر پر پوچات مثل نمازو روزه صرف کند. اگر غرض پیغمبر از نماز تهایاد آوری خدا بودی هر شبانه روز یک دفعه نماز کفایت می‌کرد نه اینکه صبح دور کعت ظهر چهار رکعت عصر بازچهار رکعت شام سه رکعت خفتن بازچهار رکعت باید نماز گذارد. هر نماز باوضویش اقلاییک ساعت وقت آدم را ضایع می‌کند. در هر شبانه روز تنها پنج ساعت به نماز گزاردن صرف می‌شود باقی بخوردن و خوابیدن، برای کار کردن وقت قلیل می‌ماند از این سبب کسب کاری و پیشه‌وری و هنروری در میان ملت اسلام بغایت کم است و ثروت و نکنست نسبت به سایر ملل بغایت اندک است. از جهت همین نوع سبب‌های بی‌حضر پر است انزم در دین اسلام محض بخارط حیت بشر از واجبات است.]

- هلیاغ خارپشت نر و ذبٰ گاو و حشی است.

صدقهٔ یتیمان بی‌صاحب و کوران و شلان بی‌مؤنّت و زنان بیوه و پیران
نباشند.

[و سبب دیگر بر بد بختی ایشان تا انقرامی عالم آست که پیغمبر
ما ملل خارجه را از تردّد برخاک ایشان قدغِن کرده است. مسلم کل عالم
است که اهل فریکستان در علوم، صنایع و فنون و جمیع هنرها سرآمد
طوابیف روی زمینه است اما دین ایشان مغایر دین اسلام است. ایشان از ترس
کشته شدن به برسی تجارت نه بر سر سیاحت بمکه و مدینه و سایر امکنه
قریبیه این بُلدان پا نمیتوانند گذاشت در اینصورت متوجهین این محل‌ها از
کدام طائفه کسب معرفت و علم و انسانیت نتوانند کرد. پس لابد و ناچار باید
درجات و کوری باقی بمانند چنانکه از هجرت تا امروز اصلاً تغییری در
حالت ایشان روی نداده است و دائماً در ذلت و فقیری و گدائی و راهزی
زندگانی میکنند و بخاک وطن ایشان بغیر از هم‌ذهبان ایشان در موسیم حجّ
کسی قدم نمیتواند گذاشت و این هم‌ذهبان ایشان نیز در کودنی و بی‌علمی
و بی‌هنری مثل ایشانند و اگر اهل فرنگستان بمکه و مدینه اذن تردّد
داشته‌اند آنوقت ایشان بر آن محل‌ها برسی تجارت و سیاحت عزیمت نمودندی
و غربه‌ارا از احوال و اوضاع عالم خبردار کردندی. چه فایده از عدم
مال اندیشی پیغمبر این طائفه را بدان محل‌ها را و تردّد مسدود است و
عربها مادام که در اسلامیت ایجاد مذهب پر و تستانتزم نشده بعضی احکامات
مناسب این دین منسخ و متروک نگشته است لابد و ناچار باید تا انقراض

خواهد شد. یکی از خطأ آمده است یکی از هندوستان، همدیگر را
می‌بینند، نهاین اورا می‌شناسد و نه اولین را. در روز در یکجا می‌مانند،
هر روز همدیگر را می‌بینند، هر کس به اتمام اعمال خود مشغول است. بعد
از هر روز از هم مفارقت می‌کنند. یکی به آزادگان می‌رود یکی به قراداغ،
بان می‌ماند که آدمی غریب به شهری عظیم و بیگانه وارد بشود هیچ‌کس
را نشناشد و روزگردش کرده به وطن خود مراجعت کند و بگوید که فلان
شهر رفتم جمعیت عظیم دیدم. در ضمن این به وطن و ملت وحدت او چه
فاایده حاصل است. آیا از اجماع حجّ در مدت هزار و دویست و هشتاد سال
منفعی که به ملت اسلام عاید شده باشد چیست، اما به اثبات خسارات کثیره
هر کس جواب دادن را قادر است، مثل اچقدر پول از اشخاص صاحب استطاعت
در خارج وطن صرف می‌شود و چقدر جان در راه تلف می‌گردد و در موسم
حجّ زیاده از ضد هزار گوسفند ذبح می‌باشد و از گوشت و خون آنها در شدت
حرارت آفتاب هوا تعفن بهم میرساند. و با اول در آنجا پیدا شده بعد به کل
عالی منتشر می‌گردد، چقدر جان بعرضی هلاکت می‌رسد و چقدر پسر و
دختر در وطن بی‌پدر می‌ماند و چقدر زن بیوه می‌شود و اهل عربستان هم
بجهت امیدواری به صدقه در کسب معيشت و طلب ترقی بی‌اهتمام شده بکمال
بی‌غیرتی معتاد می‌گردد و در زمرة طوابیف کمنام گذران می‌کند. قول یکی
از فیلسوفان است که در دنیا هیچ به گدائی و سائل بکفی و بی‌اهتمامی و
بی‌غیرتی در امر معيشت زیاده باعث نیست مگر صدقه دادن، اگر مُستحقان

عالَم درجهالت وکوری وذلت ودنائت باقی بمانند.

و باز سبِّ دیگر بر بد بختی جمیع امتِ اسلام اینست که پیغمبر ما وضع علم فقه را در اسلام تنها بخود إسناد میدهد و خود را آعقلِ اولین و آخرین وأفضلِ گذشتگان و آیندگان شمرده اصلاً به تغییر و تبدیل و تزیید در علم فقه راه نمیدهد . علم فقه و فرایض که الآن فيما بین ملتِ اسلام متداول است کل‌ادرمیان عربها وبخصوصه درین قبیل از بعثت پیغمبر موجود بود و عربها امورِ منازعات و مرافعات خودشان را قبل از بعثت همیشه بر طبق آن علم فقه قطع میکردند و در حال حیات پیغمبر در مدینه از جمله مهاجرین و انصار صحابهٔ فقها بودند. پیغمبر در فقه عربها فقط تصرُّف و اجتهاد کرده است و بعضی تغییر و تبدیل را در آن علم بصواب دید خود معمول داشته است والا خودش مخترع و موجود علم فقه نیست بلکه او مجتهد و مکتبِ علم فقہ قدیم عربهاست چنانکه سایر قوانین و احکام دین جدید و خشک⁺ خود را از تورات و انجیل و عقایدِ مجوس مأخذ کرده

+ [قید: بعلت اینکه آعمالِ دین او هرگز تجملات و شکوهات و انواع تشکلات ندارد چنانکه آنها در دین عیسویان مشاهده میشود بخلافِ ذالک آعمالِ دینیه او عبارت است از رکوعات و سجودات و دعاجاتِ مکررة یا پسۀ کسالت‌انگیز و رحمت‌افزا و یکنون که اجرای آنها نه عبادت‌کننده را بوجد میآورد و واله میکند نه نگاه‌کننده را خصوصاً که دعاجاتِ مکررة کسالت‌انگیز راعی‌بادت‌کننده لامحاله باید در زبان عربی ذکر کند که نه میدن آن باکریت بالکلیه غیر مقدور است .]

بعضی تغییرات و تبدیلات را در آنها بر مقتضای رأی خودجاري نموده است، يعني در آنها اجتهاد و تصرُّف کرده است. تکون و تجمع علم فقه بی‌مرور دهور و بی‌حدود قضایی متنوعه بی‌حصر فيما بین جماعات و بی‌مشارکت عقولِ عدیده دروضع آن ممکن نمیشود و این علم حاصلِ عصر واحد و نتیجه خالِ فرد واحد نمیتواند شد و معنی‌هذا تا امروز در هیچیک از ملل دنیا این علم بدرجۀ تکمیل نرسیده است و آنَا فَآنَا تغییر و تبدیل، تجدید و تزیید در آن علم از ضروریات و مقتضیاتِ اوضاع زمانه است در اینصورت پیغمبری که راه تغییر و تجدید و تزیید را در این علم بسته است بدیهی است که ملت خود را از هر قسم ترقیات در اموراتِ دنیا عاجز و محروم کرده است^۲ مثلاً پیغمبر ما که خود را اعقلِ اولین و آخرین نامیده بسیان واسطه راه خیال اربابِ عقول را در تغییرات و تجدیدات و تزییداتِ مسائل فقهیه و قوانین ملکیه و ملیّه بسته است، آشکار است که بنی نوع بشر را در کل

- ۱- در مورد این پاراگراف تاینجا ، در ملحقاتِ ترکی نوشته شده که «سطور ذیل را مؤلف بشکل قید علاوه نموده است » ولی چنانکه خواننده ملاحظه میکند این قسمت بیشتر مربوط به متن است .
- ۲- از اینجا تا آخر قسمتی که از نسخهٔ ترکی نقل شده و در داخل کروشه است در نسخهٔ ترکی بدنبال قید صفحهٔ پیش‌آمده نه در متن ولی چون در نسخهٔ تاجیکی در متن آمده بود و بنظر میرسد که این‌شکل درست‌تر است در اینجا ز شیوه نسخهٔ تاجیکی تبعیت شد .

وجهِ رابع نیز متصور است؛ باری آلات و اسبابی که در وجودِ تو خلق شده است زیاده براین نمیتواند دانست چنانکه فردوسی فرموده است:

سند آفریننده را کسی توان
بدین آلت و رای و جان و زبان

در تو فقط پنج حواس هست، یَحْتَمِل که در صورتِ عقیده اولی یا نابه
بمرورِ دُهور وجودِ کل بیک نوعِ دیگر جلوه کند یعنی دریا بنوعِ دیگر
بتلاطم آید و در کائنا ن یک شانزمان سُبِّی عظیمی پیدا شود و بعوضِ تو
وجودی آخر ظهور کند که بجای حواسِ پنجگانه صاحبِ ده حواس باشد
بلکه همان وجودِ صاحبِ حواسِ عشره بیشتر از تو چیزی بداند و همان
وجود بفهمد که موجود چیست، روح چیست. حالا تو با حواسِ پنجگانه
قادربه^۱ [فہم] حقیقت و ماهیت روح نیستی چنانکه نمیدانی شاعر چیست.
حين طلوعِ شمس فوراً روشنائی بعالَم شایع میشود، هنگام افروختنِ چراغ
فی الغور روشنائی بدیوار میافتد، آیا این روشنائی چیست نمیدانی، و
چنانکه نمیدانی حرارت چیست و قوه مقناطیس و سایر این قبیل اشیا
چیست فقط این را تو ای بفهمی که روح کیفیتی است در اجسام مرکبة
ذیحيات که بعداز ترکیب اجسام موافق قوانین و شروط خلقت پیدامیشود.
مثلاً یک جسم ترکیبی که مرکب است از انواع و اقسام آلات و اعضايِ صلبه

۱- ظاهر آ کلمه «فہم» یا چیزی شبیه به آن از قلم افتاده است که با
مراجعه به نسخه ترکی اصلاح شد.

آسیا و دراما کن متعدده دنیا چهار جهالت و ذلتِ ابدی کرده هر گونه ترقی
را فيما بین ملتِ اسلام ممتنع ساخته است. با وجودیکه خودش در زمانِ
نبوت خودکه بیست و سه سال طول کشید احکام و آیات متعدده قرآن را
بنابر تقاضای روزگار و امورِ حادثه منسوخ کرده آنها را به دیگر احکام
و آیات موافق وقت و احتیاج عوض کرده است پس چگونه میشود که در
مدت هزار و دویست سال^۱ از هجرت بعض احکام و قوانین او بنابر تقاضای
ایام و امور مستوجب تغییر و تبدیل نگردد.

و عجب تر اینست که پیغمبر ما زمان قبل از بعثت رازمانِ جاهلیت
مینامد غافل از این که خودش بعداز بعثت خود دست و پای امتِ خود را بسته
به قعرِ دریایِ آشِ جاهلیت افکنده است؛ نجات یافتن از جاهلیت قبل از
بعثت آسان بود. نجات یافتن از جاهلیت بعداز بعثت مشکل است چنانکه
می‌بینیم . ۲)

پس مادامی که در علمِ فقه راهِ تغییر و تبدیل و تجدید و تزیید بر اباب
عقول و خیال امتِ اسلام بسته است این امتَ الی ابدالآباد در عالمِ تنزل
جاوید خواهد ماند و بدین خواسته ترین کل ام دنیا خواهد بود و هر گز امکان
نخواهد داشت که پا بر عرصه ترقی بگذارد.] ۳)

بغیر از آن سه وجه که من در حقِ موجودِ کائنا ذکر کردم آیا

۱- در دو تا از نسخه ها نوشته شده «۱۲۸۰ سال».

مشخصی دارند بدون ظرف و قالب در برابر کرتیکا نمیتواند ایستاد و برای ارواح بعداز مفارقت ابدان قالب مثال ولطیف خیال کردن چنانکه شیخ احمد بحرینی بدون دلیل عقلی و طبیعی قیاس میکند یعنی است. [مثالش اینست که تو چند اجزای معده‌ی را دریکجا جمع میکنی و موافق قانون علم آنها را بیکدیگر ممزوج و مرگب میسازی کیفیتی از آن حاصل میشود که اسم آنرا قوّة تلغفایه یعنی روح تلغفایی میگوئیم. وقتی که اجزای معده‌ی را از بیکدیگر سواکردی یعنی همان ترکیب را که با آن اجزا داده بودی برهم کردی قوّة تلغفایه یعنی روح تلغفایی زایل و محو میشود اما ماهیت این قوّة تلغفایه و روح تلغفایی چیست نمیدانی. این نیز سریست از اسرار وجود واحد و کامل و صاحب قدرت. برای فهمیدن این مطلب کماین‌بگوی^۱ بر تو لازم است که الکتریسیت را وقانون و مقتضیات آنرا دانسته باشی. چه‌فایده، تو وملت تونه‌الکتریسیت را میدانید و نه قانون آنرا، شما فقط جهنم را خوب وصف نمیتوانید کرد و جن و شیاطین را خوب میتوانید شناخت چونکه وجود آنها خیالی و موهومی است. الکتریسیت که امری ظاهر و دریش چشم شماست و تمام عالم از آن خبردارست شما بدانستن آن اقدام نمیکنید برای آنکه چه مصرف دارد، الکتریسیت که شمارا به بهشت نخواهد برد و از جهنم خلاصی نخواهد داد، برای شما امر

۱- آن چنان که شایسته است.

وسیله یعنی از اخلاق این کیفیت [یعنی روح] ظبور میکند. مثال آوریم ترکیب طفل را بعداز تولد در اتمام این ترکیب جسمی کیفیتی با حاصل میشود که ما آنرا روح حیوانی میگوئیم + که در ضمن آن حیات و کسل مقتضیات آن مشاهده میشود مادام که این جسم ترکیبی باقیست این کیفیت یعنی روح در آن ظاهر است وقتی که این جسم ترکیبی پاشیده و متلاشی شد یعنی برهم شد همان کیفیت که ما اسمش را روح گفته‌ایم زایل و محو میشود. این هم امریست از قوانین و مقتضیات همان وجود واحد و کامل و صاحب قدرت و سریست از اسرار او. [پس معلوم شد که روح هرچه بوده باشد امری است که قائم بنفسه نمیتواند شد چنانکه عقل و خیال قائم بنفسها نیستند باید لامحاله ظرف و قالب داشته باشند. بنابراین تصور و تعقل اعتقاد علمای ما که ارواح بعداز مفارقت ابدان در مواضع مخصوصه باز وجود

+ [قید: قالَ إِيَّاَمَ ابْوَحَارِيدَ مُحَمَّدَغَزَى فِي كِتَابِهِ الْمُسْمَى بِعِنْضُنْوَيَةٍ ۱ وَالْحَقُّ أَنَّ الْأَرْوَاحَ الْبَشَرِيَّةَ تُخَذَّلُ إِنْذَا سَعَدَ إِلَى النَّطَقِ فِي الرَّأْمِ ۲. یعنی روح یا حیات کیفیتی است که قائم بنفسه نمیتواند شد و محتاج به محل است چنانکه عقل و شعاع و حرارت و قوّة مقنطایسیه و امثال آنها قائم بنفسهم نیستند بلکه قائم بدغیرند.]

۱- اسم کامل کتاب «المضنوون په على غير أهله» است.
۲- در کتابش موسوم به «مضنویه» گفته است در حقیقت، ارواح بشری هنگام ایجاد نطفه در رحم پدیدار میشوند.

اصطلاح فرنگستان آنرا علم فزیکا^۱ تعبیر می‌کند یعنی علم حکمت و معرفت ماهیت و خاصیت حیوانات که آنرا علم یستسیو و تعبیر می‌کند یعنی علم طبیعت دراین عصر بواسطه تئیعات و تحقیقات فیلسفان فرنگستان بنوعی تکمیل بهم رسانیده است که عدم امکان معجزات و کشف و گرامات و خوارق عادات بامداد همین علوم در نظر ما آژه‌برین الشّمس شده است. اگر دراین عصر کسی لاعن شعور بخود اسناد معجزه بدهد ما اورا دیوانه حساب کرده از جهت خلای که در قوه عقلیه اواقع شده است بر حالت او متأسف خواهیم شد و اگر عن شعور بخود اسناد معجزه بدهد ما بلا اختیار از لونفرت خواهیم کرد زیرا اینچنین کس که صاحب شعور است و خودش میداند که معجزات از قبیل ممکنات نیست اما برای افکنند ساده‌لوحان بدایم فریب و برای فرمانرواشدن در میان ایشان کذب محض را و تزویر خالص را وسیله می‌سازد در نظر ما آشکارا کذاب و مزور مینماید لیکن در عصر قدیم وضع عالم بطور دیگر بوده . علوم مذکوره ترقی نداشت و فیلسفان حمیده اخلاق بجهت اراثت خیر و شر مردم مدعای خودشان را بواسطه برآهین عقلیه با ایشان اثبات نمی‌توانستند کرد. ناچار بمقتضای طبایع مردم خودشان را به لقب پیغمبری برگزیده صانع نامیده بخودشان اسناد معجزه‌داده اند و بدینوسیله مردم را بهامر ونهی خودشان تابع کرده مدعای خودشان را

۱- منظور علوم طبیعی یا طبیعتیات است .

آخر لازمست و بس که بلکه بطوری خودشان را به پیش اندخته مستجاب شدن این دعای قنوت را که وَرَوْجَنَا مِنْ حُورِ الْعَيْن است با چشم خودشان بینید و به آرزوی خودشان برسید و کام دل حاصل بکنید. دیگر بس است تا کی در پی خیالات بیهوده و بیغايده خواهید افتاد. ای ظالمان باری از مضمون این حدیث منتسبه شوید و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ [الدُّنْيَا] أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى^۲. حالا وقتست که حواس پنجگانه خودشان را در چیز دنیا به تعیش نمودن و در امور دنیا به فضیلت یافتن صرف کنید. در حیات دنیا برای شما علم و بعد از علم آزادیت و پس از آزادیت استطاعت لازم است که پنج روز در عمر خودشان آسوده تعیش بکنید و خودشان را به عمر زید خواه بیغمبر باشد خواه امام باشد خواه دیسپوت باشد عبد‌رذیل ندانید و در نظر ملل سیویلزی یافته خوارو ذلیل و احمق و نادان ننمایید [و به رؤیاها و تعبیر آنها اعتقاد نورزید زیرا که رؤیا نیست مگر عمل مغز در حال خوابیدن سبک]^۳ [و به معجزات و کشف و گرامات و خوارق عادات باور نکنید زیرا معرفت ماهیت و خاصیت عناصر و جمادات و نباتات که در

۱- کسی که در این جهان کور است در آن جهان نیز کور خواهد بود .

۲- در نسخه ترکی «تنک» و در نسخه تاجیکی «خوابیدن تن» نوشته شده است. چون در زبان ترکی «یومگول یاتماق» نوشته شده بود که معنی خوابیدن سبک است در اینجا از ترجمه ترکی استفاده شد.

کردم خوبش را نتوانستم یافت. در قاهره پشت خانه رضا پاشا یات مغازین^۱
فرنگی هست در آنجا باصطلاح عثمانی دوربین‌های پك اعلا میفروشند
هر گاه گذرت با آنجا بیفتند برای من دوربینی خریده بفرست به رشت باسم
حاجی عبدالله مروارید فروش بغدادی که او بمن میرساند. خدا حافظ.

کمال الدوّله

با یشان حالی نموده‌اند. اگر خلق بیچاره تنها بدینگونه بیغمبران
صاحب شعور و معرفت میگردندی بازسهل میشد، ایشان به پاره‌ای
دیوانگان که مدعیان معجزات بوده‌اند گرویده به نویادات بی‌اصل و تخویفات
بی‌معنی که ناشی از خیالات اینگونه مجذون صفتان و بیشурان بوده است
باور کرده نعمات ولذاین حیات دنیارا برخودشان حرام و بخارط منظورات
باطله خودشان را باعمال شaque گرفتار ساخته‌اند چنان‌که بتپستان و
آتش پستان دراین حالت مشاهده میشوند. حالا دراین روز گار با وجود
پروره آیا مرد عاقل و پاکنهاد هیچ فتوی میدهد که بنی نوع بشر در
حالت وجهات قدیمه خود جماد آسا بالاحز کت باقی بماند و به نیت ترقی
وبه نیت خروج از ظلمت به نورانیت اصلاً قدم بر ندارد.

بس است خسته شدم فردا بیست و یکم رمضانست بشنیدن مرثیه
ملائجیار روضه خوان خواهم رفت حکایاتی را که ازاو خواهم شنید در
مکتوب سیم خود نوشته خواهم فرستاد. خواهش دارم^۱ که از تبریز به
رشت سفر بکنم و از آنجا هم به هازندران به مکان دیوان و پریان رفته
سیر نمایم.

در هصر چه دوربین‌های خوب میفروختند حیف که فراموش کردم
نخریدم حالا به دوربین احتیاج بهم رسانیده‌ام در تبریز هر چه تجسس

مکتوب سیّم کمال الدّوله

باز از تبریز، در ماه رمضان سنّة ۱۲۸۰

ای برادر مهر بانم جلال الدّوله امروز بارفقا به مسجد جامع رفته‌در
مجلس مرثیه ملا جبار روضه خوان نشستم. مسجد مال‌امال بود. پیش از ملا
جبار کسی دیگر بالای منبر رفته وفات حضرت علی‌ابن ایطالب را خواند.
بعد ملا جبار بمنبر صعود کرده اوّل چند حدیث از فضیلت ائمه و از ثواب
تعزیه‌داری نقل نمود پس از آن بطلب شروع کرد.

ای جلال الدّوله بر سر اولیای هر ملت کم و بیش بلا آمده است اما
می‌سیب اولیای ملت شیعه واقعاً خیلی افزوتراست و بیش اینست که
بنی امیه خلافت را از علویان غصب کردند علویان نیز تاب نیاورده و در طلب
مافاتین بجهد افتادند. بنی امیه و بعد از ایشان بنی عباس پر زور آمدند و این
مدعیان خلافت را از میان برداشته پنج روز بی دغدغه از جانب آنان بغرا غبای

سلطنت کردند بعد باینان نیز بلایای دیگر روآورد اینان نیز دو چار مصیبت
شده از میان بدر رفته و نیتاً منسی شدند. چنین است اوضاع این دنیا
یکی را بسر بر نهاد تاج بخت یکی را بخاک اندر آرد ز تخت
سلسله بنی امیه را چنانکه معلوم است بنی عباس منقرض ساخت و سلسله
بنی عباس را هم چنگیزیان از روی زمین معدوم کردند، قواریخ کلی ممل
ازین نوع حوادث مملو است و مقتضای عالم کون و فساد چنین است. اما
علویان زمانی که از سلطنت صوری محروم ماندند بسلطنت معنوی تلاش کردند
وزهد و تقوی را بخود شعار نموده بین وسیله در باطن برای خودشان شیعیان و
مریدان پیدا کرده‌اند و به مدد کاری ایشان پنج روز در عمر خودشان از مشقت
احتیاج کم و بیش آزاد شدند و همیشه بشیعیان و مریدان در فضیلت خودشان
ودر مذقت بنی امیه و بنی عباس سخنها می‌گفتند و فی الحقيقة هم داشتند
تا آینکه دوران خودشان را بسیار بده در گذشتند از بنی امیه و بنی عباس
اثری هاند نه از ایشان.

همان منزل است این بیان دور که گم شد در آن لشکر سلم و تور
بنای تعزیه‌داری را اول سلاطین دیالیمه گذاشتند که شیعه مذهب بودند بعد
سلاطین صفویه که از سادات علویه شمرده می‌شدند خروج کردند و با قضاۓ
پولیسکای خودشان به تعزیه‌داری رواج دادند حالا همان سبب که صفویه
برای آن تعزیه‌داری را رواج داده بودند بالکلیه رفع شده است. اما در
ایران تعزیه‌داری از ایام صفویه هم زیادتر رواج پیدا کرده است فقط در

که در یک طرف مردی نشسته است جَبَّهَ ماهوت در بر شال کشمیری در کمر
کلاه بخارا در سر باریش طویل و مُحَنَّا و مرنگ^۱ در صورت می‌بینی که آدم
است. میپرسی که این کیست میگویند این فلان حاجی است عروس و
غمگین منتظر است بینند که آن سفیه شارلاتان در بالای منبر چه پوچات
نقل خواهد کرد. در طرف دیگر می‌بینی که مرد متشخص نشسته است و
افکشتری نگینش یاقوت در انگشت میپرسی که این کیست میگویند این
فلان آقاست نزدیکش رفته بنای صحبت میگذاری میپرسی از کتب فارسیه
وعربیه چه خوانده‌ای جواب میدهد که من سوادندارم و حمد میکنم بخدای
خود که بمن سواد نصیب نکرده است چونکه اغلب صاحب سوادان
بداعتقاد میشود و بضلالت میافتد حالا یا جوابش بدنه حالا یا ازین کودن
پرس که ای کودن تو بجهه دلیل این قول خود را به ثبات میرسانی حالا یا
باين بفهمان که ای احمق تو سهومیکنی، بطرف دیگر متوجه میشوی می‌بینی
که یکی تسبیح در دست میگرداند یکی دیگر هم گردن خود را بسوی او
دراز کرده میپرسد که فلانی اعمال امشب چیست. امشب چند رکعت نماز
باید گزارد او جواب نمیدهد تا که ذکر خود را تمام میکند. بعد به
سائل ملتقت شده میگویند چه شتاب میکنی. بعد از آخوند ملاجبار آخوند
جعفر به منبر رفته اعمال امشب را از روی کتاب زاد المعاذ ذکر خواهد کرد.
خدا یا غریب حالتی است. کل عالم تغیر یافته اطفال کل عالم بحدی بلوغ

۱- حنا گرفته و رنگزده:

عَشْرَةً أَوْ لِيْهِ مَحَرَّمٌ بِهِ تَعْزِيَهَ دَارِيْ مَشْغُولٌ بِشُونَدٍ بَازْسَهْلٌ أَسْتَ بِهِ رَجَا بَرْوَى
تعزیه است در هر مسجد هفتاهی لااقل یکروز مجلس تعزیه هست. میگویند
که در طهران هر روز در مکی از تکایا مجلس تعزیه برپاست. الحق این کار
با فراط رسید. چه خبر است. مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل
گرایش هزار ساله اوقات خود را دائمًا تلغی بکند و بجهت عمل میفایده از
کسب و کار باز بماند و دغلبازان این کار را برای خودشان وسیله روزی
کرده انواع و اقسام کذب‌ها بیافند و بجهت فریقتن عوام بیچاره در منابر
ذکر بکنند. من که خود نیز شیعه مذهبم چنانکه توهمنیدانی منکه نسبت
بائمه اطهار نَعُوذُ بِاللهِ بُغْضِي ندارم و تو خود مکرر در اخلاقی جمیل و اطوار
حمدیده ائمه از من مداعیح شنیده‌ام. امام راوی من اینست که که دست بکاری
بزن که غصه سرآید. ازین تعزیه‌داری اصلاً نه برای توفایده‌ای هست و نه
بجهت امام، وقت خود را بکارهای عظیم صرف کن بین خلق عالم چه
ترقیات میکنند آخر تو نیز حرکتی بکن و قدمی بعالیم پروره بگذار و طالب
سیویلزاسیون بشو. تاکی در خواب غفت خواهی بود.

۸

مجلس بُكای ملاجبار را نخواهم نوشتم اما قبل از بُكای بعض جفنگیاتی
را که با عقیده خود آنها را حدیث تسمیه میکرد ذکر خواهم نمود تا گوشت
اندامت از تعجب بلزد و بینی که اهل ایران به چه درجه در عقل طفو لیست
باقي هستند که از استماع اینگونه جفنگیات متفقر نمیشوند. نگاه میکنی

۱- گرید.

مصنفِ کتابِ مصائبِ الابرار بموجبِ حدیثِ صحیح روایت میکند.
ای جلال الدّوله مصائبِ الابراریکی از لتراتورهای عمدۀ این ملّتست - شب
ولادتِ سیدالشہدا حق تعالیٰ به یکی از حوران بیشتر که اسمش لعیا بود و حی
نمود که بدادر دنیا نزول کرده بحضرتِ بتول هماماچگی بکن.

ای جلال الدّوله کویا در مدینه‌زنانی پیدا نیشد که هماماچگی بکند
لعیا از طایفۀ حوران هنوز در عمرِ خود گاییده شدنش نه، زاییدنش نه،
زا یانیدنش نه او هماماچگی را از کجا میدانست. بهر صورت لعیا نزول کرده
و سوم هماماچگی را معمول داشت و نافِ سیدالشہدا را بُریده بحضورِ بتول
مبارکباد کفت و باز به بیشتر رجوع کرد.

ای جلال الدّوله من مختصر مینویسم تو چنین تصور مکن که اینگونه
جفنگک در پنج و شش کلمه تمام می‌شود. مقصود من اینست که توبه‌انی اهل
ایران در چه درجه کمال هستند که قیدِ هماماچگی را نیز بعده موحّد
کائنات‌حواله می‌کنند. در این صورت ملّار رمضانِ سفیه هزار جریبی را نباید
سرزنش بکنیم که از فرطِ اخلاص با ائمه اطهار سجع مهری در یک مصرع
بجهتِ اسمِ حضرت باری گفته معروضِ نکته سنگانِ مازندران داشته مورد
طعن ایشان شده بود. اینست مصرع سجعِ ملّار رمضانِ بیچاره: بنده آملی محمد
خدا.

بازملاجباره کرکرد: هنگامیکه سیدالشہدا در گهواره خوابیده بود
حضرتِ بتول بجهتِ شغلی از خانه کنار شد. سیدالشہدا در گهواره آغاز گرید

رسیده‌اند اما اطفال^۱ ایران هنوز تازه غَرَبِین^۲ آغاز می‌کنند.
آخوند ملاجبار بالای منبر رفته شروع کرد^۳

- ۱- در نسخه‌های فارسی مکتوبات همه جا «اطفال» نوشته شده و تنها در
یکی از نسخه‌های ترکی بجای آن کلمۀ «اهل» آمده است.
۲- چهار دمت و پاره و قتن مثل بچه‌ها.

+ [قید: اگر اهل ایران صاحب غیرت و تعصیب بیبوردن باید بزوای
دولت ساسانیان و فانی شدن کانون‌های مهابادیان و خراپی وطن و خواری و
کوری ملت خودشان تعزیه می‌گرفتند نه اینکه از کمال بیغیرتی و بی ناموسی
به مصیبت‌های قومی تعزیز می‌کنند که با آنها نه هموطنند نه هم‌بان، نه هم‌جنستند
نه هم شرب، بلکه در همه جهت‌ها با اینها بیگانه و در جمیع صفت‌ها با اینها
غیربوده، تا روز قیامت باعث تیره بختی اینها شده‌اند.] اگرچه خود عربها
از میان بدر رفته‌اند اما ملت ایران بواسطه محبت ائمه این قوم و بواسطه بعض
میخالان ایشان متصل گرفتار بیات است چه خاندانها ازین پاپ ویران شده
است و هنوز می‌شود چه دودمانها ازین رهگذر کور گشته است و هنوز می‌گردد.
مثلاً عداوتِ جاوید تورکمانان نسبت به اهل ایران آیا بدین سبب نیست چرا
فارسی‌زادان بمحبت تازیان تا امروز بذست ترکمان اسیر برند. حاصلِ محبت
مردگان این قوم بیگانه نسبت باهله ایران بغير از بدبختی چه چیز است. بزرگان
این قوم بیگانه مدام که در حال حیات بودند خودشان ایران را ویران کردند
حالاً که مرده‌اند و خاک شده‌اند اهل ایران بواسطه ارادت بدیشان مبتلای
انواع مصائبند. چاره این درد نه در تغییر دین است چاره این درد در ترویج
علوم طبیعت و حکمت است فیما ین کلی طبقات ملت از قبر و هنی از بزرگ و
کوچک از شهری و دهاتی به رصورت.

- ۱- از اول قید تا اینجا از نسخه تاجیکی با همان انشا نقل شد زیرا
این قسمت در ملحقات نسخه ترکی نبود و بقیه آن تا آخر طبق معمول بالانشای
خود آخوند زاده از ملحقات نسخه ترکی نقل گردید.

پرواز کرد.

ای جلال الدّوله اگر جناب اقدس‌الله نَعُوذُ بِاللهِ بقولِ مرئیه خوان
چنین دیسپوت بوده است که یک فرشته محترم و مقریب خود را بجهت
اندک تأخیر در انجام فرماش بالوپرش را شکسته هفت‌صدسال در جزیره
محبوس کرده در آخر او را از مرگان‌ها معلق آویخته معدّب نموده است از
دیسپوتی او نیز الحذر.

ملاجبار بعد از ذکر این اخبار تقریر نمود که این نوع احادیث
خواه در شرافت سید الشہدا و خواه در ثواب تعزیه‌داری بهاو و گریستن به
او ورقتن به زیارت‌ش و دفن شدن اندراخ‌ک مدفنش و امثال این‌گونه اعمال
ییحد و حصر است و شروع کرد بخواندن یک مجلس بُکا و تمام نمود. بعد
از ملاجبار آخوند ملاجعفر کتاب زاد المَعَاد در دست بالای منبر رفته کتاب
را باز کرده آغاز گفتن نمود: اعمال امشب اینست که مقارن غروب باید
غسل کنید و شب را احیا بدارید و صدر کعت نماز بگزارید در هر رکعت
بعد از حمد ده مرتبه قُل هُوَ اللَّهُ باید بخوانید و علاوه بر این صدر کعت نماز
نافله را نیز باید بگزارید و دعای جوشن کبیر را نیز باید بخوانید.

مجلس پا خر رسید. من در راه بر فقا گفتم که مرا در مجلس وعظهم
و در مجلس مرئیه‌هم ب اختیار کمال حاصل شد فی الفور یکی از رفقا گفت که
سب آن واضح است تو هر روز بوعظ این ملایان قشری و بی معرفت می‌آی
اینان اصولی مذهبند و اهل ظاهرند. اقوال اینان مذکور است که نه شده از

کرد و صدای کریه او در عرش اعلی بسمع ذات کبریا رسید. بجهتیل فرمود
یا جبرئیل خود را به سبط رسول برسان و گهواره اورا جنبایده لای لای
بگو جبرئیل فی الفور بمدینه نزول کرده در پهلوی گهواره حضرت نشسته
بنای جنبایده آن کرد و بدین بیت مُتَرَّق شده لای لای گفتن آغاز نمود
إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهَرًا مِنْ لَبَنِ
لَعْلَىٰ وَ حُسَيْنٍ وَ حَسَنٍ
با ملاجبار گفت:

حق تعالی ملکی داشت که اسمش را فطرس می‌گفتند. از حاملان عرش‌الله و از ملائکه مقریین بود. روزی خداوند عالم امری به فطرس رجوع نمود. چون فطرس بهمان کار قدری دیر انجام داد لهذا حق تعالی با وغض‌بنای شده بال و پرا او را شکسته بیکی از جزای دریا انداخت. هفت‌صد سال در آن جزیره هاند. بعد حق تعالی اورا میان عذاب دنیا و عذاب آخرت مُخَيَّر کرد فطرس عذاب دنیا را اختیار نمود. پس حق تعالی اورا از مرگان‌های چشم او در همان جزیره معلق نمود و قتی که سید الشہدا تولد یافت جبرئیل از عرش به تهییت حضرت رسول مأمور شد عبورش بهمان جزیره افتاده فطرس را دید. فطرس ازاو التمس کرده هر آن نیز با خود بیرون: جبرئیل اورا با خود آورده گزارش او را بحضرت رسول نقل کرد. بتعلیم حضرت رسول فطرس خود را بموالود مبارک مالید بالوپر فطرس بطريق اول درست شد باز بطرف عرش

۱- در بهشت نهری است از شیر برای علی و حسین و حسن

ای جلال‌الدوله فراموش مکن که دواینصورت قابلیت بخلقت وجود
مقدم می‌افتد. یعنی اول حق تعالیٰ کل موجودات و مخلوقات را خلق کرد
در عالمِ ذر در کمالِ شعور و اختیار در حالتی که هیچیک از ایشان بحکمِ کفر
و ایمان محکوم نشده بودند چنان‌که حق تعالیٰ خبرداده کان النّاسُ أَمَّةٌ
وَاحِدَةٌ فَاجْتَنَبُوا^۱ یعنی همه خلق بیک تَسْقَ بودند و بهیج امر محکوم نگشته
بودند پس مختلف شدند بسببِ تکلیف و ارسالِ رُسُل و انزالِ کتب. حق تعالیٰ
در عالمِ ذر که هفتاد هزار مرتبه وسیع ترازین عالم است تکلیف نمود آنست
بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَّبِيُّكُمْ وَعَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَإِمَامُكُمْ وَالائِمَّةُ مِنْ وُلُدِهِ أُولَائِكُمْ وَ
آئِمَّةُكُمْ^۲.

ای جلال‌الدوله حال در عالمِ ذر که اینان خودشان نیز بحساب باستی
تازه خلق شده باشند آیا باین چنین ترجیح سبب چیست.
پس خلق چند فرقه شد. بعضی از روی ایمان و اخلاق و معرفت و
 بصیرت گفتند که بلی ایمان آوردیم و تصدیق کردیم آنچیزی که از اوامر و
نواهی بما فرستادمای.

ای جلال‌الدوله ایشان بیشک اهلِ تبزیز بوده‌اند.

- ۱- تمام مردم یک گروه بودند بعد جدا شدند (سوره بقره، آیه ۲۱۳)
- ۲- آیا من خدای شما نیستم و محمد پیغمبر شما وعلی ولی و امام شما
و فرزندان او اولیاء و امامان شما نیستند؟

اعتبار افتاده است از اینان چه لذت خواهی برد فردا یا برویم در فلان مسجد
بو عظیم ملا رحیم که شیخی مذهب است گوش کن مطالب بشنو که [طیور اشجار
سموات را بهیجان آورد] روحت لذت ببردن صفات قبریز حلا شیخی مذهب است
کل عَرَفَا کل اهل کمال کل صاحبان فضائل جمیعاً شیخی مذهب فقط
بقال چقال در مذهب اصولی باقی مانده‌اند. من گفتم بسیار خوشحال می‌شوم
فرداهم برویم بوعظ آخوند ملا رحیم.

فردا بمسجد رفته نشستیم آخوند ملا رحیم بالای منبر رفته اول این
آیه را خواند هَاخَلَقَ الْجِنَّ وَالإِنْسَانَ لِيَعْبُدُونَ^۱ بهر عاقل و اضحت که
عبادت بدون معرفت نمی‌شود. پس مراد از لیعندون لیغیر فون است. باید بدانید
که معرفت حاصل نمی‌شود مگر بدآنستن مطالب شیخ مرحوم و شناختن
مراتب ائمه آطهار. خیال می‌کنید که در مذهب کهنه و عقاید کهنه معرفت
ممکن نمی‌شد قطعاً ممکن نمی‌شد. جناب اقدس‌الهی بجهت سعادت فرقه
انثنی عشرتیه شیخ احمد مرحوم بحرینی را ملهم ساخت که این مطالب را از
حفا بظهور آورد و این ملت را از جهالت خلاصی داد.
بعد آخوند ملا رحیم وعظ گفتن آغاز کرد.

پروردگار عالم کل کائنات را بمقتضای قابلیت هر وجود ایجاد
کرد.

-
- ۱- جن و انس را نیافریدیم مگر برای عبادت کردن (سوره الذاريات، آیه ۵۶).

لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٌ^۱ وَبعضى از مردم اقرار کردند يعني بَلٰى گفتند لَا عَنْ بَصِيرَةٍ
كَلْ عَنْ جَهْلٍ^۲ که ایشان کار را نفهمیدند و ندانستند بکه تابع هستند و بکه
متبع، حق کیست و باطل کیست. پس حق تعالیٰ اوّلین را خلق کرد از اعلال علیّین
واز اصل طینت جنت ، و تابعین ایشان را خلق کرد از طینت مخزونه و مکنوه
آنژ از طینت اوّلی^۳. مثلاً طینت اوّلین را زیرم شمس و طینت تابعین را از نور
شمس خلق کرد. پس تابعین شیعه هستند و داخل جنت خواهند شد، و طینت
منکرین را خلق کرد از سبّحین و آسفَلِ السَّافِلِین^۴ پس ایشان خلق کرد -
شدند از ظلمت و جهالت و شیطنت و حمق و سفاحت و کل خبائث چنان که حق تعالیٰ
فرموده است خَتَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ قُلُوبُهُمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ إِعْشَاوَةٌ^۵ و در
جای دیگر فرموده است لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَقْهَرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا وَلَهُمْ

۱- آنان که اصحاب شقاوتند و در جانب چپ ایستاده اند در عذاب بادگرم
و آب جوشانند و در سایه ای از دود غلیظ خواهند بود که نرسد شود و نه خوش
نسیم گردد (سوره الواقعة، آیه ۳۱ تا ۴۴).

- ۲- نه از روی بصیرت بلکه از روی جهل.
- ۳- پست تر از مرشدت اوّلی.
- ۴- پست ترین پست ها.
- ۵- خداوند نهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمهاي ایشان نهاد
(سوره بقره، آیه ۷)

بعض دیگر از روی معرفت و بصیرت عناد و نفاق پیشه کردند و گفتند
که نعم يعني توپرورد گاریما نیستی و محمد پیغمبر ما نیست و علی امام و
خلیفه و صاحب اختیار و حاکم ما نیست و همچنین اولاد او نیز.
ای جلال الدّوله کاش گفتند که غیر از ایشان نیز هیچ کس پیغمبر
ما و امام ما و ولی مانیست تا که یکبارگی راه همکی بسته شدی.

وبعضی پهلویان تابع شدند در ایمان و تصدیق و اقرار، ولیکن اوّلین
که ساقون هستند و حق تعالیٰ در حق ایشان فرموده أَلَسْأَقُونَ أُولَئِكَ الْمَقَرُونَ
فی جَنَاتِ النَّعِيمِ^۱ اقرار کردند بالاصاله، و آخرین که اصحاب یمین هستند
و حق تعالیٰ در حق ایشان فرموده و أصحاب الیمین مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سَدِيرٍ
مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْثُودٍ وَطَلْحٍ مَمْنُودٍ وَمَاءٍ مَشْكُوبٍ^۲ اقرار کردند بالتبیعت،
پس ایشان شیعه اوّلین هستند و بعضی بهدومن تابع شدند در انکار و عناد
از روی فهم و بصیرت ایشان اصحاب شمالند که حق تعالیٰ در شان ایشان
فرموده و أصحاب الشّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظَلَّمٍ مِنْ يَخْمُومِ

۱- آنانکه در ایمان بر همه پیشی گرفتند مقربان در گاهند و در بهشت پر
نعمت بهره ورند. (سوره الواقعة، آیه ۱۰ تا ۱۲)

۲- آنانکه در جانب راستند کیانند: درسایه درختان سدر پرمیوه بیخار
و درختان پربرگ سایه دار و در طرف نهر آبهای زلال خواهند بود (سوره
الواقعة، آیه ۲۸ تا ۳۱).

که بقدر معلوم بپریک از اشتعه عطا کند. پس شعله وجه و باب آتش تعبیر می‌شود که اشتعه بواسطه او با آتش توجه می‌کند و از لومد می‌گیرد، اگر شعله نمی‌شد هیچیک از اشتعه وجود نمی‌بود یعنی اگر شعله نمی‌شد اشتعه هر کز مخلوق نمی‌گشت، خلقت اشتعه یعنی خلقت نور و ظلمت وابسته به شعله است و در شعله نیز مؤثر نار است پس نار خزینه‌ای بود مخفی چون خواست که شناخته شود و دوست داشت که ظاهر گردد فعل خود را ظاهر کرد در قابلیتِ دهن^۱ پس سراج و هاج^۲ موجود شدیں با امر کرد که اقبال کند بطرفِ اشتعه و احداث کند اورا، و سراج بعد از احداث کردن اشتعه امر نمود که از اشتعه ادب از کرده بسوی خود اقبال کند و اشتعه را امر کرد توحید خود و پرسالت شعله، و فرمود باشتعه که شما هر کز بمن واصل نمی‌توانید شد مگر ازین باب که عبارت از شعله است. پس بجمع اشتعه اسامی نار گفته می‌شود و اسم اعظم نار شعله است که باب فیض است و هیچ مدد از نار باشتعه نمیرسد مگر باشعله پس هر وقت که اشتعه نار را بواسطه شعله می‌خواند مستجاب می‌گردد پس شعله بندۀ نار است که او را اگرامی داشته است: شعله به نار تقدّم نمی‌تواند کرد در هیچ امر والا هلاک می‌گردد زیرا که شعله را تصوّر نیست مگر

- ۱- روغن.
- ۲- چراغ فروزان.
- ۳- رویر گردن، پشت کردن.

اعین لایتھون بیها او لئک کالا تمام بیل هنم اصل^۴ اما جاهلین ام را یشان معوق است، با یشان از کفر و ایمان حکمی نشده است که بدنیا بیاند و قبول تکلیف بکنند یا نکنند و اگر در دنیا هم جاهل بشوفد در قیامت با یشان تکلیف خواهد شد پس بخلافی در عالم شهادت که این دنیاست تکلیف را تعجیل کردند.

هر شیئی مر کب از دوشیئی است یکی را قابل یکی را مقبول می‌کویند. از قابل مراد هیئت و صورت است از مقبول مراد ماده هیئت است مثال سراج^۵ است که ماده آن نار و شعله اش هیئت است اثرش نور و ظلمت است؛ مؤثر در سراج با احداث نور و ظلمت نار است و شعله‌ای که در سراج است فعل اوست که بواسطه آن نور و ظلمت را احداث کرده است پس تصوّر^۶ و تحقق سراج یعنی شعله نمی‌شود مگر بفعل آتش و تحقق نور و ظلمت یعنی اشتعه نمی‌شود مگر بواسطه شعله پس اشتعه است مداردا از این شعله خواهد کرد زیرا که آش جمیع مایحتاج اشتعه را در نزد شعله گذاشته است و با امر کرده است

۱- دلهائی دارند که با آن نمی‌فهمند و گوشهائی دارند که با آن نمی‌شنوند و چشمهاشی دارند که با آن نمی‌بینند. آنان مانند چهار پایانند بلکه گمراحتند (سوره اعراف، آیه ۱۷۸)

۲- چراغ

۳- نورانی بودن، روشنائی

کائنات عبارت از اشتعه و آظلالِ موجود و مخلوقست بواسطهٔ سراج، و سراج عبارتست از ائمّه معصومین و اثر سراج از نار است که عبارتست از مشیّث‌الله. زنگهار زنگهار چین توهم نکنی که ائمّه در وجود خودشان مستقل هستند بلکه ایشان محتاج هستند وایشان حق سُبحانَه وَ تَعَالَی را عبدند و حق سُبحانَه وَ تَعَالَی معبود است.

ای جلال‌الدّوله تقریرت آخوندِ ملا رحیم اگرچه اصطلاح غریبست و قریب بذهن نیست اما از ماصدقِ کلامش معلوم میشود که شیخ احمد بحرینی هم به وحدت وجود قائل بوده است فقط فيما بین ذات باری و ائمّه، چنانکه علّویان اسماعیلی مذهب که مدتی در مصر خلافت کرد دراین عقیده بودند. از آنجمله است الحاکم بالله علوی که لقبِ موجود و خالق و محبی و ممیت را بخود اطلاق میکرداند و دراین عقیده از ذکور و آثار تبعه خود بیعت و میثاق میکرفت؛ اگر به کتبی که در عصر خلفای علویه اسماعیلی مذهب مصر تصنیف شده است ملاحظه بشود عقاید شیخ احمد بحرینی کلاً در همان تصنیفات مشاهده میشود. خلاصه شیخ احمد بحرینی معتقد بوحدت وجود میان حضرت باری و ائمه بنظر می‌آید بهمان قرار که مسیحیان وجود را در آب و ابن و روح القدس فرض میکنند اگرچه از شرک ترسیده پرده کشی کرده باز نهار گزیبان خود را کنار میکشدو بلکه به یکنوع قائل به وحدت وجود صرف مشاهده میشود زیرا که خودش میگوید کل کائنات

بواسطهٔ نار و بنور و ظلّ امداد نمیرساند مگر بواسطهٔ نار. چونکه این را دانستی پس فهم کن ناری که در سراج میباشد مثال از مشیّث‌الله است و دهن مثال است از قابلیت پیغمبر صلی الله علیه چنانکه حق تعالی خبرداده یکاد زیتها بینیئی و لونک تمسّسه نداری یعنی نزدیک است که قابلیت محمدی ظاهر و موجود شود اگرچه آتش مشیّث با و نرسیده است این اشاره است بشدت نورانیت و صفاتی قابلیت.

عقلِ محمد صلی الله و عقلِ چهارده معصوم ازوا لا اوعقلِ واحد است که منتقل شده است بهریک برسیل تناول و این را پیسان شرع روح القدس و ملک مؤید و ملک مسند^۱ و عمود از نورهم میگویند. پس اول شیئی که قدم بدایره هستی گذاشت نور محمد علیها السلام و نور اهل بیت طاهرین اوست اینست معنی قول پیغمبر اول مخلق الله نوری اول ما خلق الله عقلی اول مخلق الله روحی. پس معلوم کردی که هیچیک از اشتعه را قوام وجود و تحقق نمیباشد مگر بواسطهٔ سراج و آظلال را نیز تحقق و ثبات نمیباشد مگر بواسطهٔ سراج پس اشعهٔ آظلال را باقی نمیباشد بدون مدد سراج. از اشتعه عبارت آن کسانی است که در عالمِ ذرا بخواهش خودشان ایمان آورده اند و آظلال عبارت آن کسانیست که در عالمِ ذرا با اختیار خودشان کفر را قبول کرده اند؛ پس کل

۱- نزدیک بود که روشنی روشنی بخشید گرچه آتش با آن نزدیکی نداشت (سوره نور آیه ۴۵)

۲- فرشته راست گفتار.

شد، با وجودیکه خودشان میگویند که ماده سراج تاراست و شعله بنده ناراست اگر نارِمشیة الله شده غیرِ ذات باری باشد چطور به سراج ماده واقع میشود و چطور شعله به غیرِ ذات باری بنده میشود. خلاصه در غایت عقیده‌ای جنجل^۱ است نمیدانم چگونه این را شیخیان با عقاید شرعیه تطبیق میدهند.

پس از اتمام وعظ، آن رفیق شیخی بمن رجوع کرده با وجود تمام پرسید چطور دیدی آیا روحت لذت برد؟ جواب‌دادم که چگونه و حم لذت ببرد در صورتیکه هیچ چیز نفهمیدم باز رحمت به نباش^۲ اول، سخنهای واعظین مذهب کهنه را باری افالاً درک میکرم.

باعجب گفت بخدا سوگند میدهم راست میگوئی؟
کفتم والله راست میگویم من چنین زبان مرغی را چگوئه بفهمم.
گفت تعجب میکنم تو که چنین آدم صاحب سواد و با کمال هستی این مطالب آشکار را فهم نمیتوانی کرد. کفتم عزیز من بجهت فهم این مطالب تنها سواد و کمال کفايت نمیکند مثل اهل تبریز صاحب معرفت و صاحب فطانت باید شدکه این مطالب را درک‌توان کرد من بنج و شش روز است که وارد تبریز شده‌ام اگریک دو سال میان اهل تبریز هاند می‌یختمیل که من هم

- ۱- جنجل، تلفظ ترکی است.
- ۲- نشکننده.

عبارتست از اشعه و اظلال و کل اشعه و اظلال موجود و مخلوقست با سراج یعنی بواسطه سراج بروزیافت است و سراج عبارتست از ائمه و اثر سراج از نار است که عبارت از مشیة الله باشد؛ در اینصورت ما که از جمله اشعه یا از جمله اظلال هستیم و همچنین ائمه که شعله هستند ظهور نیافتها میم مگر باقتضای ذات نار، بعلت اینکه شعاع و ظلل و شعله همیشه از وجود نار پیدا است نه از چیز دیگر، پس کل کائنات از وجود نار که با صلح غرفا وجود کل است ناشی شده است و ظور یافته است در کثرات لاتحصی وأشكال وأنواع مختلفه بلا اختیار، یعنی یکی در صورت شعله که برفرض ائمه باشد، دیگری در صورت اشعه و اظلال که برفرض ما هستیم پس ما از یک قوه کامله قادره که نار است بروز پیدا کرده‌ایم، اگر آن قوه نمیشد ماهم نمیشدیم اگر ما نمیشدیم آن قوه نیز نمیشد یعنی وقتیکه شعله و شعاع و ظلل نباشد حقیقت ناریت زایلست؛ نه آن قوه درما تصرف اختیاری دارد و نه ما در آن قوه تصرف اختیاری داریم. این وحدت وجود است دیگر چه میخواهی . اگر شیخیان بگویند که نار عبارتست از مشیة الله و هشت غیر ذاتی باریست در اینصورت هشتیت به شعله و اشعه و اظلال ماده نمیتواند شد چونکه هشتیت امر معنوی است بمعنی اراده که فعل خلقت مامنوط برآنست پس ماده ما از کجا پیدا شد، زیرا که شیخ مرحوم فرموده است هر چیز از هیأت و ماده هر کبست؛ هیأتی ما معلوم، آخر باید ماده هم داشته باشیم. اگر شیخیان بگویند که ماده از عدم پیدا شداین غلط محض است عدم بوجود ماده نمیتواند

بر فرازِ چهار رکن قرار گرفته است رکن اول خود حق تعالیٰ است رکن ثانی پیغمبر است رکن ثالث ائمه است زکن رابع خود کریم خانست که از جانب ائمه نایب است و جمله کائنات با وجود اوقایم و برقرار است و اطاعت کل مخلوقات بهمان کریم خان واجب است . هیچ وقت عالم از رکن رابع خالی نمیتواند شد چونکه عالم بفنا میرود . بقوام^۱ و ثبات عالم وجود رکن رابع لازم است و بعد از کریم خان باز باید یا ک رکن رابع دیگر باشد تا انقراف عالم . پرسیدم که آیا از عقاید او هیچ میدانی جواب داد که نمیدانم اما نقل میکنند که در عقاید او مطالب عالیه هست که در کتاب خود موسوم به ارشاد العوام بیان کرده است و درا کثیر شهرهای عراق خلفایش نشسته خلق را هدایت میکنند . گفتم حیف که از مطالب او نمیدانی بختمیل بوقتی از مطالب او نیز فیض باب میشویم ، چه فایده کسی را نیافتنم که از عقاید باب نیز چیزی بیان کند . گفتند در تبریز بسیار بایی هست اما هیچ کس از ترس لب جنباندن نمیتواند . اما یقین دارم که باب نیز باین پر پوچات لباس دیگر پوشانده بمیدان آمده است فقط دو حکم باب که از قرار تقویر و رفقا در قرآن خود بیان کرده است حکم فیلسوفانه بنظر آمد یکی اینست که طایفه انان در جمیع رسوم آزادیت و کل حقوق بشریت باید با طایفه

۱- برای قوام و ثبات عالم . در اینجا نحوه بیان ترکی است که «به» را بجای «برای» بکار برد . است .

بمقتضای المجالسة مؤذن از ایشان کسب معرفت کردمی اما بعد از پنج شش روز به رشت خواهم رفت ، فرصت اقامت در اینجا ندارم . الحکم لله واحد
الفهار تقصیر از خود منست چرا در عالم دن من با اختیار خود در مقام عناد ایستاده داخل زمرة اظلال شدم که حالا از فهم والتداد این مطالب محروم ماندم .

در این بین یکی از رفقا گفت شاید به مذاق تو عقاید رکن رابع موافق افتاد ، پرسیدم رکن رابع کیست این چه حرفست ، جواب داد که آخر یک رکن رابع نیز هست در کرمان کریم خسان نام + ، او میگوید عالم

+ [قید که الحق طایع است : کریم خان از سلسله اشراف قاجاریه بود از آن جهت لقب خانی داشت از عنوان جوانی ترک مناصب دنیویه کرده عمر خود را در تعلم زبان عربی و علم کلام یعنی عقاید دین اسلام صرف نموده بعداز تحصیل بسلک علمای دینیه داخل شده به تصنیف کتب چند برسی خیالات بیمعنی خود اقدام کرده بین الناس شهرت تمام یافت و بریدان و سعدیان زیاد بدورش گرد آمدند . عاقبت در سن ۱۲۷۹ در کرمانشاه هنگام عزیمت خود بزیارت کربلا از ناخوشی معده در گذشت در حالتیکه باعتقاد خود باعث دوام عالم بود نتوانست که باعث دوام حیات خود بشود ، هنوز معلوم نیست که بعداز انتقال اولقب رکن رابع به که تعلق گرفته است شاید تا امروز منصب رکن رابع خالی است و عالم هنوز در سر سه پایه متزلزل است .]

- «الواحد» صحیح است .

از علیٰ ذکرِ السلام نیز صدور یافته است]. یکی هم اینست که در عالم

در میان اهل اسلام شیوع یافته [و] این فرقه را از بدیخت ترین کل ملل روی زمین کرده است بیرون از احصا است از قبیل وحشیتِ خصایق طایفه ذکور و خشونت طبایع ایشان در معاشرت و مخالطت با همگنسان خود و حرمان ایشان از الله نعمات دنیویه که عبارت از مصاحبی طایفه انان است و شیوع معصیت لواطه در میان این قوم بمرتبه ای امت که هیچکس از اسناد آن برخود اندیشه نمیکند حتی شعرای این قوم آشکارا در وصف امراض منظومات منتشر می‌سازند و این عمل شنیع را از قبایح نمی‌شمارند و قساوت قلب و سباعیت ایشان و عدم تربیت کل نسوان در علوم و فنون و صنایع و سلی حقوق انسانیت و آزادی از ایشان در جمیع مواد و امثال ذالک علی الخصوص از قبیل اینکه طایفه انان از عدم سیر و حرکت و از کثرب قعود واقع است در یک محل محصور و از استنشاق هوای ناصاف در حالت مستوریت و بمحجویت باستباط اطبای یوروپا مبتلای انواع مرضاها می‌گردند معهداً وجود معصیت زنا بواسطه نزول آیه حجاب از میان طوایف اسلام رفع نشده است^۱.قطع نظر از آنکه مخصوصاً بجهت رفع زنا آیه حجاب نگاهداشتمن خدم ذکور رادر حرمخانه‌ها منع کرده است و بواسطه این منع بلا تصویر باعث انتشار کسبِ رذیل خواجه فروشی شده است. ای جلال الدّوله فیلسوفان یوروپی چنانکه آیه حجاب را همچنین آیه تجویز کثرب زوجات را از سهوهای بزرگ پیغمبر مامی‌شمارند و بیگوبندکه در ضمن کثرب زوجات علاوه بر مفاسد عدیده و قطع نظر از ظلم فاحش در حق جزو ضعیف نوع پسردو گونه فساد پرا واضح است یکی خصویت جاوید فیما بین خویشاوندان و بخصوص فیما بین برادران و خواهران که از مادران مختلفه متولد می‌شوند دیگری قلت ثرات تناسل فیما بین ملت اسلام. فهم فساد اول محتاج بدلیل و بیان نیست همه کس

۱- این قسمت فقط در دو نسخه از نسخه‌های فارسی آمده است.

ذکور مساوی باشد و باید بطاقة انان نیز مثل طایفه ذکور تربیت داده شود^۱ و مدام که طایفه انان شوهر اختیار نکرده است گشاده رو شود و بعد از اختیار کردن شوهر حفظ ناموس تقاضا می‌کند که پرده نشین و مستوره باشد و از اختلاط و ارتباط با یگانگان احتراز کند، گشاده رو بودن قرآن عین بمقتضای این حکم بوده است + [چنانکه نظریابن حکم با وحدت زوجه

+ [قید اول که الحق طایع است : قرآن برادرزاده مجتهد قزوین است زبان عربی را کاملآ یاد گرفته دختر آتشین طبع و صاحبۀ غیرت و همت و وجیهه روزگار بود. در عتبات که بزیارت قبر امام حسین رفته بود با حضرت باب اتفاق ملاقاتش اتفاه دین او را بقول کرد و خود را بسلک داعیان او درآورده و در صفحات ایران با انتشار و ترویج عقاید بایه شروع نمود. قرآن عجوبه زمانه بوده سرگذشتی شایسته داستان است. در اکثر معارک بهادری و برداشگی از بظهور رسیده است و در اغلب شورشها که در مقابل دولت ایران از طرف پیروان باب وقوع یافته است قرآن سلسله جنبان است، عاقبت بواسطه فتنه اخیره بایان در طهران اورادر قزوین گرفته به طهران آوردند و بفرمان شاه خفیه بهلاکت رسانیدند.

قید دوی: نزول آیه حجاب از قرار شهادت علی ذکرِ السلام علیه الرحمه بعد از نقل عایشه و صفوان وقوع یافته است و مفاسدی که از نزول این آیه ←

- در نسخه‌های فارسی که مرجع نسخه ترکی بوده و همچنین در نسخه تاجیکی جمله‌ای که با «ومدام» شروع و به «احتراز کند» ختم می‌شود وجود ندارد و در نسخه تاجیکی بجای آن نوشته شده است : «وطایفه انان نیز مثل طایفه ذکور گشاده رو باشد.»

مکر اینکه بعض وجود واشارا باب کریه میداند مثلاً میگوید که سک و

و آیه حجاب را منسوخ خواهند کرد باید این مسئله را نیز فراموش نکنند و اگر بنا بر تصور و تحقیق ایشان عقیده حکمای فرنگستان معقول انگاشته شود آیه تجویز کثیر زوجات رانیز فیما بین ملت اسلام باید منسوخ داشته تزویج را منحصر بودت زوجه بکنند اما آنچه در قرآن بهجهت رعایت عدالت درین ماده گفته شده است که وَإِنْخُفْتُمْ الْأَنْعَدِلُوا فَوَاحِدَه زاید است بعلت اینکه اگر برادر از عدالت رعایت رضای زن و عدم جور در حق اوست این عدالت در همان روز رفع شد که مرد برسزند اول خود زن دیگر گرفت بعد از آن تا آخر عمر مرد در حق زن اولش ظلم فاحش ثابت و باقی است دیگر درین ماده عدالت وجود ذهنی ندارد که بموجب همان آیه رعایت لازم آید و اسکان و قوع از قوه بفعال داشته باشد. مُنْزِلِ قرآن درین ماده برعمنی عدالت دقت کامل نفرموده است که انتقام از انسان اتفاق نداشته باشد. بعد از آنکه مُنْزِلِ قرآن دریک ماده ظلم را جایز دیده است باز در همان ماده با وجود بقای ظلم بعد از عدالت اسرار کردن تشکیفی است مالاً یاطاق و جمع این آمرین ضلیل دریک ماده و دریک جا خیالی است مجال. مالاً بذاید آلَّا تَعْدِلُوا را بمعنی تخفیف ظلم گرفته باشیم تا اینکه مضمون آیه صحیح شود. معنی عدالت را در حق طایفة زنان، فیلسوفان فرنگستان بهتر فهمیده اند که زنان را در جمیع حقوق بشریت و آزادیت پامردان شریک شمرده اند حتی امروز در بعضی دول آن اقلیم زنان را باداره ابور مملکت نیز داخل میکنند علاوه ←

۱- از امثال عرب است یعنی عرش را نخست تثبیت کن بعد بر آن نقش کن.

طبیعت به هیچ وجود و به هیچ شیئی اطلاق نجس کردن را باب جایز نمی بیند

بر آن واقع است اما فساد ثانی را بدین دلیل موجب قلت ثمرات تناصل میدانند که بیان میگردد: مثلاً میگویند زید مردواحد است چهارنفر زن میگیرد. فرض بکنیم هریک از این چهار زن برای زید پنج نفر فرزند میزاید پس عدد فرزندان چهارنفر زن از یک مرد میشود بیست، بعکس این فرض بکنیم که هریک از این چهارنفر زن از یک مرد میشود بیک مردو هریک برای شوهر خود میتواند ده نفر فرزند بزاید پس عدد فرزندان چهارنفر زن از چهار مرد میشود به چهل، و هم اکثر اوقات زید که چهارنفر زن گرفته است پیش از وقت طبیعی از کار میافتد و بر غمی تولید عاجز میشود اما هریک از چهار زن او هنوز بدرجۀ یائسگی نرسیده است و قابل ولادت است نهایت در قید زوجیت زید تا آخر عمر خود باید در حکم یائسه باشد بهمین سبب گویا بنا بر عقیده حکمای فرنگستان طوایف بیرون پاکه قانون ایشان بروحت زوجه است در اقلیم تنگ خودشان روز بروز از دیاب بهم میرسانند. اما طوایف آسیا با وسعت اقلیم خودشان هر گز در عدد از دیاد حاصل نمیکنند و عدم نفاق خویشاوندان و از دیاد نوع بشردر هر کشور گویا موجب آبادی وطن و موجب قوت ملت و اقتدار سلطنت است. ای جلال الدوّله بر صحت عقیده حکمای فرنگستان درین خصوص و بر صحت دلیل ایشان در باب قلت ثمرات تناصل از کثیر زوجات من حکم نمیتوانم کرد و نمیدانم که آیا بر قلت ثمرات تناصل فی الواقع کثیر زوجات باعث است یا اینکه سبیهای دیگر هست خلاصه این مسئله بسیار دقیق است تحقیقش محتاج بر اطلاعات و افراط خارجه و تجارب کثیره و دانستن اوضاع کل اقلیم دنیاست. کسانیکه بعد ازین از اخلاق ما در دین اسلام با نی مذهب پر و تستانتنزم خواهند شد و در جمیع سائل فقهیه ما تغییر و تزیید معمول خواهند داشت. ←

حيوانات طاهره کریه میباشند. واقعاًین دو حکم از حکام بیشتر محسوب تواند شد خصوصاً دویم که اگر در ایران متداول میشد دیگر در دنیا غیر ابزمتی بهود در هیچ مکان وجود و سوسای بهم نمیرسید. آن چقدر و سوسای در دنیا محض بواسطه اعتقاد بوجود نجاست در تمام عمر خود بعد از الیم و مشقت شدید که فشار است خلاصه هادام که علم رواج ندارد و مدام که بواسطه علم مردم قبل نیستند که حق را از باطل فرق دهند هر روز یک شیخ احمد بحرینی و هر روز یک باب و یک رکن رابع ظاهر خواهد شد و عالم فتنه و آشوب خواهد انداخت و خلق را سرگردان و بد بخت خواهد کرد. وقتی که خلق پر و قره آغاز کرد، وقتی که علم رواج یافت و مردم از محل بودن خوارق عادات و معجزات و گرامات مخبر شده پوچ و افسانه بودن عقاید دینیتران در کل ملل دانست و بدایره سیویلز اسیون قدم کذاشت راه شیخ احمد بحرینی هم

تأملی بکنند اگر مُنْزِلِ قرآن در حقِ جواری^۱ ترجم نکرده است باری علمای دینیه در حق ایشان مُتَّرَّحِم بشوند و نگویند که مالک جاریه کفیلِ کسوه و نفقة اوست باید در عوض ازویتیع بشود مالک یعنی چه مملوک و مملوک که یعنی چه در بشریت مملوک و مملوک که شدن خلافی عدالت و سعادت است. این قبیل چیزها در الوهیت خدای مسلمانان که صاحب جهنم و منبع ظلم و غضب است است جواز دارد و مزاوارِ طیع اوست نه مزاوارِ طیع بشر.]

۱- جمع جاریه یعنی کنیز

و خوک و شراب و خون نجس نیست بلکه کریه است چنانکه خوک و فضله

بر آنکه درجه تاجداری را نیز در بعضی آیه‌ان^۲ برایشان مسلم میدارند چنانکه این رسم قبل از غلبه عربها در ایران جایز بود. حکمای فرنگستان بغیر از دلایل مذکوره دو دلیل دیگر نیز بر ترجیح وحدت زوجه بر کثرتش ایراد میکنند یکی اینکه در کثرت زوجات نوع بشر غالباً از لذت عشق و محبت محروم است و اگر احیاناً بیکی از زوجات متعدده عشق و محبت حاصل نمیشود سایرینش لامحاله برخلاف عدالت و انصاف در قید زوجیت بی ثمر خون چگر خواهند خورد دیگری اینکه اگر فیما بین حکما مسئله مساوات حقوقیه ذکوراً و آناناً مجمع علیه است کثیر زوجات منافی مسئله مساوات است. همین دلایل دو گانه مقتضی شرح مبسوط است که گنجایش این مقام ندارد حکمانی که برای رفع کثرت زوجات تصنیفات خواهند نوشت البته بدین دلایل دو گانه شرح مبسوط خواهند داد باذکر مثال و تجربه در فساد و قبیح آن. مُنْزِلِ قرآن که با اعتقاد ملت اسلام خالق کل کائنات است علاوه بر چهار زوجه مزاوجت جاریه‌ها را نیز بلا تعیین عدد بر مالکان آنها جایز شمرده است به آیه او مائليکت آیمانُهم^۲ گویا که این بیچار گان بندگان او نیستند و خالق ایشان غیر است و ظلم در حق ایشان روا است اگرچه اسلام را قبول هم بکنند. تعجب است از مُنْزِلِ قرآن که خودش بانی ظلم است اما از بندگان تمنای عدالت میکند. علمای دینیه در این مسئله باید

۱- حین، مورد

۲- اشاره است به قسمی از آیه ۵ از سوره احزاب که ترجمه آن چنین است: «ما حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مؤسان را بعلم خود بیان کردیم...» و عبارت «مائليکت آیمانُهم» و نیز «مائليکت آیمانُگم» که چندین بار در قرآن بکار رفته یعنی کنیز و بنده است.

وراه رکن رابع هم و راو امثال اینان هم بسته میشود و خلق از جهالت و
فتنه و آشوب آزاد میگردد واز دیسپوت نیز آزادی میباشد و دیسپوت نیز
بالقب دیگر رئیس ملت شده محبوب کل ناس و ممدوح کل آفاق میشود و
بواسطه ارادت ملت از فساد کل مدعیان و غاصبان مُلک و از شر کل دشمنان
داخل و خارج این من و مصنون میماند و از ثمرات سلطنت بیزوال خودش و
اخلاقش به نیکنامی به ریاب میشود.

بعداز یك هفته بر شت روانه میشوم. یکماه در آنجا خواهم ماند بعد
بماز ندران خواهم رفت. خدا حافظ.

کمال الدّوله

جوایی است که جلال الدّوله شاهزاده ایران
به کمال الدّوله شاهزاده هندوستان در ماه ذیقعدہ سنه ۱۳۸۰
نوشته است.

ای برادر مهر با نام کمال الدّوله هرسه مكتوب شما بمن درسید. هرسه
را خوانده از عضامین آنها مطلع شدم. افسوس افسوس بر تو ای کمال الدّوله
ای یادگار آلی کورکان ای خلف سلاطین نامدار، تو چنین خط دماغ
آورده‌ای تو چنین مالخولیا پیدا کرده‌ای حیف صدحیف.

مینویسی که سلاطین فُرس قانون‌ها و قاعده‌های خوب میداشتند و
ملت ایران در عهد آنان نیک سعادتمند میبودند عربها خروج کرده آن
سلاطین را معذوم نمودند و قواعد و قوانین آنان را برهمنزدند و ملت ایران
را از سعادت محروم ساختند. ای بیچاره تصوری کن که پادشاهان فُرس و
کل اهل ایران وقت خروج عربها چه مذهب داشتند، آیا سلاطین فُرس
و ملت فُرس مجوس نبودند آیا آنان نبودند که مادران و خواهران و

اشعار فردوسی را در تقویت قول خود بمن شاهد می‌آوردی. فردوسی
خودش هم لامذهبی بود مثل تو؛ آیا فردوسی نبود که بجهت فلسفی و
دهری مذهب بودن در نظر سلطان محمود متهم شد، آیا به فلسفی و دهری
مذهب بودن اواین افرادش دلالت نمیکند:

نگه کن باین گنبید تیز گرد
که درمان ازویست زو نیز درد
از او زار کردی ازاوس فراز
زو دان فزو نی و هم زو نیاز
نه کشت زمانه بفرسایدش
نه این رفع و تیمار بگزایدش
نه از گردش آرام کیرد همی
یعنی دنیا همیشه بوده است و همیشه هم خواهد بود؛ آیا فردوسی خود
نیز در هجو سلطان محمود که او را بیدین حساب میکرد نمیگوید:
ایسا شاه محمود کشور گشای
گر از من نترسی بترس از خدای
منم شیر نرمیش خوانی مرا
که بدین و بدکیش خوانی مرا
اگر فردوسی واقعاً لامذهب نبود بچه سبب این اسناد با و داده میشد
پس چرا این اسناد را بدیگران نمیدادند؛ علاوه بر این فردوسی بجهت آن
فرسها را مدح و عربها را دم میکند که خود نیز از ملت فرس بود بلکه
آتش پرستی و کوکب پرستی را بدین اسلام ترجیح میداد و تعصّب پادشاهان
فرس و مجوسان را میکشد [دلیلش اینکه هر وقت در کتابش کلام به
پیغمبر ما میرسد نامش را بطریق استهزا میبرد و دریکجا با نام جن ذکر
میکند و آخبارش را از تغییات میشمارد چنانکه از زبان سعد و قاص

دختران و عمه‌گان و خاله‌گان خودشان را نکاح میکردند در روی کل دنیا حتی در میان طوایف وحشی صفت که مثل حیوانات در بیشه‌ها میگردند اینجین رسم قبیح وعادت شنیعه و مخالف طبع و انصاف آیا مشاهده میشود و آیا بزرگتر از این بدمعتی تواند شد که آدم مادر و خواهر و دختر خود را جفت بگیرد. طایفه آناث را خدا جزو ضعیف خلقت کرده است حامی او پدر و پسر و برادر و عمودانی است و قیکه بواسطه مذهبی بطایفه آناث پدر پسر و برادر یاغی بنماید حامی او پس که باید بشود. ادعای میکنی که سیاحت فرنگستان کرده‌ای اعلم اطبادیه‌ای چرا از آنان نپرسیدی و تحقیق نکردی که آیا به بقا و از دیاد نسل آدم تناکی از خون بعید اولی است یا از خون قریب؛ بحال ملت فرس آن زمان سعادت نام گذاشته قواعد و قوانین سلاطین فرس را مدح میکنی وای بر تو ای کمال الدوله چرا نمیدانی سعادتی که با وجود چنین عقیده و چنین مذهب معیت داشته باشد در نظر شخص عاقل عین ضلالت مینماید و قواعد و قوانین سلاطین فرس اگر جواهر قواعد و یو ایت^۱ قوانین هم بشود با شرکت اینجین مذهب بقدر خرهای بنظر نماید. لطف خاص جناب اقدس الهی شامل ملت فرس شد که عربها را برایشان مسلط ساخت و این عادت شنیعه را از میان آنان رفع نمود و این مذهب باطل را از میان ایشان برداشت.

میگوید :

ز جنّی سخن گفت و ز آدمی
ذ توحید و قرآن و وعدو و عید
ز قطران و از آتش و زمهریر
ز کافور واز مشک و ماء معین
همه تاج و تخت و همه جشن و سور
جهانی کجا شربت آب سرد
اما هروقت که کلام به زردشت میرسد نامش را در کمال تعظیم و احترام
میربد و ظهورش را از علامات فرخنده بختی ملت قرس میداند چنان‌که
میگوید باعتقد خود نه از قول دیگر کس اشاره به زردشت است :

چو یک‌چندگاهی برآمد براین
درختی پدید آمد اندر زمین
زا یوان گشتابس تا پیش کاخ
همه برگ او پند و بارش خرد
یکی پاک پیدا شد اندر زمان
خجسته پی و نام او زرد هشت
به شاه جهان گفت پیغمبرم
یکی مجمر آتش میاورد و باز

۱- این ایيات از دقیقی است .

نکه کن بدین آسمان و زمین
یاموز ازاو راه و آئین اوی
خردبر گزین این جهان خوارکن
که بیدین نه خوبست شاهنشهی .
پذیرفت ازاو دین و آئین به
پژشکان دانا و کند آوران
بیستند کشتی بدین آمدند
برفت از دل بدمگلان بدی
به یزدان پرستی برآ کنده شد
وز آلدگی پاک شد تُخمه‌ها
فرستاده هرسو به کشور سپاه
نهاد از بر آذران گنبدان
به پیش در آذر اندر پیکش
که پذرفت گشتاسب دین بهی
چنین گستراند خرد داد را
نشست اندر او کسرد شاه زمین
که چون سرو کشمر به گیتی کدام
پیاده سوی سرو کشمر روید
بسوی بت چین برآرید پشت

جهان آفرین گفت پذیر این
ز گوینده پذیر بهدین اوی
نگر تا چه گوید بر آن کار کن
یاموز آئین و دین بهی
چو بشنید ازاو شاء بهدین به
سران بزرگ از همه کشوران
همه سوی شاه زمین آمدند
پدید آمد آن فره ایزدی
ره بست پرستی پراکنده شد
پر از نور ایزد بید دخمه‌ها
پس آزاده گشتاسب برشد به گاه
پراکنده گرد جهان موبدان
یکی سرو آزاده را زرد هشت
نبشتش برآزاد سرو شهی
گوا کرد مر سرو آزاد را
به گردش یکی باره آهنین
فرستاد هرسو به کشور پیام
کنون جمله این پنده من بشنوید
بکیرید یکسر ره زرد هشت

نیست بل از روی ریا است؛ و اشعار فردوسی در ذمّ عربها هیچ وقت برای من دلیل نمیتواند شد.

[عبدالرحمن بن خلدون را من خیلی خوب میشناسم، او از بنی امية است، ابوسفیان عمومی اوست معاویه عموزاده اوست، نمی بینی که در کتابش چکونه طرف معاویه را وطرف بنی امية را نگاه میدارد و معاویه را از کبار صحابه میشمارد؛ اجداد ابن خلدون در عصر نکبت بنی امية از سیریا به افریقا و اندلس افتاده اند، او و اجداد او دشمنان خاندان بنی هاشمند؛ اعتقاد او در اسناد نبوّت پیغمبر ما بر مقتضای طبیعت عربها بر تو و بر دیگران سند نمیتواند شد چونکه این اسناد از راو غرض است، بعض و عداوت بر بنی هاشم درخون بنی امية الی انقرانی عالم جاری و باقی است.

عمارة الیمنی شاعری بود فاسق و بیدین، بدان سبب صلاح الدین اورا در زمرة بعض خاندان اهل اسلام که به فرنگان کاغذ فرستاده ایشان را به تسخیر مصر دعوت نموده بودند بدار کشید.

دیگر حالات علی ذکرِ السّلام اسماعیلی را بحقیقت خیالات باطلة خود شاهد می‌واری و این ملحد کوپک اوغلی^۱ را نیز در چرگه آدم میشماری؛ پدر علی ذکرِ السّلام محمد بزرگ امید خدا رحمتش کند میدانست که

۱- پدرستگ.

بآئین پیشینیان منگرید سوی گنبد آذر آرید روی بیزدان که هرگز نبیند بهشت اگر فردوسی آدم پاک اعتقاد میبود و در اسلام او شائبه نمیشد هیچ وقت بزبان او نمیآمد بلکه جسارت هم نمیتوانست کرد که [در هجوع ربه] این افراد را بگوید:

زشیر شتر خوردن و سوسمار
عرب را بجائی رسیده است کار
که تاج کیان را کند آرزو
تفو باد بر چرخ گردان تفو
و هیچ وقت نمیتوانست گفت که عربها یعنی پیغمبر عربها بجهت
تاخت و تاز خلق و بجهت تاراج کردن مال مردم دین را در دست بهانه
کرده بودند

بریزند خون از پی خواسته
زیان کسان از پی سود خویش
شود روزگار بد آراسته
بجویند و دین اندر آرد پیش
آنکه پاره‌ای افراد در مدح حضرت علی علیه السلام و ارادت اهل بیت
گفته است این فردها را بعد از افتادن از نظر سلطان محمود نظم کرده
داخل کتاب خود نموده است که خوش آیند فخر الدّوله دیلمی باشد چونکه
فخر الدّوله مذهب تشیع داشت و با سلطان محمود عداوت میورزید و بکبار
جهت فردوسی هزار دینار طلا هدیه فرستاده او را بحضور خود دعوت
کرده بود؛ افرادی که فردوسی در حق ائمه اطهار گفته است از روی اخلاص

بوعلی سینا هم مردی بود فاسق و شرّبی^۱. به تاریخ رجوعی کن و بین که او که بود، نهاینکه دین و مذهب نداشت اخلاق هم نداشت، از جهت اشتهاش به لامذهبی از سلطان محمود غزنوی فرار کرده بعداز قضايای متعدد بهمدان آمده وزیر شمس الدوّله دیلمی شد؛ در آیام وزارت طوری رفتار فمود که لشکریان ازاوستوه آمده خانه اش را غارت کردند و قاصد قتل او شدند، او فرار کرده چهل روز در خانه شیخ ابوسعید متواری شد بعد در کرّة^۲ ثانیه باز وزیر شمس الدوّله دیلمی شده روزها همیشه با نجام امور وزارت مشغول میگشت و شبها در اوقات وقت به طلاب درس میداد بعد مغتیان واهل سازواهله طرب را جمع کرده به شرب شراب ناب اقدام میکرد.^۳

+ [قیدکه الحق مستنسخ است: از سیاقِ تصور جلال الدوّله مستقاد میگردد که بعقیده اهل ایران بلکه بعقیده کل اسلامیان در احتجاجات قوت برهان و اسکات خصم در کلام و خیال نیست بلکه در ذات خود صاحب کلام و صاحب خیال است. اگر متنانت کلام و خیال فردوسی و علی ذکرِ السلام و بوعلی سینا دراعلی مرتبه هم بوده باشد باز بقدرت پیشیزی ارزش ندارد بعلت اینکه ذوات این اربابِ خیالات عالیه در نظر عامة مسلمین خوار و متهمند. اگر کلام و خیال امام در کمال مرتبه سفیهانه هم بوده باشد مثل آنکه امامان از قریج بادر تولد نمی یابند بلکه از ران مادر متولد میشوند باز بدون چون و چرا و بلاتصور عین صدق شمرده میشود بعلت اینکه ذات امام در نظر عامة مسلمین شرافت علیا دارد.]

- ۱- شرابخواره.
- ۲- پاره، دفعه.

پسرش چطور بیج^۴ و حرامزاده است و چطور بدداست بہمان جهت مردم را جمع کرده علی رؤس الأشہاد اقوال و افعال پسرش را انکار کرد و از تابعین پسر خود دویست و پنجاه نفر را بقتل رسانید و دویست و پنجاه نفر را از قلعه آموت اخراج نمود و اظهار کرد که هر کس به اقوال پسر او اعتقاد کند کافر است؛ علی ذکرِ السلام از پدرش خائف شده توبه کرد و رساله‌ها در اثباتِ روشن پدرش انشاء نمود تاکه پدرش را بکلی مطمئن کرده او در طریق مستقیم است چونکه پدرش آدمی بود ماده‌دل به پسر خود باور کرده منصب ولایت عهد را باو تسلیم نمود، وقتیکه محمد بزرگ امید مرحوم شد علی ذکرِ السلام در منبر سلطنت نشسته دعوی امامت آغاز کرد و خود را ازاولاد نزارین مُستنصر علوی شمرده در تهاون^۵ شرع شریف کوشید، در دیوار رودبار و فهستان رسم فسق و فساد و کف و الحاد آشکار ساخت. دیگر به بطلاں تکالیف شرعیه قول بوعلی سینا را حجت میگیری چنانکه میگوئی:

بوعلی در فن حکمت استاد رَمَضَان رَمَضَان نَامِ نَهَاد

۱- حرامزاده، ولدالزنا. حمدالله مستوفی مینویسد: « بنابر آنکه حسن صباح پسری از آن نزارین مستنصر مصری، اسماعیل نام، بدین ملک آورده بود چون پسرک نیره نزارین مستنصر است بر وايتی گفته شد باز نسخه بزرگ امید مباشرت کرد و حسن بزاد... و بر وايتی دیگر گفته حسن خود پسر نیره نزار بود؛ مادر حسن بجهه خود را در خانه محمد بزرگ امید برد و پسر او بدل کرد تا پادشاهی بامازاده رسد» (تاریخ گزیده صفحه ۵۲۲)

۲- سنتی.

جب‌راً و قهر‌آوی اذن پدر و مادر بردن و عقد کردن ظلم است و چرا نگفتند که بعد از مردن شوهر زن اوستی شدن یعنی خود را با جسد شوهر یکجا زنده با خگرسوزاندن سفاحت است و چرا بایشان نگفتند که آدم بول و غایط خود را مخلوط هم خشک نموده از کرباس گذرانده با آب آمیخته خوردن، کودنی است. چرا بآن نگفتند که حبس نفس کردن و عامل سایر ریاضات شاشه شدن، مثل‌اً هفت سال متصل صامت نشستن و دست را بر سر گذاشت و حرکت ندادن و این قبیل کارها، کلاً حماقت است. چرا بآن نگفتند که ذکر و فرج را ستایش کردن خریت است و با مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله جماع کردن قبیح است و آدم کشن گناه عظیم است چونکه طایفه شاکتیان هندویان آدم کشن را ثواب عظیم حساب می‌کنند چرا بآن نگفتند که گوشته آدم خوردن و مرده رادر زیر خاک نگاه داشتن و بعد از پاشیده شدن تناول کردن دیوانگی است. چرا بآن نگفتند که مردان زنان ستر ون خودشان را بنزد مرشدان برده در پیش چشم خودشان مرشدان را به جماع آنان واداشتن که اولاد بزایند سفاحت است. چرا بآن نگفتند که دختران خودشان را تزدیز همان بردۀ رو بروی خودشان به جماع واداشتن بی ناموسی است و ستایش بربت‌ها عقیده باطله است. چرا اجداد تو این قبیل اعمال قبیحه بی حصر را با وجود تسلط در میان هندویان باقی گذاشتند. پس چرا این قبایح را تو خود در میان اهل هند و در وطن خود ندیدی، همین پنج روزی که با ایران آمدی با رأی فاسد خود بطلان عقاید مارا دیده بنای جانسوزی گذاشتی و فقط عقاید

آفرین بر توابی کمال الدّوله، ای خلّافِ با بر شاو کور گانی، ای نتیجه همایون شاو تیموری، اگر در خون نسل گور کان این نوع خرد بینی و این نوع فیلسوفی و این نوع قوهٔ فرق دادن حق از باطل می‌بود و ماده طالب شدن به خلاصی نوع بشر از جهل و ضلالت و جانسوزی باحوال ایشان می‌بود پس چرا اجداد تو زیاده بر سیصد سال در میان خلق هندوستان سلطنت کردند به عقاید لغوبوج هندویان ملتقت نشدند؛ عقاید دین اسلام یعنی از عقاید هندویان هم لغوت و بوج تراست که چشم تو حالا این را می‌بیند پس چرا اجداد تو ضلالت خلیق هند را ندیدند و چرا ایشان را از ضلالت خلاص نکردند، چرا به آنان نگفتند که آدم زن خود را با رضای خود بجهت جماع به مرد بیگانه دادن عین حماقت و خلافی قانون طبیعت است. حیوانات از راه غیرت ماده‌ای را که در تصرف خود میدارند بقدر امکان از فریبیگانه مُحارَست می‌کنند مگر نمی‌بینید اسب را ونمی‌بینید سگ را ونمی‌بینید مرغان را ونمی‌بینید خروس را، انسان مگر از حیوانات بیغیرت^۱ باید بشود و جفت خود را با دست خود به مرد بیگانه بدهد. چرا اجداد توبه آن هندویان نگفتند که فاحشه‌ها را در هر موافق^۲ شریفه خودشان نگاهداشت و جماع آنان را به آیندگان وروند کان احسان کردن عمل قبیح و لغو است و دختران را

۱- بجای «بیغیرت» باید خواند «بیغیرت تر». این نحوه بیان ترکی است.

۲- جایگاه‌ها. در اینجا «هر» زائد است و در عین حال می‌توان بجای آن کلمه «کلیه» و یا چیزی شبیه بآن نهاد. این نحوه بیان ترکی است.

پرستش کردن؟ هرچیز که ظاهر نیست شایسته باور کردن نیست. ترکیب جسد موالید از عناصر است. بمقتضای طبیعت چند روزی عناصر بایکدیگر تألیف یافته‌اند. هادام که ثباتِ ترکیبِ جسد و سلامتِ هیئت وجود دارد هرچیز را که مرغوب طبع است و از آن ضرر حیوانی متصور نیست باید توسل جست؛ وقتیکه ترکیبِ جسد متلاشی شد معاوی عنصر باز عنصر است. و دیگر بدن را پس از تخریب یافتن به وطن بالاتر و نماز و نعیم عروج، و به نارو جحیم نزول نیست. پس باید اعتقاد کرد که در اعمالی که حقوق الله شمرده می‌شود گناهکار شوند کان معاوق نمی‌شوند و نیکو کارش دکان به راحت و نعمت نمیرسند. بلکه در واقع برعکس است، از آن‌رو که گناهکار از عذاب روزه و نماز و طاعات و عبادات بالمره فسار غشیده است و نیکو کار در مشقتِ عبادات، که عذاب است، گرفتار است. پس عاقل باید از جمیع لذاتِ دنیا بهره‌بردار و از هیچ مشتبیات احتراز نکند زیرا که چون در خالکردی بازآمدت نیست. بازآمدت نیست چورفتی رفتی.^۱

من بتو گتم برویک دو روز ایران را بگرد با هم مذهبان خود چندی نشست و برخاست بکن تاذلت‌گشاده شود و از غم و غصه اندک اتفاقه‌ای

۱- این قطعه از من ترکی ترجمه شده است. این قطعه یکبار دیگر از صفحه ۱۳۹ بعد نیز آمده است و ما برای رعایت امانت آنرا در اینجا بهمان صورت تکراری آوردیم.

طایفهٔ چارواک هندویان ملتفت شده آن را بما صلاح دیدی، چرا چشم تو تنها عقیدهٔ چارواکیان را دید^۲ [که مانیز مانند چارواکیان هندو اعتقاد کنیم که کائنات را صانع و موجّد نیست و اعلیٰ بودن از عالم طبیعت است و بروجودِ صانع دلیلی قاطع و برهانی واضح در دست نیست. پس چرا باید بر امر مظنون و موهوم بل مدعوم بندگی کردن و چگونه باید در معابدو صوامع بخارط عبادت جبهه‌سا شدن و به فرشتگان که بر آنان فضیلت شهود نیست قائل شدن و با همیز جنت و نوید راحت بموجب حرص ابله‌انه از نعمت‌ها و راحتی‌های دنیا داشت کشیدن، و نقد را بانسیه بی‌اصل‌عوض کردن، و با قولی کاذبانه فقهای جاهدوست فریفته شدن که برای رسیدن به آرزوها یشان در دام فریب افکنند عوام را وسیله‌دانسته‌اند، و از دنیا فریب طبع به چنین اشخاص فروتن شدن، آنان را آقا و اولیاء دانستن و به آنان بندگی رذیل شدن و آنان را

+ این قید در دونسخهٔ روسی آمده و در نسخه‌های دیگر نبوده است و ما آنرا از من ترکی ترجمه کردیم. [قید: ایضاً حاتِ کمال الدّوله در بارهٔ پیدائش پایه‌های دروغین اسلامیت هیچ ارتباط و شباختی با عقایدِ بت پرستانه هند ندارد. از این‌رو نیز تدبیتِ جلال الدّوله از کمال الدّوله و پیش‌کشیدن اینکه پدرانش برای ازیان برداشتِ عادات و خرافات و حشیانه هندوان کشورش جهد نکرده‌اند جز فرار از دادن چواب مستقیم چیز دیگر نیست. این مذمت کردن بی‌اعتئانی شاهان بزرگ مغول نسبت به عقایدِ دینی بت پرستانه رعایای خودشان است، آن‌حقایقی را که کمال الدّوله از اسلام آورده و شرح داده و تأثیر آنرا در نابودی ترقی و رونق بشریت بهیچوجه رد نمی‌کند.]

کمال الدّوله، اگر واقعاً توچنین فیلسوف بودی و بعقیده خود از مطالب عالیه پولتیکا بدینگونه اطلاع داشتی و میدانستی که دیسپوتوی بد است، پادشاه باید فراموشخانه‌ها کشاید، مجتمع‌های فراهم آورده و با ملت اتفاق نماید، و با جماعت^۱ یکدل و یکجهت باشد و خود را محبوب این‌ای جنسی خودسازد، تبعه خود را بخود هرید و جان ثار بکند، پارلامنطه‌ها^۲ ترتیب نماید و قوانین بگذارد تا این‌که ملکش زوال نیابد پس‌چرا به پدرت اورنگ‌زیب ازین وعظها ندادی تا به گفته‌ها یت عمل کردی و انگلیس آمده هملکتش را از دستش نگرفتی و ترا و برادرانت را در بدر نساختی و ملت شما را خوار و ذلیل نشودی؛ پادشاه ما اگر دیسپوت هم باشد شکر خدا را که باز از خودمانست، شکر بخدا که ما نیز مثل شما در دست ملت بیگانه گرفتار نشده‌ایم. بگل جهانیان معلوم است که انگلیس با اهالی هندوستان چگونه رفتار می‌کند؛ مگر انگلیس سیویلزه یافته و انگلیس صاحب قوانین با اهالی هندوستان بهتر از دیسپوت معامله می‌کند، نسبت به انگلیسان باز هزار بار رحمت به دیسپوت.

بخاطر خدا ای کمال الدّوله در ایران زیاده توقف مکن، بر گرد بیا، می‌ترسم از توفساد زیاد صدور کند. [گوربگور شود پدر آن فرنگی‌ها که تودسه روز با ایشان نشست و برخاست کرده‌ای از ایشان پاره‌ای جفنگیات

۱- در نسخه‌های فارسی دیگر آمده است «تبعه خود را».
۲- پارلمان.

حاصل کنی من نگفتم که برو دین و مذهب مارا بزم؛ در کل دنیا هر طایفه‌ای دینی و مذهبی اختیار کرده است. اگر دین و مذهب دیگران حق است چرا دین و مذهب ما حق نباشد اگر ناحق است دیگر چه کنیم. مثل ترک‌هاست ایل ایله‌قاراکون با ایران‌مُدُر^۳، چنان‌که عرب‌گوید آلبیله إِذْ أَعْمَثْ طَابَتْ. حق تعالی خود بآن عظمت و جبروت در هر پنج روز بکوه طور آمده در پس درختی پنهان شده از مکالمه با حضرت موسی اظهار بیدهاغی^۴ نکرد اما از فرستادن جبرئیل خود بنزد پیغمبر ما باستی اظهار بیدهاغی^۴ بکند. دیگران مرد گان را دوباره زنده شده [وآسمان رفته] اعتقاد می‌کنند، آیا ما یک زنده را نمرده و غایب شده اعتقاد بکنیم آسمان شیهه زده زمین زلزله خواهد کرد؟ سیاق رفتار شاهزادگان ایران را ذم کرده عیوب ایشان را خاطر نشان من می‌کنم. در زمان قدیم در خاک ایران در سلسله سلاطین این سیاق رفتار هر گز معروف و معمول نبود. این سیاق رفتار و این‌گونه فرم را در خاک ایران سلاطین مغلول مجری و معمول داشتند. یعنی اول چنگیزیان وبعد اجداد تو تیموریان؛ اگر این‌گونه رفتار فضیلت است از اجداد تو بما رسیده است و اگر قباحت است نسبتی را بما چرا میدهی. مرحبا بتوای

۱- در میان قوم روز سیاه عید است.
۲- بلاچون همگانی شود گوارا گردد.
۳- این دو کلمه خط خورده و روی کلمه اول «بی خصوصیتی» و روی دومی «عدم خصوصیت» نوشته‌اند، ترکی آن «ارینمک» است و بمعنای آنسست که زورش می‌آید خودش با پیغمبر ما حرف بزند.

آموخته‌ای. [ب]ی شبیه بعقل تورخنه رسیده است؛ بعد ازین من ترا کمال الدّوله خطاب نخواهم کرد بلکه نقصان الدّوله خطاب خواهم کرد. بخاطر خدا بر گرد بیا پی کار خود، غم خود را بخور و درد خود را بکش، از دایره خود قدم بیرون هنه.

یاک بسته تنبأ کو که فرستاده بودی رسید، دور بینی که خواسته بودی خریده باسم حاجی عبدالله مروارید فروش بغدادی برشت فرستادم، خدا حافظ.

كمال الدّوله

ملحقات نسخه کمال الدوله^۱

سواد مكتوب بيست که يكى از دوستان مصنف
كمال الدوله يكى از همراهان مصنف مذکور
بقلم آورده است در سنه ۱۲۸۰

مكتوب اول

برادر مَكْرِمٍ مِنْ أَدَمَ اللَّهُ إِبْلَكُمْ، نظر بخواهشِ جنابِ شما نسخه
كمال الدوله را از مصنف شرکت به برای شما میفرستم در ضمن چند شروط :
اولاً این نسخه را باید بکسانی که بمعرفت و امانت و انسانیت ایشان وثوق
کامل داشته باشید نشان بدھید . ثانياً از این نسخه بھر کس که طالب باشد
و در هر خصوص شایسته اعتماد شود باید نسخه بدھید . ثالثاً بکسانی که
باعتقاد شما رأیخون فی العلّم شمرده میشوند باید تکلیف بکنید که اگر
بتوانند بگل مطالعه کمال الدوله خواه در امور پولیتیقه خواه در امور دینیه
قرتیکا بنویسنده که مقصود خود کمال الدوله است . یا قبول میکنند یا بدلایل
رد میسازد . واما در قرتیکا دلایل تقلیه و نقصیه هر گز مقبول نخواهد شد و
۴۰۳

۱ نسخه تاجیکی فاقد این ملحقات بود و این مكتوب سه گانه همگی از
ملحقات نسخه ترکی بدون هیچگونه مقابله و دستکاری عیناً نقل گردید .
نسخه اساس نامه ای مشابه مكتوب اول داشت که خارج از من آمدہ است .

عجیبیه از نتیجه علم ایشان در عالم ظهور کرده موجب سعادت و آسایش بنی نوع بشر گردیده است و چه ترقیات باهالی یوروپا بواسطه علم و معرفت رواده است. حکیم مذکور میگوید که انسانِ کامل و مُحِّیت نوع بشر عبارت از دانشمندی است که در کشف اسرارِ حقیقت و هدتم اساس اعتقداتِ دینیه ترس مال و جان او را مانع نیاید و مراین دانشمند را بهر نوع باشد واجب است که فقط تشکیکی در حقیقتِ ادیان و مذاهب بخیال مردم بیندازد. بعداز آن خود خیال مشغول کار شده آهسته پسی بحقیقت خواهد برد و صاحبش را از تاریکی جهالت بروشنائی معرفت خواهد زساند. مصنفِ کمال الدّوله نیز در عقیده حکمای فرنگستان است، یعنی لیبرال و از سالکانِ مسلک پروقره و طالبانِ سیویلیزه است، منظورش اینست که فيما بین ملت او نیز در کل اصناف مردم انتشار علوم و صنایع صورت یابد و برای کامیابی از این آرزو بقدر استطاعت خود بوسائی چند چنگ زده است که تغییر خط اسلام نیزیکی از آن وسائل است و میخواهد که در مزرع ضمیر ملت او نیز تخمِ غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پرستی و عدالت و مساوات کاشته شود و نفاق مبدل با تفاوت گردد و ذلت و فقر از میان ملت‌ش رفع شده ثروت و مُکنن برای او روی آورد و این منظور آرزوی هرگز تیشیر نخواهد پذیرفت مگر بهنم اساس اعتقداتِ دینیه که پرده بصیرت مردم شده ایشان را از ترقیات در امور دنیویه مانع می‌آید لهذا باقتضای عقیده خود معلومات خود را بقلم آورده است. سببِ تصنیف نسخه کمال الدّوله

شاپسته التفات نخواهد گشت رابعاً اگر کسی یارای قریکانوشن نداشته باشد باری بیانِ حالتی را که از خواندن این نسخه باو رو خواهد داد البته بقلم در آورده بتوسط شما بنزد من بفرستد که بمصنف اظهار گردد. دیگر اجمالاً در حق مصنف نسخه بجنای شما چند کلمه نوشتن لازم می‌آید. مَكْرَمٌ إِلَيْهِ شخصی است صاحبِ تصنیفاتِ عدیده دوستدار وطن و مُحِّیت هلت. از تصنیف نسخه کمال الدّوله مر او را غرض شخصی در نظر نیست بعلت اینکه نسبت بایران که وطن اوست و نسبت بملت اسلام که همدین او بند معاذَ اللّهِ بغضی ندارد چون آن در کل فرنگستان وینکی دنیا این مسئله دایر است که آیا عقایدِ باطله یعنی اعتقداتِ دینیه موجب سعادت مُلک و ملت است یا اینکه موجبِ ذلتِ مُلک و ملت است کل فیلسوفان آن اقالیم متفقند در اینکه اعتقداتِ دینیه موجبِ ذلتِ مُلک و ملت است در هر خصوص. حتی اشهر ایشان از متاخرین حکیم انگلیسی بوقلم فام که تصنیف جهانگیر و مُسَلَّمٌ کُلّ شده است در این عقیده زیاده بر دیگران غور کرده است ویکی از دلایلش اینست که ملت اسپانیا یعنی اندلس و ملت شویتیسا و ملت دیم تابع پاپا که مقید در اعتقداتِ دینیه و پیرو اقویل کشیشان و افسانه گویان هستند در علوم و صنایع آناف آنارو در تنزل میباشند. اما سایر ملل یوروپا خصوصاً انگلیس و فرانسه وینکی دنیا که از قید اعتقداتِ دینیه وارسته پیرو عقل و حکمت شده‌اند در علوم و صنایع روز بروز و ساعت در ترقی هستند چه اختراعاتِ غریبه و چه ایجاداتِ

عربها علاوه بر آنکه سلطنت هزار ساله هارا بزوال آوردند و شان و شوکت مارا بر باد دادند و وطن مارا بطوری خراب‌اند خراب کردند که تا امروز آبادیش می‌ترنشده است خطی رانیز بگردن ما بسته‌اند که بواسطه آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده است؛ په مصائب از این قوم بمارسیده است که مرد با بصیرت از تذکر آنها بگریه می‌افتد. وقتیکه پیشوایان این قوم در حال حیات می‌بودند ما از ترس شمشیر ایشان فرمانبرداری ایشان را قبول کردیم. حالا که مرده‌اند و خاک شده‌اند باز بعیوب دیت مردگان ایشان افتخار می‌کنیم. نگاه بکنید که حمact و کودنی ما در چه درجه‌است، دراکثر بلدان که ساکنان آنها شیعه‌مند بیند مردم در ایام تعزیه ماه محرم علاوه بر حرکتهای سفیه‌انه بسیار از قبیل سینه زنی کردن باز تجیر و از قبیل جنگ حیدری و نعمتی و خاک و خاکستر افشارند بسر و امثال آنها بدنهای خودشان را نیز باشمیش و خنجر متروح و خون آسودگرده بدین نوع دیوانگی شکوه افزایی روزی‌عاشر را می‌شوند و

→
و بدین‌سویله اقتدار ملتی و شوکت دولتی باقی بماند. پس عقلایی ملت را درین عصر واجب است که بجهت اقتدار ملتی و حراست وطن از تسلط ملل ییگانه در تدارک رد ذلتی که عبارت از اسیری و فقدان آزادی واستقلال است و وقوعش درین عالم حوادث از ممکنات قریب بهیقین است بوده باشد. تدبیر آن نوع ذلت منحصر است با تشارک علوم در کل اصناف ملت و کاشت تحصی غیرت و ناموس و ملت‌دوستی و وطن‌پرستی در مزرع ضمیر ایشان چنانکه ملل قادره فرنگستان الحال یدین صفت موصوفند.

همین است و بس والامنظور دیگر اصلاً متصوّر نیست و اگر مطالب این نسخه در نظر بعضی اشخاص موجب ضرر ملک و ملت نموده شود آنرا کائن ام یکن توانند انگاشت. [نسخه چاپ نشده و منتشر نگشته است و بعد از این نیز خیال چاپ کردش را کسی ندارد.]

بواسطه عدم بصیرت و معرفت مردم از هجرت تا امروز فریبند کان عوام چه فتنه‌ها و چه شورشها در خاک ایران افکنده باعث خانه خرابی مُتوطّنان این اقلیم شده‌اند. چنانکه درین اوآخر ایام از پیروان دین باب در ایران فتنه‌ها برپا شد و خون‌ریزی‌ها روداد که بیانش بدین مختصر نمی‌گنجد. قاکی ما بیچار کان آلت ملعنة این نوع صاحب غرضان نفس پرست خواهیم شدما هنوز از خواب غفلت پیدار نشده‌ایم و بهر قسم کلمات و اهیه ارباب غرض بجنیش می‌آئیم بخلاف اهل یوروپا که اگر امروز شخصی در میان ایشان برسی ثبوت یا امامت ظاهر شده بسیاق پیغمبران و امامان اعصار قدیمه بنای دعوت بگذارد و برخود اسناد معجزات و خوارق عادات و گرامات بددهد همان ساعت او را یا از مجانین انگاشته برای معالجه بخانه‌دیوانگان می‌فرستند و با اینکه او را اگر از سلیمانی فریبند کان و شارلاتانان باشد مرد مؤاخذه می‌سازند.^a

۱- این جمله فقط در یکی از نسخه‌های فارسی مورد استناد آمده است.

* ب : مصنف کمال الدّوله می‌گوید که بواسطه مرور زمان بهشت و حور درین عصر در نظرها آن جلوه سابق را ندارد که مردم باززوی آنها شو قمند شهادت بوده خودشان را در مقابل دشمنان قوی داشت بکشتن بدنهند.

ایشان در دنیا ک است، بلکه جمیع اُمّ دنیا از این ظالمان تا امروز شاکر هستند که کتب خانه مصر را ساختند و علوم و فنون قدما را معدوم کردند، علتش پر واضح است زیرا مدار عوام فربی موسسان دین اسلام بر کذب خالص بود که آنرا صورت صدق جلوه میدادند. لهذا نمیخواستند که در نظر عوام بقوّت علوم پرده از کذب ایشان برداشته شود. چنان‌که حسن صباح همیشه توابع خود را از تعلم و قرائت کتب علمیه منع میکرد که اُشیّر ای هدایی کتاب *البلیل والتحلیل* شهرستانی خیث یقال ظهر حسن بن محمد الصباح و جَدَّه دعوَةِ الاسماعیلیَّةِ وَ مَسْعَ العَوَامَ مِنَ الْحُوْضِ فِي الْعُلُومِ وَ الْحُوَاصَ مِنَ مُطَالَعَةِ كَتَبِ الْمُتَقَدِّمِينَ خَوفًا مِن إِطْلَاعِهِمْ عَلَى أَكْلُذِيهِ.

افخار میکنند که در مجتبت واردات مردگان این عربها از مال و جان می‌گذرند و کسی جسارت ندارد که بایشان بگوید که ای احمقان خود همچنان این عربها که شما ایشان را اولیای خودتان میشمارید بلکه خود خوش‌باوندان ایشان در حال حیات ایشان هیچ عظمی بایشان قرار نداده ایشان را کشتند و عیال و اطفال ایشان را در آشیّت ذلت و رسائی باسیری برداشتند و اصلاً از این‌گونه حرکت باک نداشتند. بشما چه افتاده است که بعد از هزار و دویست و هشتاد سال از کاروبار خودتان دست کشیده در سوگواری ایشان دیوانه‌وار رفتار میکنید. این نوع سفاهت و حماقت ناشی از بیسواندی و بی‌علمی است که سبیش صعوبت خط حاضر ماست. آلان منتهای تلاش و آرزوی مُصْنَفِ کمال الدّوله اینست که ملت خود را باری از دست این خط هر دود و ناپاک که از آن قوم بما یادگار مانده است خلاص کرده ملت‌ش را از ظلمت جهالت به فورانیت معرفت برساند. اگر بدین آرزو فیروز شود زهی نیکبخت خواهد شد و از دنیا کامیاب رحلت خواهد کرد.

[اما در این عصر از فیروزشدن بدین آرزو ناامید است چنان‌که مضمون یکی از مکتوبات او که برای من فرستاده است براین نامیدی او دلالت میکند. سواده‌مان مکتوب مضمون را بی کم‌وزیاد برای شما میفرستم.]
نه تنها ملت اسلام بواسطه خط عربها تا امروز در جهالت مانده از

۱- جملات داخلی کروشه فقط در یکی از نسخه‌های فارسی سورد استناد آمده است.

رحمت خودنداسته مسکن ایشان را وادی دوزخ صفت و ذات‌اللهب قرار داده خوراک ایشان را از خنافس و عقاریب کرده یک جر عه آب سرد را برایشان روا ندیده اکثرش را العطش گویان از دنیا برد. حالا چگونه شده است که در آخرت به شفاعت اینان بما آب سرد خواهد گشانید. افسوس از این نوع نادانی که مداریم.

یتحمیل که بعضی هموطنان این نوع سخت نگاری مرا جایز ندیده بمقام اعتراض در آیند و بگویند که در دنیا بیدین و بی‌مذهب و بی‌اعتقاد و بی‌ایمان زندگانی مشکل است. در جواب ایشان همین فرد خواجه علیه‌الرحمه را خواهم خواند:

از قل و قال مدرسه حالی دلم گرفت یک‌چند نیز خدمت معشوقومی کنم هزار و دویست و هشتاد سال ما بادین و مذهب و با اعتقاد و ایمان زندگانی کرده‌ایم آن‌فاقاً حالت ما بدتر شده است، آن‌فاقاً بمسایب و بیلتات لائعه و لائحته که فتار گشته‌ایم. یک‌چند نیز برای امتحان بیدین و بی‌مذهب و بی‌ایمان با معرفت و فیلسوفیت تعیش بکیم تا بینیم که حالت ما بدتر می‌شود یا بهتر، اگر بدتر شد باز رجوع بعقايد سابقه تعذر خواهد داشت. ما اهل ایرانیم هر کس ما را بطرف دین بخواهد در متابعتش مضايقه نداریم. مگرندیه که در این نزدیکی اندک مانده بوده بود که اسلام را بالمره ترک کرده کلاً با بی‌مذهب بشویم. بی‌دین شدن و صاحب معرفت شدن برای

مکتوب دوم

برادر مُکرَّم من آدام اللهِ اقبالکم ، تازیان میباشد خصلت و وحشی طبیعت علاوه بر کتبخانه مصر جمیع کتب و نامه‌های پارسیان را نیز سوخته آثار پادشاهان فرشته کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود وقواین عدالت ایشان را بالمره از روی زمین مفقود و رسوم ذمیمه یعنی رسوم دیسپوتی را و دین خودشان را بر شبهه دین یهود بعوض آنها در کشور ایران ثابت و برقرار کرده‌اند.

معهذا ما گولان این دشمنان نیاکان خودمان را و این دشمنان علم و هنر را بر خودمان اولیا می‌شماریم بدان آرزوی ابلهانه که خداوند عالم در آخرت به شفاعت این خونخواران بما جنت خواهدداد، آب سرد خواهد نوشانید، اگر در آخرت آب سرد هست و هیل این خونخواران خودشان بنوشنند که حسرت کشی آن بودند. خداوند عالم در این دنیا خود ایشان را مُستحیق

کیفیت را نیز فراموش نباید کرد که اصلی ایجاد و تولید علوم از قدمای یونانیان و ویژانیان^۱ و فارسیان و هندیانست نه از عربها. علوم قدما در اواسط تاریخ میلاد فیما بین مسیحیان نایم شده بود نهایت عربها این علوم را بیدار کردند و بعد خودشان باز از آنها محروم شدند و مسیحیان باعث ترویج و تکمیل آنها کشتند. به صورت آنچه شده است گذشته است. بعد از این افسوس بجائی نمیرسد. آن چیزی که مایه تسلی ما تواند شد اینست که تکلیف خودمان را بفهمیم و بدانیم که ماهزار دوست و هشتاد سال در خطابوده‌ایم بعد از این خودمان را به مردگان تازیان بنده نشماریم. بطرف بازماندگان و بیاد کاران نیاکان خودمان عطف نظر بگتیم. یعنی پادشاهان ما و اولیای دولت ایشان و جمیع فرزندان ایران بتعصّب برادری و هموطنی زرده‌شیان ایران را مانند اولاد بشمارند و در ترفیه حال ایشان بکوشند و نگذارند که بعد از این کسی آخوندی را از ایشان بدین اسلام بیاورند که ما خودمان نیز از این دین بیزاریم، تا اینکه تخم این گروه فرشته خصال از عالم برگنده نشود و مهاجران ایشان از هر طرف باز بوطن می‌تونشان خودشان معاودت کنند و در سایه حمایت پادشاهان ایران در کمال خوشگذرانی تعيش نمایند.

۱- سردم بیزانس.

۲- بخواب رفته بود.

مادشوار است. پی افسانه دویدن و بافسانه گویان بنده شدن عادت طبیعی ماست. شوخی را بگنار بگذاریم باز پاره‌ای هموطنان من خواهند گفت که تازیان را بالمره دشمن علوم و قرون فمیتوان شمرد در بغداد و آن‌دلس خلفای عباسیه و امویه در ترویج علوم و صنایع اهتمام زیاد معمول میداشتند. چگونه این نوع اهتمام ایشان را انکار می‌توان کرد. بلی راست است. این فقره نیز از بابت ما من عالم الواقِدُ خَصَّ^۲ است. تازیان در اوایل هجرت جمیع علوم مصریان و پارسیان را از عالم معذوم کردند بعد از دو سه‌صد سال از عمل خودشان پشمیمان شده بمقام تلافی مافات آمدند اما هیهات هیهات... تلافی مافات از ممکنات نبود. اهتمام خلفا در ترویج علوم عمومیت هم نداشت. علوم عصر خلفا محدود و منحصر بود بچند مدرسه مخصوص، عامة خلق از احوال معارف محروم بودند. حرف‌ها اینست که اگر عربها ظهور نمی‌کردند و برآفریقیه و آسیا مسلط نمی‌شدند و علوم این اقلیم را بخاطر قرآن و بخاطر دین خودشان برباد نمیدادند امروز طوایف این اقلیم در زمرة طوایف سیویلیزه شده و معرفت پیشه همیودند و از سعادتمندان روی زمین محسوب می‌شدند. فایده اهتمامی که از خلفای اسلام در ترویج بعضی صنوف علوم و صنایع بعمل آمده است در جنب زیانی که بعلوم از عمر و عاص و سعید و قاص و طاهر در مصر و ایران بوقوع رسیده است مانند قطره‌ای است در جنب پر که آب مع هذا این

۱- هیچ عامی بدون خاص یعنی بدون استثنای نیست.

شما مثلی برادران رؤوف و مهربان خواهند شد و اگر مجالس تعزیه هم مثل تیاترهای فرنگستان در ایران بپیش بکنیم مصائب و بلیات شما را بر شئونظام و نشر کشیده در آنها ذکر خواهیم کرد نه مصایب پیگانگان را با طفایشما در مدارس تربیت داده ایشان را بخدمت پادشاهی برداشت خواهیم کرد و پرایشان مهمات رجوع خواهیم نمود و پایشان در هر طرف از اطراف مملکت حکومت خواهیم داد که در اجرای عدالت و انصاف نسبت بزرگ دستان موافق شیمه^۱ مرضیه نیا کان خودشان رفتار کنند و در وطن دوستی و خسرو پرستی و جفا پیشگی و نفع کشی سرمشق مسلمانان گردند و بر جهانیان ثابت نمایند که ایشان از نژاد آن نیا اند که در حق او گفته شده است:

فریدون فرخ فرشته نبود	زمشک و ز عنبر سر شته نبود
پداد و دهش یافت آن نیکوئی	تو داد و دهش کن فریدون توئی
برادر مکرم من، تو تعجب مکن که من پیارسی نژاد این قدر صفات ممدوحه میکنم، انکار نمیتوان کرد که پیارسی نژاد از زردهایان بلکه گل فارسی زبان ایران از مسلمانان بالفطره در حسن اخلاق و اطوار سرآمدی کل مللند، در باب نیک نفسی و خوش خلقی و اطاعت کیشی و اخلاص مندی و خسرو پرستی ایشان این دلیل کافی است که بواسطه همین صفات معدوده از دور غلبه عربها بچشم سلاطین دیسپوئیه افتاده تا امروز با نوع	

۱-شیوه، روش

برادر مکرم من، تو در تهران زردهایان را مکرر ملاقات میکنم از قول من بگوای زردهایان، ای برادران و هموطنان و همجنسان و هم زبانان ما، ما نمیدانیم که بهجه زبان از شما عذرخواهی بکنیم که امروز از نادانی بهواخواهی و ارادت دشمنان مال و جان و وطن خودمان یعنی تازیان انواع واقعی مصائب و بلیات را در حق شما روا دیده ایم. الان که کمال الدوله پرده جهالت را از پیش نظر ما برآورد نداشت و اسرار حقیقت را بر ما مُنکِشِف ساخت بکردار خودمان هزار هزار افسوس میخوریم. بعد از این نسبت بشما مهربانتر از برادر و پدر خواهیم شد و در طبایع خودمان تقلید با خلاق حمیده شما و آباء و اجداد شما خواهیم کرد؛ احیای پیمان فرهنگ را وقواین مهربانیان را و دین زردهایان را در ایران تعهد نمیتوانیم کرد چونکه این پیمان و قواین و دین اعمای خودشان را با تجام رسانده اند. آما تخلّق با خلاق شما و نیا کان خودمان را تعهد میکنیم. بعد از این شمارا برادران خودمان خواهیم شمرد و شمارا از خودمان جدا نخواهیم داشت چونکه فقط امروز فهمیدیم که ما فرزندان پارسیانیم و بر ما تعصب پارسیان فرض است نه اینکه تعصب رهزنان تازیان یعنی تعصب وطن و همجنسان و هم زبانان فرض است نه اینکه تعصب دین، چنانکه شعایر فرنگیان است. دین را پوج میشمارند و تعصب وطن و عشیره راعلامت غیر تمدنی و باعث نیکنامی میدانند؛ بعد از این الواط واشرار ما رفتار خودشان را در حق شما تغییر داده نسبت به

وأقسام جوروستم ديسپوتها وعمالٍ ينْمِرُونَ ايشان متحمّل وصابرند وهر گز مثل سایر اممِ دنیا در فکر آزادی نیستند با وجودی که امروز در اغلب اقالیم کره زمین اختیار سلطنتی دیسپوتیته با بالکلیه موقوف شده است یا کم و بیش نقصان پذیرفته است.

مكتوب سیم

برادر مکرم من آدام الله^ع قبائلکم، امروز خرا بی کل دنیا از این جهت است که طواف آسیا عموماً طواویف یوروپا خصوصاً بواسطه ظهور پیغمبران از اقلیم آسیا که مولید ادیان است و از اینجا ادیان به یوروپا مستولی شده است و بواسطه مواضع و صیان و امامان و نایابان و خلفای ایشان که بعد از پیغمبران بتزویج ادیان ایشان کوشیده‌اند و در اعتقاد مردم بد رجه مقدسی و ولایت رسیده‌اند عقل انسانی را که اثری است از آثار انوار الوهیت و در موجودات سفلیه بالیقین و در اجرام علویه علی الظاهر وجودی بالاتر از آن متصور نیست بسبی انواع و اقسام اغراض نفسانی خودشان بالکلیه از درجه شرافت و اعتماد اند اخته تا امروز در حبس ابدی نگاه داشته در امورات و خیالات اصلاً آنرا سند و حجت نمی‌شمارند و نقل را همیشه بر عقل مرجح و غالب میدانند. مثلاً عقل انسانی

بیهوده و دلایلِ ترا پوج خواهد شمرد وزحمتِ تو عبث و بیجای خواهد شد.
تودین ایشان را در کنار بگذار و درخصوص آنها هیچ حرف مزن، ارشاد
را چنین آغاز کن:

در تواریخ قدماًی‌هاتاریخ ایجاداًین دنیارا هفت هزار سال می‌شمارند.
اما امروز بمحض براهین قطعیه برما ثابت شده است که ایجاداًین دنیا از
کرور هزار سال نیز زیاد است و قبل از ادیانِ اهلِ کتاب ادیانِ متعدد
باطله در دنیا ظهور داشته است از قبیلِ دینِ بت پرستی و آتش پرستی و
برهمی و کثرتِ آلهه یونانیان و امثال آنها، پس عقلِ انسانی متغیر است
که آیا بچه سبب خداوندِ عالم آن نوع ادیانِ باطله را چندین هزار سال
قبل از ظهور ادیانِ اهلِ کتاب پایدار و برقار گذاشته است.

از تصویر این حیرت عقلِ انسانی ناچار حکمِ قطعی خواهد کرد که
خداؤنده عالم در ظهور آن ادیانِ باطله و در بقای آنها هرگز مداخله نداده
است بلکه همه آنها را مردمانِ زیرک و ریاست طلب بجهتِ نیلِ مقاصدِ
خودشان احداث نموده‌اند، وقتی که بطلاً ادیانِ قدیمه به پیروانِ دینِ
اسلام روشن و مبرهن گردد ایشان خود بخود و بلا اختیار دینِ خودشان را
نیاز آنها قیاس خواهند کرد و خواهند فهمید که اگر دینِ حق در دنیا لزوم
میداشت چرا چندین هزار سال خداوندِ عالم پیغمبرِ برحقی نفرستاد که
آن ادیانِ باطله را از زمی می‌کند تا زمانِ حضرتِ موسی، مگر تا

بُقوَّت علوم عقلیّه قبول نمی‌کند که^۱ پیغمبر با آسمان رفت و قمر را منشأ
کرد ولیکن اولیای دین و امامان مامیگویند که بتحقیق و حکم عقل اعتماد
نماید کرد حقیقت همان است که صحابه تصدیق کرده‌اند و با تواتر بما
رسیده است.

طوابیف اسلام بلا تصور و تعلق قول ایشان را معتبر می‌شمارند و در
امثال اینکوئه امور هرگز عقل را حاکم نمیدانند. پس ساعت و فیروزی
نوع بشر وقتی رو خواهد داد که عقل انسانی کلیه خواه در آسیا خواه در
یوروپا از جنس ابدی نجات یابد و در امورات و خیالات تنها عقلِ بشری
سند و حجت گردد و حاکم مطلق شود نه نقل^۲ ...

برادر مکرم من، اغلب ساکنینِ مملکت عثمانیه وایران طوابیف
اسلامند. تو باید که بدین ایشان بچسبی و باید که با ایشان بگوئی اعتقاد
شما باطل است و شما در رحلات هستید باید چنان و چنان اعتقاد را داشته
باشید. شیوه هدایت و ارشاد و شیوه راهنمایی و تعلیم چنین نیست. توبیدین
شیوه ناملاً برأی خود هزار قسم مدعی و بددگوشاهی تراشید و بمقدار خود
هم خواهی رسید. هر کس از ایشان از زمی لجاجت و عناد حرف تو را

۱- ازاوی نامه تا اینجا نقل مطالیی است که ملکم در او اخیر مارس
به آخوند زاده گفته است. رجوع شود به «الفبای جدید و مکتبات» از
صفحه ۲۸۸ تا ۲۹۴.

۲- رجوع شود به همانجا

احادیث و علم کلام و امثال آنها و بعد از آن فیزیقا و ماتماتیقا^۱ و جغرافیا و نجوم و امثال آنها را نیز از علوم تعداد میکنند گویا که او لین نیز نظریه این آخرین است و حال آنکه مغایرت این آخرین از او لین [از] آفتاب روشن قراست، ما باید او لین را از امور اعتقادیه حساب بکنیم و تنها آخرین [را] از امور علمیه بشماریم.

برادر مکرّم من، باید دانسته باشی که هر دین متنضم‌من سه گونه امر مختلف است: اعتقاد و عبادات و اخلاق؛ مقصود اصلی از ایجاد هر دین امر سیمین است. اعتقاد و عبادات نسبت بآن مقصود اصلی فرعند از برای آنکه آدم [صاحب اخلاق حسن] بشود هارا لازم است که وجودی فرض بکنیم خیالی که^۲ باید صاحب اخلاق حسن و صاحب عظمت و جبروت و صاحب قدرت و رحمت و سخط و مستوجب تعظیم و ستایش باشد تا اینکه مانیز با اخلاق او اتصف بجوئیم و این وجود را پروردگاری عالم و خالق کائنات مینامیم. بعد از آنکه این چنین وجود را فرض کردیم و اورا مستوجب تعظیم و ستایش شمردیم لازم میدانیم که رسوم تعظیم و ستایش را نسبت باو عمل بیاوریم از قبیل نماز و روزه و حجّ و زکوّة و امثال ذلك و بعد از آنکه این چنین

۱- فیزیک و ماتماتیک یعنی ریاضی
۲- مطالب داخلی کروشه از قلم نسخه توییس افتاده بود که با استفاده از نسخه ترکی تصحیح شد.

آزمان این دنیا و این بند کان تعلق باو نمیداشت، یا مگر تا آن زمان خوابیده بود بعد بیدار شده دید که ادیان باطله دنیا اورا ملوّث کردند آنوقت بفکر فرستادن رسول بر حق و کتب سماویه برافتاد. برادر مکرّم من، خطای ما تا امروز در شناختن حق از باطل و تمیز دادن راست از کج ازین رهگذر است که ماهمیشه دو قضیه مغایر را بهم دیگر. مخلوط کرده یا ک قضیه می‌شماریم و حال آنکه این دو قضیه مغایر یکدیگرند، یکی از آنها علم است و دیگری اعتقاد. مثلاً علم حکم می‌کند که نایابیون اول بودوبه مسکوهم رفت و عاقبتش چنان و چنان شد. درین باب دیگر اعتقاد هر کز لروم ندارد چونکه قضیه مبنی بر علم قطعی است و هر قضیه که محتاج بدلیل و ثبوت نباشد و یا اینکه دلیل و ثبوت قطعی باشد علم است، دخل با اعتقاد ندارد. از طرف دیگر بنا بر آخبار اولیای دین، ما اعتقاد می‌کنیم که حضرت موسی بکوه طور رفته با پروردگاری عالم مکالمه کرد و عصای خود را بر احجار زد چشمها جاری شد و امثال ذلك، این قضیه محتاج به دلیل و ثبوت است و دلیلش هم اگر باشد ببیچوجه قطعی نمیتواند شد پس ما این قضیه را باید علم بشماریم. باید این قضیه را اعتقاد بنامیم و از روی اعتقاد نه از روی علم بآن باور بکنیم ولیکن اولیای دین ما همین نوع قضایا را نیز از اقسام علوم می‌شمارند چنانکه می‌گویند علم تفسیر.

برادرِ مُکرَّمِ من، جمیعِ مطالبِ این مکتب را وهم آن دو مکتب
سابق را از تلقینِ مصنفِ کمال البولسے بالمشافهه^۱ بادگرفته بتو نوشتم
امیدوارم که معتبر شمرده باشد و از تلقینِ مصنف یکی هم بیان سبیت
بر وجود دلیل بطلان آنست که در این مکتب آخرین بتحریر آن اقدام میکنم.
هر وجود مستلزم سبب است زیرا که هیچ وجود خود بخود بفرضه
وجود نمیتواند آمد. پس این کاینات که وجود است در وجود خود محتاج
سبب است و همان سبب صانع آنست.

این عقیده‌ای است که بواسطه آن مُشرّعون در مقابل حکمای
طبعیتین برای اثباتِ الوهیت استدلال میکنند.

به رد این عقیده، طبیعتون جواب میدهند: در این صورت خود سبب
نیز بحیثیتی که وجود است باید مستلزم سبب دیگر باشد و آن سبب دیگر
نیز هنگذا هلمَّ جرّا^۲ بلاحتها و این کیفیتِ مُنافی عقل است زیرا که بحکم
عقل سلسله سببها باید در جائی توقف بکند والسلسل لازم می‌آید. پس
بحکم عقل استدلالِ مُشرّعين در بابِ اینکه هر وجود باید مستلزم سبب

۱- زبانی.

۲- از اینجا تا پایان عبارت «تسلسل در بر این چشم است» باتفاقی
بسیار اندک در مقاله‌ای که «جواب هیوم» عنوان گرفته آمده است.
۳- بگیر و بکش. یعنی برهمنی قیاس کن.

وجود را فرض کردیم و رسوم تعظیم و ستایش را در حق او بعمل آوردیم لازم
هیشماریم که بر حمّت او امیدوار بشویم و از سخّط او بترسم، بعد از آنکه
بر حمّت این چنین وجود امیدوار شدیم و از سخّط او بترسیدیم لازم می‌باشد کاریم
که متخلّق با خلاقی حسنَه او بشویم و هر گز مصدرِ سیّرات نباشیم تا اینکه
مشتّحقِ رحمت او بگردیم و مستویِ سخّط او بشویم پس اگر ما وسیله‌ای
پیدا بکنیم که بدونِ فرض وجودِ مُسْتَوْجِبُ التَّعْظِيمِ وَ التَّبَدُّدِ صاحبِ اخلاقی
حسنَه بشویم آنوقت فروعاتِ دوگانه اصل مقصود که عبارت از اعتقاد و عبادات
است ازما ساقط است.

درا کثر ممالک یوروپا و نیکی دیا انتشار علوم مردم را بجهت
اکتسابِ حسنِ اخلاق از اعتقاد و عبادات که شرط دوگانه هر دین است مستغنى
داشته است. اما در آسیا علوم انتشار ندارد و بدین جهت فروعاتِ دوگانه
شُقوقات و زواید لاتّهصی پیدا کرده است و بر اصلِ مقصود بشدتی غلبه نموده
است که راه انتشار علوم بواسطه آنها بالمرّه مسدود شده است.^۱

۲- از اول مکتب سیّم تا اینجا عیناً از حرفهای ملکم است. در آرشیو
آخوندزاده یادداشت‌هایی وجود دارد که نوشته وقتی ملکم از عثمانی به تهران
میرفت در اوخر مارس ۱۸۷۲ این مطالب را باو گفته است. رجوع شود به
«البابی جدید و مکتبات» صفحه ۲۶۶ و صفحات ۲۸۸ تا ۲۹۴. بعلاوه آخوندزاده
در یادداشت‌بی تاریخی بنام ملکم که هر گز بزای او فرستاده نشد خطاب باو
نوشته است «چیزها در ملحقات از خود شما بیاد گاری داخل شده است. نمیدانم
در خاطر دارید یانه». همانجا صفحه ۲۳۲

باشد باطل است.

وفي الواقع سنتي استدلال سببية بوجود ظاهر من الشمس است. طبيعيون بهمشرين عين هيكتوريون سلسلة سببها يайд بلا اقتها امتداد يابد؛ يا يابد شمار درجائي توقف بيكتنيك و معرف باشيد كه وجود از وجودها مستلزم سبب نیست. در صورت آولى تسلسل لازم می‌آید، در صورت ثانية سببية بوجود رفع هيتشود و ثابت هيگردد كه وجود بی سبب خود این کاینات مرئي دليل مانصديق ت Xiaoheim کرد كه همان وجود بی سبب خود این کاینات مرئي و محسوس است فه وجود موهوم و مظنون، وبهجه تمشك شما خواهيد گفت كه بوجود کاینات يابد سببی مقدم باشد و ازا آنجاکه باعتقاد ما و شما درجائي توقف ناگزير است در آن صورت آيا بتجويز خرد خردان مزاوار نیست كه در وجود خود این کاینات توقف بيكتنيم. مشتریون از رد این اعتراض عاجز شده ناچار جواب هیدهند:

ما وجود را بردو قسم میدانيم. يکی از آنها ممکن وجود است كه این کاینات است و این مستلزم سبب است، ديگري واجب وجود است كه جناب باري است و اين مستلزم سبب نیست. نعم ما از خوف تسلسل لا بدیم كه درجائي توقف بيكتنيم پس ما در ممکن وجود که این کاینات است توقف نمیکنیم چونکه آن مستلزم سبب است بلکه در واجب وجود که

جناب باري است توقف خواهیم کرد كه سبب ممکن وجود است اما خودش مستلزم سبب نیست. پس بدين دليل اثبات الوهیت دشوار نمیشود. این دليل را در صورتی معتبر میتوان شمرد که وجه اقسام وجود بر ممکن و واجب معتبر باشد. ملاحظه بيكتنيم که مشتریون بهجه اعتبار وجود را بر ممکن و واجب منقسم میسازند. ایشان میگویند: ما اشیا را محتاج به سبب می بینیم، مثلًا نطفه محتاج به والد است وجهه محتاج بدرخت است. پس این کاینات که مجمع اشیا است مستلزم سبب میباشد. در این صورت کاینات ممکن وجود نمیشود و توقف در آن ممتنع هیگردد. بدين تصورها حکم خواهیم کرد که وجودی باید بشود که مستلزم سبب نباشد و در آن واجب وجود است که در وجود خود محتاج بوجود دیگر نیست اما خودش سبب ممکن وجود است که عبارت از این کاینات باشد و در این وجود واجب توقف خواهیم کرد و آنرا سبب کلّ ما می‌سواء خواهیم شمرد.

طبعیون این اعتقاد را بدين دليل از درجه اعتبار ساقط میسازند؛ اشیا در تنوعات و انتقالات خود محتاج بسبب است نه در ماهیت و ذات خود مثلًا نطفه و حبه در تنوع و انتقال خود از یک حالت به حالت دیگر محتاج بوالد و درخت است نه در ماهیت و ذات خود، تنافر مادر تنوعات و انتقالات نیست، مراد ما از وجود ماهیت اشیا است و این ماهیت منحیت آنها

بگردد معرفت نگردد و هر که طالبِ معرفت است ناچار و بلا اختیار باید از دین و ایمان مهجور شود. از یکطرف اولیای دین اسلام باشد^۱ تمام تأکید میکنند که ما دین و ایمان را باید ترک نکنیم تا اینکه از امید حیاتِ اخْرَوی و سعادتِ سرمدی محروم بشویم از طرفِ دیگر علماء و حکماء یوروبا فریاد میزنند که ما باید از عالم بربست و وحشیت و جهالت بیرون بیائیم.

اگر بحروفِ اولیای دین اسلام گوش بدھیم [و دین و ایمان داشته در دنیا چند روز با امید حیاتِ سرمدی زندگانی بکنیم]^۲ باید لامحاله از انوار علوم و سیویلیزاسیون محروم بشویم چنانکه هستیم و اگر بحروفِ علماء و حکماء یوروپا گوش داده قدم بداره علوم و سیویلیزاسیون بگذاریم و طالب نجات از بربریت و وحشیت و جهالت باشیم در آن صورت خدا حافظ دین ما و آرزوهای شیرین ما که در شوقِ دیدارِ حوران بهشتی میداریم، یعنی در آن صورت امیدِ حیاتِ اخْرَوی و سعادتِ سرمدی خود بخود زایل میشود؛ خوشابحالِ کسی که این دو حالتِ مُتناقضه را در ذات خود جمع تواند کرد. اما بمنظرِ من مُحال می‌آید؛ تا امروز ترجیح ما بحروفِ اولیای دین بوده است و بخطاطِ دین و ایمان از هجرت تا امروز مرتب چه نوع امورِ شنیعه شده‌ایم که ذکر آنها وحشت افزای است از قبیلِ سوختن کتب خانه‌های علوم

۱- عبارتِ داخلی کروشه دریکی از نسخه‌های فارسی آمده است.

وجودِ ضُو عدمِ صرف است و مِنْ حَيَّةُ الْكُلّ وجودِ واحد و کامل و محیط است یعنی جامع مادهٔ جمیعِ کثرات است و کثرات در تنوعات و انتقالات خود محتاج بیکدیگرند. پس ماهیت اشیا واجبُ الوجود است و کاینات که مجمع اشیاست مِنْ حَيَّةُ الْمَاهِيَّةِ محتاج بـمـاـهـیـتـیـ دـیـگـرـ نـیـسـتـ وـمـسـتـازـمـ سـبـبـ نـیـسـتـ وـکـایـنـاتـ رـاـ مـنْ حـيـَّةـ الـمـاهـیـّـهـ مـمـكـنـ الـوـجـوـدـ نـمـیـتوـانـ شـمـرـدـ وـمـحـاجـ بـسـبـبـ نـمـیـتوـانـ انـگـاشـتـ وـالـتـسلـسلـ درـبـراـ بـرـچـشمـ است^۱

حقیقت اینست که بیان شد، صاحبان این عقیده‌را آنایست^۲ مینامند یعنی منکران صانع دین و ایمان و اغلب مردم بر مصنف نسخه طعنه میکنند که در دنیا بیدینی و بی ایمانی باعثِ نامیدی است از حیاتِ اخْرَوی و سعادتِ سرمدی، و میگویند مگر نصیبِ ما از حیاتِ دنیوی همین پنج روزه تعیش است و بن.

چه باید کرد، مصنف چه تقصیر دارد که دین و ایمان باعلم و حکمت دو حالتِ مُتناقضند که هر گز در یک ذات جمع نمیتوانند شد. اگر آدم دین و ایمان داشته باشد عالم و حکیم شمرده نمیشود و اگر علم و حکمت داشته باشد دیندار و مؤمن نخواهد بود. هر که طالبِ دین و ایمان است باید اصلاً

۱- از عبارت «هر وجود مستلزم سبب است» تا اینجا با تفاوتی بسیار اندک درمقاله «جواب هیوم» آمده است.

۲- آته‌ایست.

که از مملکت تربیت یافته مانده بود و از قبیل سفراخ دماء^۱ و امثال ذلك و دین وايمان خودمان را نگاه داشتها يم با شركت بربوريت و وحشيت وجهالت که نتيجه دين وايمان است و اگر بعدازايون نيز همين ترجيح باقی باشد حالت ماهرگز تغيير نخواهد یافت و ترقی برای ما در دنیا از ممتنعات است و حسن اخلاق برای ما محالست.

ديگر مصنيف نميخواهد که مردم آتا است بشوندو دين وايمان نداشته باشند بلکه حرفي مصنيف اينست که دين اسلام بنابر تقاضاي عصر و اوضاع زمانه بر پر استانيزم محتاج است، پر استانيزم کامل موافق شروط پروقره و سيويليزاسيون همتضمن هر دونوع آزادی و مساوات حقوقیه بشر^۲، مخفی^۳ ديسپوتيزم سلاطین هشرقیه در ضمن تنظيمات حکیمانه و مقرّر^۴ و جوب سواد در کل افراد اسلام دکوراً و أنائاً.

-
- ۱- ریختن خونها.
 - ۲- در نسخه اساس نوشته شده بود «متضمن آزادی و مساوات حقوقیه هر دونوع بشر».
 - ۳- تخفیف دهنده.
 - ۴- برقرار گشته.